

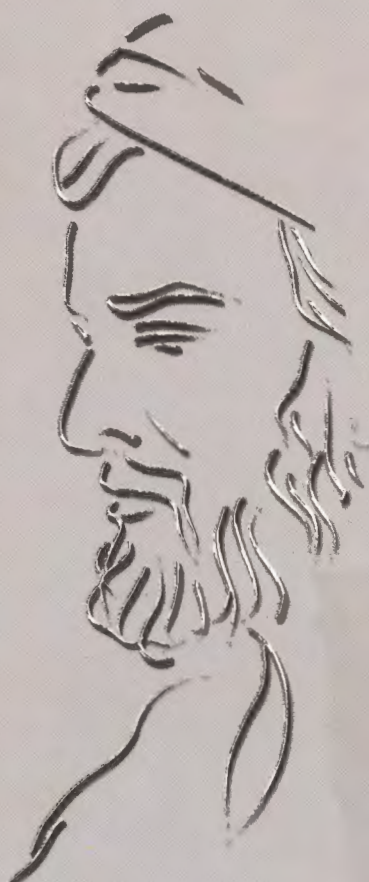
گزیده مقالات مجله هنر و مردم
(۱۳۴۱ - ۱۳۵۸)

مردی برتر از عصر خویش

ابن سینا نابغه جهان پزشکی

(مجموعه مقالات)

دکتر محمود نجم آبادی - حسین خدیو جم



A Man Ahead of His Time
Avicenna
Genius of the Medical World
A Collection of Articles

کتاب حاضر یکی از کتاب‌های مجموعه چندین جلدی مقالات مجلات هنر و مردم، رودکی و فرهنگ و زندگی است که طی سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۸ منتشر می‌شده است. مقالات این مجلات در شاخه‌های مختلف علوم انسانی، از جمله هنر، سیاست، فرهنگ، تاریخ، ادبیات، علوم اجتماعی و ... به صورت موضوعی و در قالب کتاب در اختیار پژوهندگان و علاقه‌مندان به این گونه مباحث قرار خواهد گرفت. هدف از انتشار دوباره این مقالات آشنایی نسل جوان با افکار و نظرات نویسندگان معاصر ایران و جهان در حوزه فرهنگ و هنر است.

کتاب مردی برتر از عصر خویش: ابن سینا، نابغه جهان پزشکی شامل مقالات دکتر نجم‌آبادی است که در بیست و هفت شماره ماهنامه هنر و مردم - درباره ابن سینا: از تولد، کودکی، تحصیلات، مرگ و اشعار پارسی و تازی او تا نوشته‌های او درباره بیماری‌ها و خواص داروها و گزارش ترجمه آثار او در کشورها و زبان‌های مختلف و آثار چاپ شده او و مراسم هزاره ابن سینا، به همراه مقاله رستاخیز، نموداری از زندگی ابن سینا از حسین خدیوچم - به چاپ رسیده است.



سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
WWW.PPOIR.COM

۱۶۰۰۰ ریال



۱	۰
۵	۲

مردی برتر از عصر خویش ابن سینا نابغه جهان پزشکی (مجموعه مقالات)



۷۱۴۶۸

بسم الله الرحمن الرحيم



سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

۶۹۴



علوم کاربردی
APPLIDE SCIENCES

نجم آبادی، محمود، ۱۲۸۲-۱۳۷۹.

مردی برتر از عصر خویش؛ ابن سینا، نابغه جهان پزشکی / محمود نجم آبادی، حسین خدیو جم -. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۱. ۳۰۳ ص. مصوّز.-(مقالات هنر و مردم: ۱)

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا. پشت جلد به انگلیسی:
ISBN 964-422-438-8
A Man Ahead of His Time
Avicenna, Genius of the Medical World

مقالات این کتاب از مجله هنر و مردم، شماره های ۱۱۴، ۱۲۱ و ۱۲۳ تا ۱۴۷، سال های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۳ نقل شده است.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۳۷۰-۴۲۸ق. نقد و تفسیر. ۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۳۷۰-۴۲۸ق. القانون فی الطب- نقد و تفسیر. ۳. پزشکی سنتی. الف. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۳۷۰-۴۲۸ق. القانون فی الطب. شرح. ب. خدیو جم، حسین، ۱۳۰۶-۱۳۶۵. ج. ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات. د. عنوان. ه. عنوان: القانون فی الطب. شرح.

۶۱۰/۹۲

۲۳ الف/۸۱۴۴

۱۳۸۱

۱۰۴۱۳-۸۱ م

کتابخانه ملی ایران

گزیده مقالات مجله هنر و مردم

شماره های ۱۱۴، ۱۲۱ و ۱۲۳ تا ۱۴۷

سال های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۳

 مردی برتر از عصر خویش
ابن سینا، نابغه جهان پزشکی
A Man Ahead of His Time
Avicenna, Genius of the Medical World

نویسندگان: دکتر محمود نجم آبادی - حسین خدیو جم

تهران ۱۳۸۱



سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

مردی برتر از عصر خویش ابن سینا، نابغه جهان پزشکی

A Man Ahead of His Time Avicenna, Genius of the Medical World

نویسندگان: دکتر محمود نجم آبادی - حسین خدیو جم

نسخه پردازی: جهانگیر منصور
حروف چینی، صفحه آرایی و نمونه خوانی: کارگاه ادب (شهاب منصور، مریم نصیری آذر)
طرح روی جلد: لاله سلطان محمدی
قلم های استفاده شده: لو توس، زر، میترا، تایمز
کاغذ مورد استفاده: ۷۰ گرمی تحریر خارجی

ناظر چاپ: علی فرازنده خالدي
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

چاپ اول: زمستان ۱۳۸۱
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

© تمامی حقوق چاپ و نشر این اثر در انحصار
سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است.
هرگونه استفاده از این اثر به طور مستقیم یا غیرمستقیم ممنوع است.

شابک ۹۶۴-۴۲۲-۴۳۸-۸
ISBN 964-422-438-8

چاپخانه، انتشارات و توزیع:
کیلومتر ۴ جاده مخصوص کرج - نبش سه راه شیشه مینا - تهران ۱۳۹۷۸ ۱۵۳۱۱
تلفن: (چهار خط) ۴۵۱۳۰۰۲ - نمابر: ۴۵۱۴۴۲۵
انتشارات: ۴۵۲۵۴۹۵ - توزیع: ۴۵۲۹۶۰۱ - نمابر توزیع: ۴۵۲۹۶۰۰

فروشگاه شماره یک:
خیابان امام خمینی - نبش خیابان شهید میردامادی (استخر) - تهران ۱۱۳۷۹ ۱۳۱۴۵
تلفن: ۶۷۰ ۲۶۰۶

فروشگاه شماره دو:
نشر زلال - خیابان انقلاب - خیابان ۱۶ آذر - تهران ۱۴۱۷۹ ۳۵۸۱۴
تلفن: ۶۴۱۹۷۷۸

نشانی سایت اینترنتی:
WWW.PPOIR.COM

فهرست

۹	» مقدمه
۱۱	» مردی بر تو از عصر خویش
۱۱	مقدمه
۱۶	تولد و کودکی
۱۹	تحصیلات و استادان شیخ
۲۵	دوره‌های متفاوت زندگی بوعلی
۳۰	اقامت در گرگان
۳۳	عزیمت شیخ از گرگان به ری و تاهنگام مرگ
۳۹	تاریخ وفات شیخ
۴۱	محل وفات و مدفن شیخ
۴۱	معاصران ابن سینا
۴۸	شاگردان ابن سینا
۵۷	اشعار پارسی و تازی ابن سینا
۷۹	بوعلی و واژه‌های پارسی
۹۱	ارجوزه‌های ابن سینا
۱۴۷	خلاصه ترجمه ابتدای قانون
۱۴۷	خلاصه ترجمه آخر قانون
۱۴۹	شروح قانون و قسمت‌های مختلفه آن
۱۵۱	تلخیص بر قانون
۱۵۵	نسخه‌های خطی قانون
۱۵۷	ترجمه‌های قانون
۱۵۹	چاپ‌های قانون
۱۶۹	خط ابن سینا
۱۷۱	مقام ابن سینا در پزشکی

۶ مودی برتر از عصر خویش

۱۷۷	علم طب از نظر ابن سینا
۱۷۹	تقسیم بیماری‌ها از نظر شیخ
۱۸۰	در کلیات طب
۱۸۱	در تشریح
۱۸۳	در وظایف الاعضاء
۱۸۳	حس لامسه
۱۸۹	در باب مزاج
۱۹۳	در باره نبض
۱۹۴	در بیماری شناسی
۱۹۵	در باره سل
۱۹۷	در باره اسهال
۱۹۷	در باره بیماری‌های عمومی و همه گیر
۱۹۹	در بیماری‌های روانی و روان درمانی
۱۹۹	در باره درد عصب سه قلو
۲۰۱	شیر مادر غذای کودک است
۲۰۲	در ورزش و بهداشت و پیشگیری از بیماری‌ها
۲۰۳	در باره آب‌های معدنی
۲۰۵	در جراحی
۲۰۶	در شکسته بندی
۲۰۶	در سرطان
۲۰۶	در اصول تداوی
۲۱۵	در داروشناسی و خواص داروها
۲۱۵	در زمینه شیمی
۲۴۰	درمان‌ها و افسانه‌های طبی منسوب به ابن سینا
۲۵۱	• هزاره ابن سینا
۲۵۴	شرح مراسم هزاره شیخ در ایران
۲۶۵	آثار چاپ شده از ابن سینا
۲۷۹	• رستاخیز، نموداری از زندگی ابن سینا
۲۸۲	سبب نام گذاری این رساله
۲۸۳	ترجمه پیش گفتار رساله اضحویه
۲۸۶	ترجمه مقدمه رساله نیروزیه
۲۸۹	ارزش این اثر
۲۹۰	زندگی نامه ابن سینا

فهرست ♦ ۷

۲۹۰	رساله سرگذشت
۲۹۱	سال میلاد ابن سینا
۲۹۱	آغاز دانش‌اندوزی
۲۹۲	شاگرد برتر از استاد
۲۹۳	طیب نامور
۲۹۴	راه یافتن به دربار
۲۹۵	آغاز تألیف و تصنیف
۲۹۵	به سوی سرنوشت
۲۹۶	ورود به جرجان
۲۹۶	راهی شدن به سوی ری
۲۹۷	رفتن به همدان
۲۹۷	درس و بزم شبانه در صحبت شاگردان
۲۹۸	پایان وزارت
۲۹۸	پُرکاری بوعلی
۲۹۹	زندانی شدن ابن سینا
۲۹۹	فرار به اصفهان
۳۰۰	غار اموال و کتابهای شیخ
۳۰۱	نبوغ بوعلی
۳۰۱	سیمای بوعلی
۳۰۱	پایان زندگی بوعلی

مقدمه

ماهانامه هنر و مردم از نشریاتی بود که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی از سوی وزارت فرهنگ و هنر آن زمان با هدف ایجاد تفاهم میان هنر و هنرمندان با مخاطبان، استحکام علائق ذوقی و معنوی میان مردم، اطلاع‌رسانی در مورد فعالیت‌های هنری کشور، معرفی هنرهای زیبا به خوانندگان، آشنا نمودن مردم با موزه‌ها، هنرستان‌ها و کارگاه‌های هنری، منتشر می‌شد.

نخستین شماره این نشریه در آبان ۱۳۴۱ جامه طبع برپوشید و تا آذر ۱۳۵۸، در مجموع ۱۹۳ شماره از آن - دربردارنده صدها مقاله، مصاحبه و گزارش در موضوعات گوناگون فرهنگی هنری - به قلم روشنفکران، نویسندگان و اندیشمندان ایرانی و خارجی منتشر شد. گفتنی است که حقوق و امتیاز این نشریه متعلق به دبیرخانه شورای عالی فرهنگ و هنر (دبیرخانه فرهنگ عمومی فعلی) است. به هر تقدیر، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با بررسی دوره کامل این نشریه، برخی از مقالات ارزشمند آن را که در قالب کتاب یا به صورت‌های دیگر تجدید چاپ نشده‌اند، برگزیده است تا آنها را برای آشنایی نسل جوان با سیر تفکر نویسندگان و ارباب قلم و بررسی تحولات فکری و تاریخ معاصر ایران منتشر سازد. در این بررسی، مقالات به چهار گروه تقسیم شده‌اند:

۱ - گزارش‌ها و مقالاتی که صرفاً به انعکاس رویدادهای هنری فرهنگی آن زمان اختصاص داشته‌اند؛ مانند اخبار مربوط به برنامه‌های تئاتر و موسیقی، جشنواره‌های هنری و غیره. بدیهی است این گونه مقالات فایده یا ارزش خاصی برای تجدید چاپ ندارند.

۲ - مقالاتی (البته معدود) که اغلب از دیدگاه خاص سیاسی فرهنگی حاکم در حکومت گذشته به رشته تحریر درآمده‌اند. اینگونه مقالات با مبانی عقیدتی و سیاسی

مردم ایران هماهنگی ندارند و از این رو، انتشار دوباره آنها نیز فایده و ضرورتی ندارد.

۳ - مقالاتی که بعدها به دلیل ارزشمند بودن با تکمیل و اضافه شدن مطالب دیگر به صورت کتابی مستقل منتشر شده‌اند. بدین ترتیب، تجدید چاپ آن مقالات افزون بر تضييع حقوق مؤلف و ناشر، باعث افزایش حجم مجموعه حاضر می‌شود. از جمله این مقالات می‌توان از مجموعه‌هایی همچون «تاریخچه کتاب و کتابخانه در ایران»، «عکاسی» و «رموز قصه از دیدگاه روانشناسی» نام برد که به صورت کتاب، بارها تجدید چاپ شده‌اند. از آوردن این گونه مقالات نیز خودداری شد.

۴ - سرانجام، مقالات مفید و ارزشمندی که هیچ‌یک از موانع یاد شده را برای چاپ نداشتند. این گونه مقالات، براساس موضوع و محتوا، در چند عنوان طبقه‌بندی شدند که به تدریج منتشر خواهند شد.

در پایان، یادآوری چند نکته ضروری است:

(۱) مجموعه حاضر تنها براساس متن مقالات منتشر شده در نشریه ماهنامه هنر و مردم فراهم آمده و هیچ‌گونه ویرایش یا تغییر محتوایی در آنها صورت نگرفته است. از مهم‌ترین دلایل این شیوه آن بود که اولاً، دسترسی به همه نویسندگان مقالات ممکن نیست و ثانیاً، برخی از آنان به هر دلیل و دست‌کم به خاطر گذشته زمان در افکار و اندیشه‌های خود تجدید نظر کرده‌اند که بدین ترتیب، تغییر در محتوای این مقالات، در عمل یکی از اهداف ناشر را که آشنایی با چگونه اندیشیدن در آن زمان است، مخدوش می‌سازد. بنابراین، مجموعه حاضر عیناً براساس همان مقالات و تنها با حداقل تغییر در رسم الخط منتشر شده است.

(۲) در برخی مقالات، یک یا چند مورد مغایر با اهداف و مبانی موردنظر در انتشار این مجموعه وجود داشته است که چون این گونه موارد اندک هستند و از طرفی نکات ارزشمند مقالات بیش‌تر است، ضمن انتشار متن کامل مقاله، به آن نکات در جای خود توجه داده شده است.

(۳) در پایان، یادآور می‌شود که مسئولیت صحت مطالب هر مقاله برعهده نویسنده آن است.

از همه خوانندگان دعوت می‌شود تا با ارائه آرای خود، ناشر را در عرضه خدمات فرهنگی یاری دهند. ان شاء الله.

دبیر شورای علمی
علیرضا مختارپور

مردی برتر از عصر خویش

ابن سینا، نابغه جهان پزشکی

دکتر محمود نجم آبادی

آنگاه که بزرگ شدم، شهر برایم گشاده نیست
از بس بهای من گران شد، برایم خریداری نیست
ابن سینا

مقدمه

نه شهر، که دنیای آن روز برایش کوچک بود. مردی که سایه بلندش از عصر و زمانه اش فراتر رفت و تا دوردست‌های «آینده» تابید، در دنیای کوچک هزار سال پیش نمی‌توانست مشتری داشته باشد. جهان هنوز ثروتی برای خرید او نداشت. بهای او، قیمت یک نبوغ پرتلاطم و زاینده بود، نبوغی که مرزی نمی‌شناخت و پرتو خیره‌کننده آن از قلمرو شعر و موسیقی، تا عرصه پهن‌اور فلسفه و عرفان و طب و ریاضیات و زمین‌شناسی می‌تابید...



او سیمای متمایزی بود - و آنچه این تمایز حرمت‌آمیز رابه وی می‌بخشد، تنها جایگاه بلند علمی و هنری اش نیست، سنت‌شکنی اوست. اما ابن سینا فقط ویرانگر نیست. او سنت‌های کهنه و دست و پاگیر را طرد

۱. رئیس بخش تاریخی طبی دانشکده بهداشت تهران، نایب رئیس انجمن بین‌المللی تاریخ طب، دبیرکل انجمن ایرانی تاریخ علوم و طب.



تصویر ابن سینا که انجمن آثار ملی آن را پذیرفته است

می‌کند تا بر ویرانه آنها سنت‌های تازه‌ای با ظرفیت‌های بیشتر پایه بگذارد. از شک تا یقین راه بلندی نیست. ابن سینا از «شک» و «یقین» ترکیب یگانه‌ای می‌سازد. او به همه معیارهای پذیرفته شده - و گاه حتی به ظاهر تقدیس‌آمیز - شک می‌کند. حقیقت در سرزمین شک می‌روید. و این شک علمی است که حرکت و پویش را می‌طلبد، و در مسیر این کاوش و پویش، او به مرزهای تازه‌ای دست می‌یابد، مرزهای قهرمانی که فقط جان‌های مختلف شوریده را مجال دست‌یابی به آن است.

او «شک» را به خاطر نگهبانی «حقیقت» می‌خواست، چرا که سنت پرستی خشک به گذشته‌گرایی می‌کشد و سرانجام آن جمود و تعصب است، تعصبی که همیشه به جهل لبخند زده تا به روی علم شمشیر بکشد. این کلام ابن سیناست که: «تعصب در علم و فلسفه مانند هر تعصبی نشانه خامی و بی‌مایگی است و همیشه به ضرر حقیقت تمام می‌شود و شأن خردمندان نیست».^۱



در میان نخستین فیلسوفان ایرانی ابن سینا یگانه کسی بود که برای تنظیم نظام فکری مستقلی تلاش ورزید.^۲ در رساله‌ای که هم‌اکنون در دست است و از تکاپوی نیروی عشق در سراسر کائنات بحث می‌کند، پیکره‌ای از نظام فکری او مشاهده می‌شود.^۳ تاریخ‌نویسان از ابن سینا به عنوان دایرةالمعارف عصرش یاد کرده‌اند، چرا که او به تمامی علوم زمان خویش واقف بود. این معنی را پاکتور و ویف دانشمند شوروی چنین بیان

۱. تاریخ اجتماعی ایران. تألیف مرتضی راوندی. جلد سوم. ص ۲۴۹.

۲. میر فلسفه در ایران. تألیف: محمد اقبال لاهوری. ترجمه ا.ح. آریان‌پور. ص ۳۰ و ۳۱.

۳. این رساله بهره‌ای است از مجموعه آثار ابن سینا که در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است و به سال ۱۸۹۴ به وسیله مهرن (Mehren) ویراسته شده است. رساله مزبور فی ماهیة العشق نام دارد که در عصر خود ابن سینا به نام رساله عشق به فارسی درآمده است.



تصویر نیم‌رخ از ابن سینا کار استاد ابوالحسن صدیقی

کرده است: «این نابغه آفرینشگر مانند متقدمین بزرگ خود جالینوس و ارسطو در رشته‌های مختلف علوم ریاضی، طبیعی، طب و فلسفه مسلط بود و بیش از صد اثر به رشته تحریر کشید که بسیاری از آنها مانند کیمیا و معدن‌شناسی و حیوان‌شناسی و جغرافیا و تشریح و وظایف الاعضاء انسانی وقف مسائل طبیعی و طب شده است.»

طب تخصص اصلی ابن سیناست. چهره او به عنوان یک پزشک اعجازگر بر دیگر دانش‌های او سایه می‌اندازد. در اینجا به معرفی این چهره - چهره ابن سینای طبیب - که همواره در هاله‌ای از راز و رمز و افسانه و شگفتی غرق بوده است می‌پردازم و امیدوارم مقبول افتد.



جهان درباره کمتر کسی این همه سخن گفته است. هزار سال پس از مرگش هنوز در کلاس‌ها و کتابها، در مباحثات دانشمندان و در اندیشه محققان حضور دارد. در زمان زندگی‌اش شهرت، تاجی از افتخار بر پیشانی غمناکش نهاد و پس از مرگش شبیح او آن قدر بزرگ شد که قرن‌ها هرگونه تغییر ناچیز یا بسط نظراتش بزه نابخشودنی به‌شمار می‌رفت.

با این همه بسیاری از مفسران و شارحین زمان حیاتش آثار و نظراتش را در زمینه‌های گوناگون موشکافی و تشریح و تفسیر کرده‌اند - و هر چه زمان از او دور شده، تعداد این محققان و مفسران فزونی گرفته است.

مکاتبی که شیخ پایه گذاشت - در حدود ۶۰۰ سال پس از او در شرق و غرب رونق کاهش ناپذیری داشته است و پاره‌ای از نظرات و ابتکارات او هنوز از ورای هزار سال جاذبه و اعتبار خود را حفظ کرده است.

همین آثار و بازمانده‌ها، بهترین راهی است که ما را به دنیای گشاده و اعجاب‌انگیز «شیخ» هدایت می‌کند و ابعاد دانش و شخصیت او را برای ما به تصویر می‌کشد. آنچه این تصویر را کامل‌تر می‌کند، آثاری است که پس از شیخ توسط محققین و شاگردانش در شرق و غرب به رشته تحریر در

آمده است و هر یک از این آثار نمایای بخشی از مکاتب طبی و فکری استاد و قسمتی از پژوهش‌ها و مکاشفات اوست. مجموعه این آثار مثنوی هفتاد من کاغذ شود - و سیر و سلوک در این راه شور و شوقی صبور و پایی خستگی‌ناپذیر می‌طلبد.

تولد و کودکی

شرف‌الملک حجة‌الحق شیخ‌الرئیس ابوعلی حسین بن عبداللّه بن حسن بن علی بن سینا الحکیم‌الوزیر‌الدستور، معروف به ابن سینا یا ابوعلی سینا یا شیخ بزرگ‌ترین دانشمند ایران و مقدم حکما و اطباء در ادوار اسلامی و از متفکران و دانشمندان عالی‌قدر دنیاست که سهمی به‌سزا در ترقی و تکامل علوم در جهان داشته است. اروپاییان وی را Avicenna نامند.

پدر ابن سینا از مردم بلخ و از عمال دولت سامانیان بود که در عهد نوح بن منصور سامانی (۳۶۶ - ۳۸۷ ه. ق.) به بخارا منتقل شد و امور مالی قریه خورمیش (خرمیش) را به عهده گرفت.

در نزدیکی قریه خرمیش، قریه دیگری به نام افشنه بود. «عبداللّه» در این ده زنی ستاره نام را به زوجیت خود درآورد و از این پیوند ابن سینا و فرزند دیگری به نام محمود پا به عرصه وجود گذاردند. پس از تولد محمود، «عبداللّه» مجدداً به بخارا برگشت و پسران او در این شهر پرورش یافتند. ابن سینا تا پنج سالگی در خرمیش بود.

تولد شیخ در صفر سال ۳۷۰ ه. ق. (ژوئیه سال ۹۸۰ م.) اتفاق افتاده است.

این مطلب گفته بیهقی است که به نظر می‌رسد از اقوال دیگر صحیح‌تر باشد. اما پاره‌ای از مورخان، سال ولادت شیخ را ۳۷۳ ه. ق. (= ۹۸۳-۴ م.) می‌دانند.

درباره تولد و زندگی و مرگ شیخ در شعر زیر به آگاهی‌هایی می‌رسیم:

حجة الحق ابوعلی سینا
در شجع آمد از عدم به وجود
در شصا کسب کرد کل علوم
در تکز کرد این جهان بدرود

بدین معنی که شیخ در سال ۳۷۳ (=شجع) متولد شد و به سال ۳۹۱ (=شصا) علوم عصر را فراگرفت و به سال ۴۲۷ (=تکز) به ابدیت پیوست. در پیرامون تولد و وفات شیخ بین مورخان و شاگرد وی ابو عبید جوزجانی و دیگران اختلاف نظر است.

زندگی نامه‌ای که شیخ شخصاً تقریر کرده است و ابو عبید آن را به رشته تحریر درآورده، حاکی است که ابوعلی سینا پس از درمان نوح بن منصور و اجازه ورود به کتابخانه بزرگ سامانیان و فراغت از خواندن کتب این کتابخانه، هیجده ساله بود. این هنگام مصادف با آخرین روزهای حکومت نوح (سال ۳۸۷ ه. ق.) بوده است.

به گفته ابو عبید جوزجانی زندگی نامه ابوعلی از بدو تولد تا رسیدن به گرگان (زمانی که ابو عبید به شیخ پیوسته است) توسط شیخ تقریر شده و ابو عبید آن را به رشته تحریر درآورده است و از آن پس تا سال وفات ابن سینا را «ابو عبید» شخصاً نوشته است. زندگی نامه مزبور به رساله سرگذشت معروف است.

غیر از جوزجانی دیگران نیز در پیرامون زندگی و آثار علمی و فلسفی و ادبی شیخ مطالبی نوشته‌اند که به نظر می‌رسد عموماً از رساله ابو عبید الهام گرفته‌اند. پاره‌ای از این مطالب نیز از تحقیقات شخصی این محققین مایه گرفته است.

در میان این مجموعه اصیل‌ترین شرح حال شیخ، همان و استوار گردید. سپس نزد ناتلی پنج تا شش شکل از کتاب رساله سرگذشت است که جزییات جالبی از این حیات پربار و این اندیشه سودایی و زایشگر را پیش روی ما می‌گذارد.



تصویری از ابن سینا مأخوذ از یک گراور چوبی که در کتاب طب عرب به سال ۱۲۲۰ میلادی در مادرید چاپ شده است.

رساله سرگذشت که اصل آن به عربی است، توسط شادروان سعید نفیسی و به همت انجمن دوستداران کتاب به سال ۱۳۳۱ هجری با مقدمه‌ای از دکتر محسن صبا در تهران به چاپ رسید.

عده‌ای از دانشمندان و مورخان متقدم و متأخر ایرانی و غیرایرانی نیز شرح حال شیخ را از دیدگاه‌های گوناگون تصویر کرده‌اند. (به ویژه در جریان جشن هزاره بوعلی) که مبنای تمامی آنها رساله سرگذشت است.

تحصیلات و استادان شیخ

عزیمت عبدالله از یک فضای تنگ روستایی به شهر بزرگ بخارا، یک فرصت طلایی برای فرزند مستعد او و نابغه آینده علم بود. بوعلی در بخارا می‌توانست در معرض جریان‌های فکری و فرهنگی دوره خویش قرار گیرد. او در این شهر قرآن را فراگرفت و به آموزش ادب پرداخت و در این مسیر یک شبهه ره صدساله رفت، آن‌طور که باعث شگفتی همه شد. در این موقع پیروان و مبلغان مذهب اسماعیلی در شهر بخارا مجالس تبلیغ و بحث و مناظره داشتند و چون پدر بوعلی، اسماعیلی بود، مبلغان را در منزل خود جای می‌داد. در این نشست‌ها در باب نفس و عقل و حکمت و دین سخن‌ها می‌رفت و بوعلی در مجاور این کانون فکری و عقیدتی با ذهنی کنجکاو توجه می‌کرد.

این معنی را بعدها در زندگی نامه‌اش آورده است که: «من مذاکرات آنها را می‌شنیدم و صحبت آنها را در می‌یافتم، اما درک مطلب نمی‌کردم. آنان مرا هم دعوت می‌کردند.» بوعلی در خاطرات خود مطالب دیگری را در این زمینه متذکر شده که از حدّ ذهن و جودت فکر او حکایت می‌کند. برای این شاگرد تیزهوش بهترین لحظه فرار سیده بود، لحظه‌ای که او جان تشنه‌اش را در موج‌های دانش و آگاهی غوطه‌ور سازد و نبوغی را که در وجودش خفته بود، بیدار کند. پدر بوعلی با درک کامل این آمادگی، او را برای آموختن حساب و هندسه و جبر و مقابله به نزد استاد فرستاد.



تصویری از «بوعلی» موجود در یکی از کلیساها

استاد بوعلی جوان سبزی فروشی (بقالی) بود که حرفه اش چون حجابی روح عالمانه اش را می پوشاند. بوعلی علم ریاضی را نزد محمود مساح و فقه را در مکتب اسماعیل زاهد فراگرفت. این سه تن نخستین استادان شیخ بودند.

دریچه ها یکی پس از دیگری گشوده می شد. از هر دریچه هوای تازه ای به مشام بوعلی می رسید. دانش، چشم های او را تیز می کرد و برق این نگاه با سماجت در اطراف و اشیاء رسوخ می کرد. یک فرصت باد آورد دیگر در برابر بوعلی قرار گرفت و آن وجود ابو عبد الله الناتلی - حکیم و فیلسوف - که شاگرد ابوالفرج بن طیب بود که به بخارا رفت. پدر ابن سینا او را در منزل خود پذیرفت. بوعلی فلسفه را از کتاب ایساغوجی (= Isagoge) فورفریوس (= Porphyros) نزد ناتلی شروع کرد و در تحقیق حد جنس، مسائل جدیدی آورد که باعث شگفتی ناتلی شد. آنگاه ناتلی عبدالله را از گماردن بوعلی به هر کاری به غیر از علم بر حذر داشت. بوعلی پس از آنکه از منطق مطالبی از استاد آموخت، شخصاً به تحقیق پرداخت تا در علم منطق قوی و استوار گردید. سپس نزد ناتلی پنج تا شش شکل از کتاب اقلیدس (= Euclide = Eukleides d'Alexandra) و از مجسطی (= Megiste = l'Almageste) تا اشکال هندسی (= Les Compositions mathématiques) را آموخت و بعداً به دستور ناتلی به مطالعه بقیه این کتب پرداخت و به آن پایه رسید که در بسیاری اشکال که ناتلی آنها را نمی دانست، «بوعلی» او را یاری داد.

پس از آنکه ناتلی از تعلیم حسین فراغت یافت، راه گرانج (شهر واقع در خوارزم که پایتخت خوارزمشاهیان آل مأمون بود) را گرفت و بوعلی تحصیل دانش و مطالعه علوم مختلف مانند طبیعی و الهی را ادامه داد. طبیعیات و مابعدالطبیعه را نزد خود آموخت و در این علوم از استادش پیشی گرفت. آنگاه به علم طب متمایل شد و در محضر ابومنصور حسن بن نوح قمری این علم را آموخت. هر چه در عرصه دانش پزشکی پیشرفت او سریع و بی سابقه بود، در حکمت و مابعدالطبیعه به مشکلات بسیاری



ابن سینا در بازار کتاب فروش های بخارا
اثر ب. ای. سیربریانسکی (از کتاب هنر نقاشی تاجیکستان) مسکو ۱۹۵۷

بر می خورد. این مشکلات گاه تا حد دلسردکننده‌ای او را می آزرده. مثلاً چهل بار کتاب مابعدالطبیعهٔ ارسطو را خواند و تمام مطالب آن را به خاطر سپرد، ولی حقیقت آن را دریافت و کار به جایی کشید که از خود مأیوس شد. این یأس اندیشهٔ سوزان او را تاریک نکرد. وسوسهٔ کنجکاوی - آن کنجکاوی علمی که جوهری از عشق در رگ‌های آن بود - تیز تر شد. برای بوعلی ندانستن بی معنی بود، ندانستن، مفهوم دیگری از جهل است و برای بوعلی جهل همان مرگ بود.

آنچه بوعلی را از درک مابعدالطبیعهٔ ارسطو عاجز می کرد، مفاهیم بلند آن نبود، بلکه نارسایی ترجمهٔ این کتاب بود. اما زخمی که این عدم درک بر پیکر ابن سینا زد، عمیق و سوزنده بود و تا روزی که به مفاهیم ارسطو دست نیافت این زخم، تازه و خونین باقی ماند. ماجرا به صورت غریبی اتفاق افتاد.

روزی هنگام عصر در بازار کتاب‌فروشان بخارا به دلالی برخورد که کتابی را به او عرضه کرد. شیخ دست رد به سینهٔ دلال زد، اما کتاب فروش از اصرار خود نکاست. شیخ گفت: «نه» و کتاب فروش اصرار کرد که: «کتاب را بخر که ارزان است و صاحب آن نیاز به پول دارد و من آن را به سه درهم به تو می دهم.»

بوعلی کتاب را خرید. وقتی آن را خواند قلبش از هیجان لرزید. کتاب ابونصر فارابی در اغراض مابعدالطبیعه بود.

شیخ شتاب زده به خانه رفت. با شور و ولع به خواندن مشغول شد و تا کتاب پایان نیافت، از آن سر بر نداشت. اصول آنچه را که می خواند از بر داشت، علاوه بر این فارابی حقیقت عقاید ارسطو را به بهترین وجه دریافته بود. وقتی کتاب را بست، گویی به فتح بزرگی دست یافته بود، دلش روشن و جاننش سبک بود. پس از آن مابعدالطبیعهٔ ارسطو را به وضوح می دانست و آن غرور شریف که با هر کشف و آگاهی تازه طلوع می کرد، سراسر وجودش را چراغانی کرده بود.

بوعلی به شکرانه این واقعه نیک، خیرات و صدقه بسیار به تهی‌دستان داد. بوعلی ضمن آنکه به آموزش طب ادامه می‌داد، از تعلیم دیگران غافل نبود. و در این حال بوعلی از درمان بیماران سر باز نمی‌زد. در این دوران روش‌های مؤثری برای درمان بیماری‌ها در پرتو تجربه کشف کرد. در مسیر این مکاشفه و کاوش از آموختن فقه و مناظره در خدمت اسماعیل زاهد کوتاهی نمی‌کرد.

بعضی گویند استاد شیخ در طب غیر از ابو منصور حسن بن نوح قمری، ابوسهل مسیحی صاحب کتاب المائه فی الطب نیز بوده.

بوعلی در شانزده سالگی تصمیم گرفت علوم را که خوانده و فرا گرفته بود، نظم و ترتیبی دهد. با این نیت قریب یک سال و نیم از اوقاتی را که همسالانش به بازی و سبکسری می‌گذراندند، به مطالعه کتب و یادداشت‌هایش پرداخت و گاه شب‌ها حتی دمی نمی‌خفت. در کار فلسفه و منطق و امثال آنها مداقه کامل می‌کرد و هرگاه در حل مسئله و موضوعی توفیق نمی‌یافت، به مسجد می‌رفت و پس از گزاردن نماز، از خداوند حل مشکل را می‌خواست. شب‌ها که به خانه برمی‌گشت، به خواندن کتب می‌پرداخت و چون ضعف بر وی غلبه می‌کرد، با نوشیدن جامی شراب نیرو می‌گرفت.

شیخ شخصاً در شرح حال خود که به ابو عبید تقریر کرده، گوید: «آنگاه که خواب مرا در بر می‌گرفت، بسیاری از مسائل را در خواب می‌دیدم و حل آنها در خواب بر من آشکار می‌شد.»

شیخ در هفده و نیم سالگی در علوم فقه و ریاضی و ادب و منطق چیره شد.

بدین ترتیب سعی بوعلی در باب تحقیق علوم آن دوران در حقیقت پایان یافت و در حالی که فقط شش ماه از هفده سال بیش داشت، به کمالی دست یافت که پیران سالخورده نتوانسته بودند بدان حد برسند.

مردی متبحر از دانش و معرفت روزگار خویش بود - و دیگر برای هر

استادی، می توانست استاد باشد. از این پس شهرت بوعلی سراسر بخارا را که مرکز بزرگ علمی و ادبی دوران بود، فراگرفت. به ویژه که اطباء این مرکز بزرگ به وی معتقد شده بودند. این اعتبار را دانشمند جوان با معالجات معجز اثر خود باعث شد. اطباء مریدانه نزدش می آمدند و خدمتش را می پذیرفتند.

دوره های متفاوت زندگی بوعلی

هر یک از دوره های متفاوت زندگی بوعلی ویژگی هایی دارد. پاره ای از مورخان زندگی او را به دو دوره متمایز تقسیم کرده اند. نخستین دوره، فاصله بین تولد و فراغتش را از تحصیل در بر می گیرد و دوره بعدی معالجات و مجاهدات پزشکی او را شامل می شود. برخی دیگر از مورخان این تقسیم بندی را نمی پذیرند. آنها معتقدند که زندگی شیخ را باید بر محور حوادث زمان حیاتش بخش بندی کرد. با این پندار آنان چهار دوره ویژه را در زندگی ابوعلی ذکر می کنند:

۱ - دوران کودکی،

۲ - دوران تحصیل،

۳ - دوران درمان،

۴ - دوران صدارت،

در اینجا به زندگی نامه شیخ در متن دوران اعجاز و درمان - که اوج آفرینشگری های اوست می پردازیم، دورانی که با شاهکارهای پزشکی او آغاز می شود:

امیرنوح بن منصور سامانی بیمار شد این بیماری چنان بر او چیره شد که پزشکان از درمانش عاجز ماندند.

بوعلی برای درمان امیر معرفی شد.^۱ او پس از معالجه امیر نزد وی مقام

۱. بعضی از مورخان و تذکره نویسان درمان بوعلی را برای این امیر صحیح نمی دانند.

و منزلتی ارجمند یافت و از وی اجازه ورود به کتابخانه بزرگ سامانیان را خواست. امیر اجازه داد.

شیخ درباره این کتابخانه نگاشته است که اتاق‌های بسیار داشت و در هر اتاق صندوق‌های کتاب روی هم انباشته شده بود. در یکی، کتابهای تازی و شعر و در دیگر، کتابهای نقد و بدین ترتیب در هر خانه‌ای کتابهای ویژه یک رشته از علوم و فنون و هنرها وجود داشت. شیخ شروع به خواندن کتابهای «اوایل»^۱ پرداخت و از آنها استفادات کامل کرد. او در این کتابخانه آثاری یافت که پیش از آن ندیده بود و پس از آن نیز هرگز ندید. در رساله سرگذشت از قول بوعلی آمده است: «چون به هیجده سالگی رسیدم از جمیع این علوم فارغ شدم. آن روز بیشتر از علم به یاد داشتم، ولی امروز پخته‌ترم و مقدار علم بر من پس از آن تفاوتی نداشت.»

اتفاقاً کتابخانه بزرگ سامانی تماماً سوخت و دشمنان، این آتش‌سوزی را به ابن سینا نسبت دادند و او را به این امر افترا زدند که خواسته است همه علوم و اطلاعات را کسب کند و به خود نسبت دهد و برگه انتساب علوم مزبور را به صاحبانش از بین ببرد.^۲

پس از این واقعه «بوعلی» به تألیف و تصنیف کتب پرداخت.

ابوعبید جوزجانی از قول شیخ در رساله سرگذشت آورده است: «که در همسایگی من مردی بود که او را ابوالحسن عروسی می‌گفتند. او از من خواست کتابی درباره «حکمت» برایش تصنیف کنم و من (ابن سینا) مجموعه‌ای برای او تهیه کردم. در این زمان من بیست و یک ساله بودم. باز در همسایگی من مردی به نام ابوبکر برقی از اهل خوارزم می‌زیست که مردی پاک سرشت و فقیه و شائق فقه و تفسیر بود. او از من شرح کتابهای

۱. مقصود از «علوم اوایل» علوم یونانی و قصد از کتب اوایل، کتابهایی بود که مشتمل بر این علوم می‌شد.

۲. در این باب باید بیشتر به تحقیق پرداخت که آیا این افترا مبنا و پایه قابل‌سندیتی دارد، یا خیر؟

حکمت را خواست و من کتاب الحاصل و المحصول را تقریباً در بیست جلد برایش نوشتم. باز هم برای او کتاب البر والاثم را در اخلاق تألیف کردم.»
از این سطور چنین مستفاد می‌شود که اولین اثر بوعلی در حدود سال‌های ۱-۳۹۰ ه. ق. نوشته شده است. از شرح حال شیخ چنین برمی‌آید که تا تاریخ فوق (۱-۳۹۰ ه. ق.) دوران تعلّم و تلمذ وی پایان یافته و دوران تألیف و تصنیف آثارش آغاز گردیده است. هم از این روست که عده‌ای از مورخان زندگی شیخ را به دو قسمت تقسیم کرده‌اند: قسمت اول از ولادت تا بیست و یک سالگی (یا بیست و دو سالگی یعنی سال وفات پدرش عبدالله و خلق نخستین اثر شیخ) و قسمت دوم از بیست و یک سالگی تا سال وفات وی.

بخش نخست زندگی شیخ در حقیقت سال‌هایی را در برمی‌گیرد که وی با خیالی راحت بی‌دغدغه سپری کرده و دیگر بخش دوران پردغدغه و پرنشیب و فراز عمرش را شامل می‌شود.

بوعلی در بیست و دو سالگی (در حدود سال‌های ۲-۳۹۱) پدر را از دست داد و چون کار سامانیان رونقی نداشت، اجباراً بخارا را ترک گفت و به گرگانج خوارزم شتافت.

شیخ در گرگانج (پایتخت خوارزمشاه علی بن مأمون بن محمد از امرا و سلاطین خوارزمشاهیان یا آل مأمون یا مأمونیه) به خدمت وزیر ابوالحسن احمد بن محمد السهلی (السهلی)^۱ که از مردان دانشمند بود، پذیرفته شد و مقام و مرتبه رفیع یافت.

بوعلی علاوه بر آنکه نزد سهلی وزیر بسیار مقرب بود، با برادرش ابوالحسن سهل بن محمد السهلی نیز دوستی داشت و چند کتابی به نام دو برادر تألیف کرده است.

۱. سهلی (یا سهلی) وزیر علی بن مأمون و پس از وی وزیر ابوالعباس مأمون بن مأمون بود.



فیلسوف هنگام مطالعه
(نقل از انتشارات انجمن دوستداران کتاب)

شیخ در خوارزم با دانشمندانی چون ابوریحان بیرونی و ابوسهل مسیحی و ابونصر عراق معاشرت و مجالست داشت. اقامت بوعلی در گرگانج دیری نپایید. او این خطه را به قصد خراسان و گرگان ترک گفت. علت عزیمت بوعلی از گرگانج به گرگان این بود، که ابوالحسن احمد بن محمد السهلی مردی دانشمند و فاضل و حکمت دوست بود، بدین سبب عده‌ای از اطباء و ریاضی دانان به مانند ابوسهل مسیحی و ابوالخیر خمار و ابن سینا و ابونصر عراق و ابوریحان بیرونی را در دربار خوارزمشاه جمع کرده بود که با یکدیگر مؤانست و معاشرت داشتند.

سلطان محمود غزنوی نامه‌ای توسط حسین بن علی میکال جهت خوارزمشاه فرستاد که چند تن از دانشمندان دربار را با ذکر نام به دربارش بفرستد. خوارزمشاه نامه را برای ابونصر و ابوریحان و ابوالخیر خمار و ابوعلی و ابوسهل مسیحی خواند و گفت: «با قدرتی که محمود دارد من نتوانم در برابرش مقاومت نمایم.» ابوریحان و ابونصر و ابوالخیر اظهار تمایل کردند که به خدمت محمود برسند، اما ابوسهل مسیحی و ابوعلی از رفتن به دربار محمود عذر خواستند بدین مناسبت خوارزمشاه و سائل سفر شیخ و ابوسهل را فراهم ساخت و با یک راهنما «بلد» آنها را به طرف گرگان فرستاد. او سپس حسین بن میکال را به حضور پذیرفت و به او محبت‌ها کرد و گفت: «فرمان شاه را خواندم، بوعلی و ابوسهل رفته‌اند، ولی ابونصر و ابوریحان و ابوالخیر برای خدمت رسیدن به دربار شاه حاضرند.» چون اینان نزد سلطان محمود رسیدند، دانستند که قصد محمود، بوعلی بوده است. به دستور سلطان، ابونصر عراق صورتی از ابوعلی بر کاغذ رسم کرد و نقاشان را خواست تا چهل صورت بدان شکل از بوعلی بر کاغذ نگاشتند و با فرامین چند به اطراف فرستاد که چنین صورتی بوعلی است. هرگاه بدین شکل مردی را دیدند، او را به دربار سلطان بفرستند.

اما ابوسهل مسیحی و ابوعلی به سوی گرگان روانه شدند و همان روز اول پانزده فرسنگ راه پیمودند. بامداد بر سر چاهی رسیدند، بوعلی تقویم

گشود و طالع دید و روی به ابوسهل کرد و گفت: «با چنین طالعی راه را گم کنیم و سختی بسیار بینیم.» ابوسهل گفت: «رضینا بقضاء الله.» می دانم که در این سفر زنده نمانم. چون روز چهارم رسید بادی برخاست و روز را تاریک ساخت و آنان راه را گم کردند و چون باد آرام شد، «بلد» از آنها بیشتر گمراه گردید. در بیابان خوارزم، بوسهل از بی آبی و تشنگی مرد و «بلد» و بوعلی با هزاران مشقت به باورد رسیدند.

«بلد» نزد خوارزمشاه رفت و بوعلی راه طوس و نیشابور را در پیش گرفت. در نیشابور وی مردی را یافت که در طلب او بودند. بوعلی در گوشه‌ای به فکر فرو رفت و چند روزی در این شهر ماندگار شد، سپس به شقان و سمنقان و جاجرم و گرگان روی نهاد. سلطان گرگان، قابوس، مردی فضل دوست و حکیم بود. بوعلی در این شهر رحل اقامت افکند.

اقامت در گرگان

در رساله سرگذشت ابو عبید از قول بوعلی نگاشته است: قصد من از آمدن به گرگان دیدار امیر قابوس بود، ولی در این میان اتفاقی پیش آمد که قابوس را گرفتند و او را در دژی زندانی کردند. در گرگان به ابو عبید جوجزجانی برخورد کردم و قصیده‌ای سرودم که این بیت در آن مندرج است:

لَمَّا عَظُمْتَ فُلَيْسَ مَصْرَ وَاسَعِي
لَمَّا غَلَا ثَمْنِي عَدِمْتَ الْمُشْتَرِي

یعنی که:

آنگاه که بزرگ شدم شهر برایم گشاده نیست
از بس بهای من گران باشد، برایم خریداری نیست

آنچه که از رساله سرگذشت و سایر تواریخ مستفاد می‌گردد اینکه، بوعلی پس از خروج از گرگانج تا گرگان مسیری بدین ترتیب داشته است: گرگانج، نسا، ابیورد (باورد)، طوس، شقان (از قراء نیشابور)، سمنقان

(=سمنگان از شهرهای نزدیک جاجرم و جزء نیشابور)، جاجرم، گرگان (جرجان) و ری و همدان و اصفهان ...

او در مدت اقامت در گرگان چند بیماری دشوار را شفا داد، من جمله به درمان یکی از نزدیکان قابوس وشمگیر پرداخت که طی مبحث مربوط به درمان‌هایش متذکر خواهیم شد.

توقف شیخ در گرگان مدتی به طول انجامیده است. چنین به نظر می‌رسد که ماندن شیخ در گرگان در دو نوبت صورت گرفته است. وهله اول هنگامی است که شیخ از گرگانج به گرگان آمده و به واسطه وضع آشفته و مغشوش آن سامان به دهستان (ناحیه یا شهری در شمال گرگان) رفته و در این ناحیه به بیماری سختی دچار گشته و دیگر بار به گرگان مراجعت کرده است. توقف وی در این مرحله در گرگان طولانی‌تر بود. شیخ در این شهر به امور دیوانی اشتغال ورزید.

چنانکه آمد شیخ را با ابو عبید در گرگان اتفاق ملاقات افتاد و وی به خدمت استاد رسید.

ابو عبید در رساله سرگذشت گوید: «آنچه که تا گرگان نوشته‌ام، گفته استاد بود و از این به بعد مطالبی است که درباره‌اش شنیده یا دیده‌ام.»

ابو عبید می‌افزاید: «شیخ در کودکی از زیباترین مردم روزگار بود و چون روزهای آدینه از خانه به مسجد جامع می‌رفت، مردم در کمین بودند که به زیبایی وی بنگرند. در گرگان مردی به نام ابو محمد شیرازی اقامت داشت که دوستدار علم بود. او برای شیخ خانه‌ای در همسایگی خود خرید و من (ابو عبید) هر روز با شیخ معاشرت داشتم و مجسطی را نزدش می‌خواندم و وی منطق را بر من املا می‌کرد. شیخ برای ابو محمد شیرازی کتاب المبدء و المعاد و کتاب الارصاد الکلیه را تهیه کرد و نیز شیخ کتاب اول قانون و رسالات دیگری را نگاشت و سپس به جانب ری رهسپار شد.»



تصویری خیالی از مسافرت ابن سینا

عزیمت شیخ از گرگان به ری و تاهنگام مرگ

پس از آن ابن سینا از گرگان به جانب ری شتافت. چنین به نظر می‌رسد که شیخ اقامت در گرگان را به چند جهت صلاح نمی‌دانسته است: اول آنکه کسان سلطان محمود غزنوی در جستجوی او بودند؛ دوم آنکه بر اثر علاقه و دوستی که میان منوچهر فرزند قابوس به مناسبت پیروی از سیاست پدرش با دربار غزنوی داشت، صلاح شیخ به اقامت در گرگان نبود؛

سوم آنکه اصولاً منوچهر به مانند پدر آن‌طور که باید از اهل علم و ادب توجه نمی‌نمود؛

چهارم آنکه اصولاً شیخ مایل بود دور از مرکز غزنویان باشد. بنابراین شیخ صلاح در آن دید که به مرکز حکومت آل‌بویه برود. شیخ در ری به خدمت مجدالدوله^۱ ابوطالب رستم بن فخرالدوله دیلمی (۳۸۷ - ۴۲۰ ه. ق.) و مادرش شیرین دختر سپهبد شروین و ملقبه به ام‌الملوک و معروف به سیده رسید. اینان مقدم شیخ را گرامی داشتند. در این هنگام مجدالدوله بیمار گشت. شیخ وی را درمان کرد و در همین شهر به تصنیف کتاب المعاد اشتغال ورزید. پس از آن شیخ راه همدان در پیش گرفت. ابتدا به قزوین و سپس به جانب همدان رهسپار شد.

در همدان به خدمت کدبانویه رسید و نظارت و تکفل او را عهده‌دار شد. سپس با شمس‌الدوله دیلمی برادر مجدالدوله و فرزند فخرالدوله دیلمی آشنایی یافت و به مجلس این پادشاه احضار گردید. علت احضار وی آن بود که پادشاه دیلمی را قولنجی فرا رسید که درمان آن را از شیخ خواست. شیخ وی را درمان کرد و چهل شبانه‌روز بر بالین وی (شمس‌الدوله) بود و به خانه خود نرفت، تا آنکه شمس‌الدوله بهبود یافت

۱. به گفته ابو عبید مجدالدوله را بیماری سوداوی بود.

و نتیجتاً شیخ در سلک ندیمان شاه منسلک گردید. چون شمس الدوله برای جنگ با عناز به کرمانشاهان عزیمت نمود، شیخ در این سفر همراه شمس الدوله بود و چون شمس الدوله شکست خورد و به همدان بازگشت، شمس الدوله وزارت را به شیخ واگذار نمود (سال ۶-۴۰۵ ه. ق. = ۱۶-۱۵-۱۰۱۴ م.).

اما بر اثر شورش لشکریان، شیخ از وزارت خلع و خانه‌اش تاراج شد. شورشیان کشتن وی را خواستند، لیکن شمس الدوله بدین کار تن در نداد، فقط شیخ را برای خرسندی آنان از وزارت عزل کرد. سپس شیخ در سرای شیخ ابوسعید بن دحدوک چهل روز مخفی بود.

مجدداً قولنج شمس الدوله عود کرد و شیخ را خواست. وی به خدمت پادشاه رسید. شمس الدوله از او عذر خواست و شیخ به درمان وی مشغول شد، تا بهبود یافت، بدین مناسبت مجدداً وزارت را به شیخ واگذار کرد. در این باب یعنی سال‌های وزارت شیخ در میان مورخان اختلاف عقیده است، ولی آنچه که از خلال صحایف تاریخ و رساله سرگذشت مستفاد می‌گردد آنکه وزارت شیخ از اواسط سال ۴۰۶ ه. تا اوایل سال ۴۱۱ ه. می‌باشد.

اما مطلب مربوط به شورش لشکریان بر شیخ و تاراج ائاثه و سایر مطالب دیگر بیشتر مربوط به ضعف دولت آل بویه و قوت غلامان ترک که از زمان متوکل خلیفه عباسی چند مرتبه پیش آمده است، می‌باشد. پس از آنکه بار دوم شیخ به وزارت رسید، ابو عبید از او شرح کتابهای ارسطو را خواست، ولی شیخ فرصت این کار را نداشت و در عوض شروع به تألیف قسمت طبیعیات کتاب شفا را کرد که ضمناً به تدریس نیز اشتغال داشت. عموم طالبان علم شب‌ها در خانه شیخ جمع می‌شدند و به نوبت: ابو عبید کتاب شفا و معصومی قانون و ابن زیله اشارات و بهمنیار کتاب الحاصل و المحصول را می‌خواندند و مدت‌ها کار بدین منوال گذشت تا آنکه شمس الدوله به جنگ با امیر طارم رفت و نزدیک طارم قولنج کرد و

بیماری‌های دیگر نیز بر آن اضافه شد. سپاهیان از مرگ او (شمس الدوله) بیمناک گردیده، او را به همدان بازگرداندند، ولی وی در راه مرد.

پس از مرگ شمس الدوله، لشکریان با پسرش بیعت کردند و وزارت شیخ را خواستند. شیخ از قبول وزارت ابا کرد و با علاءالدوله کاکویه که در اصفهان بود، باب مکاتبه را شروع کرد و مایل شد که به خدمت علاءالدوله به اصفهان برود و به اطرافیان وی ملحق گردد. بدین مناسبت شیخ در خانه ابو غالب مخفی گردید.

در این موقع ابو عبید از شیخ خواستار اتمام کتاب شفا شد. شیخ کاغذ و دوات خواست و طی دو روز رثوس مسائل را نوشت، در صورتی که کتابی نزدش نبود و یا آنکه به اصل و مأخذی مراجعه نماید، بلکه از حفظ مطالب را می‌نگاشت. پس از آن این یادداشت‌ها (اجزاء) را نزد خود گذارد و هر روز پنجاه برگ می‌نوشت، تا آنکه جمیع طبیعیات و الهیات به جز دو کتاب حیوان و نبات را تألیف، و بعداً شروع به نگارش کتاب منطق کرد.

در این هنگام تاج‌الملک وزیر شیخ را به مکاتبه با علاءالدوله متهم ساخت و این امر بر شاه بسیار گران آمد. سپس یکی از دشمنان شیخ مسکن وی را نشان داد و شیخ را در قلعه‌یی موسوم به فردجان^۱ زندانی کردند. در این دژ ابن سینا قصیده‌ای ساخت که یکی از اییاتش چنین است:

دخولی بالیقین کماتراه

وکل الشک فی امر الخروج

که مفاد و ترجمه آن چنین است:

دخول من یقین (حتمی) است همان‌طور که دیدی و جمیع دودلی‌ها در بیرون آنها از آن است.

شیخ در این قلعه کتاب الهدایات و رساله‌ی بن یقظان و کتاب القولنج را تألیف کرد.

۱. قلعه‌ای در پانزده فرسنگی همدان.

سپس علاءالدوله قصد همدان کرد که آنجا را به تصرف درآورد. تاج‌الملک گریخت و به قلعه فردجان پناه برد. چون علاءالدوله از همدان بیرون رفت، تاج‌الملک و پسر شمس‌الدوله به همدان مراجعت نموده و شیخ را با خود به همدان بردند. شیخ به خانه علوی فرود آمد که در این محل به تصنیف منطق کتاب شفاء مشغول شد و کتاب الادویه‌القلیبه یا داروهای قلبی را در ابتدای ورود خود به همدان تصنیف کرده بود.

آنگاه شیخ متوجه اصفهان شد.

شیخ به اتفاق ابوعبید و برادرش محمود و دو غلام در کسوت صوفیان از همدان خارج شده و به طرف طبران^۱ (طبران) اصفهان رسیدند. دوستان شیخ و ندیمان علاءالدوله و خواص از آنها پیشواز کرده و برای شیخ و همراهان جامه و مرکب‌های خاص آورده و در محله‌ای به نام کون‌گنبد در اصفهان در خانه عبدالله بن بابی (عبدالله بن هنی، عبدالله بن بی‌بی) جای دادند.

علاءالدوله کاکویه شیخ را با اکرام و اعزاز تمام پذیرفت و دستور داد شب‌های جمعه با حضورش برای شیخ مجلس مناظره ترتیب دهند و علما و دانشمندان از هر طبقه در آن مجلس حضور یابند.

طبق نوشته ابوعبید هر شب جمعه که مجلس علما و دانشمندان با حضور شیخ تشکیل می‌گردید، هیچ‌یک از آنان در هیچ دانشی یارای مقابله با شیخ را نداشتند.

شیخ در اصفهان کتاب‌الشفاء را تمام و به شرح ایضاً بسیاری از رسالات دیگر را در این شهر به پایان رسانید و در همین سفر کتاب‌النجاه را تألیف کرد. به علاوه کتاب دانش‌نامه‌ی علایی و کتاب‌الانصاف و چند کتاب دیگر در لغت و ادب را تألیف کرد که می‌توان گفت در دوران توقفش در اصفهان که با فراغت خیال زندگی می‌کرد، تعداد زیادی اثر از خود به یادگار گذارده،

۱. شاید طبران (تبران) اصفهان باشد؟

که شرح همه آنها از حوصله این مقال خارج است. به علت خللی که در تقویم های معمول برحسب رصدهای قدیم رخنه یافته بود، شیخ به دستور علاءالدوله مأمور تهیه رصد جدیدی شد و مدت هشت سال بدین کار صرف وقت نمود، اما به علت مسافرت های پی در پی آن طور که باید این موضوع صورت عمل به خود نگرفت.

چون غزنویان در ری و جبل (جبال)^۱ پیشرفت کردند، علاءالدوله دائماً گرفتار کشمکش های شدید با آنان و عموماً در جنگ و ستیز و فرار و تحصن در قلاع بود. شیخ در جمیع احوال مصاحب علاءالدوله بود که در یکی از این کشمکش ها که میان علاءالدوله و ابوسهل حمدوی (حمدونی) پیش آمد، جمیع اثاثه و اسباب و کتابهای شیخ به غارت رفت. بنابراین دوران بسیار بدی برای شیخ پیش آمد که به هیچ وجه راحتی خیال نداشت.

آنگاه که جنگ بین علاءالدوله و سلطنت مسعود غزنوی رخ داد، علاءالدوله به یکی از دژهای بین اصفهان و گلپایگان پناه برد و چون علاءالدوله به اطاعت از مسعود غزنوی راضی نشد، فرمانده سپاه مسعود بوسهل حمدونی بر اصفهان مستولی شد و آنچه خزائن و اموال علاءالدوله در این شهر بود، به غارت رفت.

ابن سینا در جمیع این پیش آمدها و کشمکش ها همراه علاءالدوله بود و نتیجتاً بسیار فرسوده و ناراحت گشت، تا آنکه در یکی از سفرهای وی به همدان از پای درآمد و در این شهر وفات یافت.

آنچه که شاگرد شیخ یعنی ابو عبید در این باره در رساله سرگذشت تحریر نموده، بدین نحو است: «در سال های آخر عمر نیروی شیخ به ضعف گرایید و نتیجتاً بر اثر قولنج فوت کرد.»

۱. مقصود ناحیه وسیعی است که شامل بلاد مهمی به مانند همدان و اصفهان و ری و قم و دینور و کاشان و نهاوند و غیره بوده است.

توضیح آنکه طبق رساله سرگذشت یعنی گفته و تحریر ابو عبید: «شیخ نیروی بسیار قوی داشت و از نیروهای شهوانی نیروی مجامعتش بیشتر بود و بدین کار بسیار می پرداخت. چون از این امر و از زیاد خوردن و بیدار ماندن از او (شیخ) سؤال کردند، شیخ در جواب گفته بود که خدای تعالی به من نیروهای برونی و درونی بسیار داده، باید حق هریک از این نیروها را ادا نمایم و به همین منوال رفتار می کرد، تا آنکه به هنگام جنگ علاءالدوله با تاش فراش بر در کرج (سال ۴۲۵ ه. ق. = ۱۰۸۳ م.) شیخ مبتلا به قولنج شد؛ شیخ چون عجله در درمان خود داشت که مبادا با بیماری نتواند همراه سلطان باشد، در یک روز هشت مرتبه خود را تنقیه کرد. سپس یکی از روده هایش نرم و به ذوسنطاریا (اسهال خونی) مبتلی شد و چون مجبور بود با علاءالدوله معجلاً به ایذج برود، در این محل صرعی که در دنباله این بیماری است، پیش آمد. اما باز شیخ به حقنه می پرداخت.

روزی شیخ دستور داد دو دانگ^۱ تخم کرفس در تنقیه ریخته تا باد قولنج را بزدايد، اما یکی از پزشکان معالج پنج درهم تخم کرفس به کار برد.

ابو عبید گوید: که من در این هنگام با شیخ نبودم، نمی دانم طیب عمداً این کار کرد یا به سهو و خطا. سپس به علت تندی تخم کرفس بر ذوسنطاریا افزوده شد و شیخ مشرودیطوس^۲ می خورد که صرع برطرف گردد و یکی از غلامان افیون بسیار در آن ریخت و شیخ آن را خورد. علت این امر را ابو عبید خیانت بر مال شیخ و ترس غلامان که پس از مرگ وی (شیخ) در امان نباشند، می داند.

۱. دانگ یا دانق = $\frac{1}{6}$ درهم. یک درهم = $\frac{1}{13}$ مثقال. یک مثقال = پنج گرم و کسری است.

۲. معجون مشرودیطوس یا مسرودیطوس یا مسرود که به زبان فرانسوی Electuaire de Mithridate و به لاتین Electuarium Mithridaticum است. این کلمه منسوب به مهر داد حاکم پنتوس (Pontus) از ایالات آسیای صغیر می باشد.

سپس شیخ به همان وضع به اصفهان رفت و شخصاً به درمان خود پرداخت، ولی از ناتوانی نمی توانست برپا خیزد، تا آنکه توانست کم کم راه برود و به مجلس علاءالدوله حاضر گردد؛ با تمام این احوال شیخ پرهیز نمی کرد و هرگاه بیماری عود می نمود به پرهیز می پرداخت.

چون علاءالدوله عزم همدان کرد، شیخ با او عازم این شهر شد، که در وسط راه بیماری عود نمود، تا آنکه به همدان رسید.

شیخ دانست که قوایش از بین رفته و دیگر نمی تواند بر بیماری غلبه کند. بدین مناسبت از درمان دست کشید و می گفت: «مدبری که تدبیر مرا می کرد، از تدبیر فرومانده و اکنون درمان سودی ندارد». شیخ چند روزی بدین حال ماند. سپس به سال ۴۲۸ ه. ق. = (۷-۱۰۳۶ م.) به سرای جاودانی شتافت و در همدان وی را به خاک سپردند.

مدت عمرش ۵۷ سال و به جهان آمدنش سال ۳۷۰ ه. بود. این بود خلاصه ای از نوشته ابو عبید جوزجانی درباره علت مرگ و سال تولد و وفات و مدفن و مدت عمر شیخ.

تاریخ وفات شیخ

تاریخ وفات شیخ طبق نوشته ابو عبید و بیهقی به سال ۴۲۸ ه. (جمعه اول رمضان مطابق با ۱۸ ژوئن ۱۰۳۷ م.) اتفاق افتاده است. عده دیگر از مورخان به تبعیت این دو تاریخ مرگ شیخ را در کتب خود آورده اند، به مانند القفطی (در کتاب اخبار العلماء باخبار الحکما) و یاقوت حموی. فقط باید دانست که ابو عبید از وفات استادش که در چه ماه اتفاق افتاده سخنی نگفته، ولی بیهقی روز وفات شیخ را اولین جمعه ماه رمضان و ابن اثیر در کامل التواریخ ماه شعبان را ذکر کرده اند.

در اینجا مطلبی پیش می آید و آن اینکه در شعری که درباره عمر شیخ آمد، یعنی تکر (= ۴۲۷) صحیح نمی باشد.



تصویری خیالی از ابن سینا

باز برحسب اقوال مختلف عمر شیخ را از پنجاه و سه تا پنجاه و هشت آورده‌اند. اما قولی که بیشتر صحیح به نظر می‌رسد، گفته بیهقی است که به حساب سال قمری عمر ابوعلی ۵۸ سال و چند ماه می‌شود. بعضی از تذکره‌نویسان و مورخان به مانند خواندمیر، عمر شیخ را شصت و دو سال و هفت ماه قمری نوشته‌اند که ناصحیح است.

محل وفات و مدفن شیخ

در باب محل وفات شیخ دو قول آمده است: اول آنکه طبق نوشته جوزجانی وی در همدان فوت کرده است. دیگران به مانند بیهقی و قفطی و ابن خلکان (در وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان) گفته ابوعبید را عیناً نقل کرده‌اند.

دوم آنکه ابن اثیر (در کامل التواریخ) فوت شیخ را در اصفهان ذکر کرده، اما قولی که صحیح و معتبر می‌باشد، همان گفته ابوعبید است که شیخ در همدان فوت کرده است.

در باب مدفن وی بسیار طبیعی است که باید همدان باشد. این مطلب از گفته ابن ابی اصیبعه در کتاب عیون الابیناء فی طبقات الاطباء آمده است که صریحاً متذکر گردیده که شیخ در زیر حصار شهر همدان به جانب قبله دفن گردیده و ایضاً او (ابن ابی اصیبعه) گفته که مدفن وی را در اصفهان در محله کون گنبد می‌دانند.

مورخان دیگر به مانند بیهقی و ابن خلکان و ابن العبری صریحاً متذکر گردیده‌اند که شیخ در همدان مدفون گردید. پس از مورخان بالا، دیگران نیز همین نظر را درباره مدفن شیخ آورده‌اند.

معاصران ابن سینا

ابن سینا با بسیاری از علما و معاریف و دانشمندان معاصر خود ارتباط و مراوده و مکاتبه و ملاقات داشته است. اینان امرا و سلاطین و وزرا و



مجسمه‌ای از ابن سینا
کار سرکولووا او. و. شچینکوا (استاد آکادمی پزشکی شوروی)

سیاستمداران و یا دانشمندان بودند. دسته اول مردان سیاسی که با ابن سینا مربوط و معاصر وی بودند، عبارتند از:

۱. نوح بن منصور (الملك المنصور ابوالقاسم) امیر سامانی که در زمان این امیر پدر ابن سینا از بلخ به بخارا رفته و در دیوان نوح سمتی داشته است که ضمن شرح حال شیخ مختصری از آن آمد؛
۲. پس از نوح بن منصور پسرش ابوالحارث منصور بن نوح با شیخ معاصر بوده؛
۳. ایضاً شیخ با پسر دوم نوح یعنی ابوالقوارس عبدالملک بن نوح معاصر بوده؛
۴. پسر سوم نوح یعنی ابوابراهیم ملقب به منتصر نیز با ابن سینا معاصر بوده؛
۵. دیگر از معاصران شیخ ابوالحسن علی بن مأمون خوارزمشاه فرزند ابوالعباس مأمون بن محمد است که شیخ در دربار وی در گرگانج به خدمتش رسیده است؛
۶. قابوس بن وشمگیر؛
۷. فرزندان قابوس یعنی منوچهر؛ که شرح هر دو آنها و درمانی که شیخ برای خواهرزاده قابوس کرده بود، قبلاً نوشته شد؛
۸. سیده خاتون مادر مجدالدوله دیلمی و عیال فخرالدوله دیلمی؛
۹. مجدالدوله پادشاه دیلمی؛
۱۰. شمس الدوله دیلمی که در شرح حال شیخ و درمانش برای این پادشاه قبلاً نگاشته شد؛
۱۱. علاءالدوله کاکویه دیلمی که شیخ مدت‌ها در دربارش و در سفر و حضر با وی بوده؛
۱۲. ابوالفتح محمد بن عناز؛
۱۳. ابوالنجم ناصرالدین بدر بن حسنویه بن حسین؛
۱۴. ابوالحسن احمد بن محمد سهل (سهیلی) وزیر خوارزمشاه؛
۱۵. برادر ابوالحسن یعنی سهل بن محمد؛ که شرح همه آنها قبلاً نوشته شد؛
۱۶. تاج‌الملک وزیر شمس الدوله دیلمی پادشاه سلسله آل بویه؛



تصویری خیالی از ابن سینا

۱۷. سماءالدوله پادشاه دیلمی؛

۱۸. ابوسعید همدانی وزیر که شیخ در پاره‌ای از نسخ رساله‌ی اضمحیه که در اصفهان تألیف کرده به نام اوست، اما در جاهای دیگر قید گردیده که آن را به نام ابوبکر احمد بن محمد البرقی الخوارزمی نوشته است؛

۱۹. عده‌ای از امراء و فرماندهان دیگر نیز با شیخ معاصر بوده که ذکر نام همه آنها باعث تطویل مقال گردد.

دسته دوم آن عده از استادان و دانشمندان و علما و معاریف که شیخ با آنان مکاتبه و معارضه داشته و یا به نام آنان رسالات و کتبی تألیف کرده است:

۱. ابو عبد الله ابراهیم بن حسین الناتلی شاگرد ابوالفرج بن الطیب که استاد شیخ بوده است؛

۲. ابوسهل عیسی بن یحیی المسیحی الجرجانی یا ابوسهل مسیحی از استادان طب که برخی وی را استاد شیخ می‌دانند. ابوسهل همان طبیبی است که دعوت محمد غزنوی را نپذیرفت و از گریانج به اتفاق شیخ بیرون آمده و در وسط راه فوت کرده است؛

۳. ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر صوفی که به قرار معلوم در خراسان سه شبانه‌روز با شیخ ملاقات و خلوت کرده است^۱؛

۴. ابوبکر احمد بن محمد البرقی الخوارزمی که چنانکه آمد بوعلی رساله اضمحیه را به نام او نوشته است؛

۵. ابو منصور حسن بن نوح القمیری البخارایی طبیب که شیخ طب را چندی در خدمت وی آموخته است؛

۶. ابوالفرج عبد الله ابن الطیب الجاثلیق از فلاسفه و حکمای مشهور عراق؛

۷. ابوالقاسم کرمانی که با شیخ مناظراتی داشته؛

۱. آن‌طور که در اسرارالتوحید آمده است.

۸. ابوالخیر حسن بن سوار معروف به ابن الخمار همان کسی که دعوت سلطان محمود غزنوی را پذیرفت و به خدمت سلطان غزنوی رسید؛
۹. ابونصر منصور بن علی بن عراق از ریاضی دانان قرن چهارم که ذکرش در شرح حال شیخ آمد و همان کسی است که دعوت محمود غزنوی را پذیرفت و به دربارش رفت؛

۱۰. ابوعلی الخازن احمد بن محمد بن یعقوب معروف به ابن مسکویه؛
۱۱. ابوریحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی دانشمند بزرگ ایرانی در ریاضی و هیئت و نجوم.

غیر از دانشمندان مذکور در بالا، عده‌ای از علما و دانشمندان در فاصله سال تولد و وفات شیخ با وی معاصر بودند.

باید دانست در فاصله سال‌های ۳۹۰ ه. ق. مطابق با ۱۰۰۰-۹۹۹ م. (بیست و یک سالگی شیخ) تا سال ۴۴۸ ه. مطابق با ۷-۱۰۵۶ م. (بیست سال پس از مرگ شیخ) عده‌ای از دانشمندان فنون مختلف در ایران در حقیقت با شیخ معاصر بوده‌اند که در علوم مختلف از قبیل فقه و اصول و حکمت و فلسفه و حدیث و تاریخ و ریاضی و تفسیر و شعر و ادب و امثال آنها دستی داشته‌اند، که اگر بخواهیم به شرح همه آنها بپردازیم، مطلب به درازا کشد (برای اطلاع بیشتر خوانندگان را به کتاب پورسینا تألیف شادروان سعید نفیسی سال ۱۳۳۱ چاپ تهران و مجلدات جشن نامه ابن سینا حواله می‌دهیم).

دسته سوم دانشمندانی که با شیخ مکاتبه و سؤال و جواب داشتند که در شرح زندگی وی نگاشته شد، ولی از نظر آنکه مقام و مرتبت شیخ بهتر مشهود گردد، لازم دانستم شمه‌ای در این باب برای خوانندگان این سلسله مقالات بیاورم.

اینان عبارتند از:

۱. ابوسعید فضل‌الله بن ابی‌الخیر (۳۵۷-۴۴۰ ه. = ۸-۹۶۷/۲۰-۱۰۱۹ م.) و چنانکه آمد به قرار مشهور هنگام عبور شیخ از خراسان با وی ملاقاتی دست داده و سه شبانه روز با یکدیگر به خلوت نشستند که کسی را بر آن

اطلاع حاصل نکرد و هر کس می‌خواست نزد آنان برود اجازه می‌طلبید. شیخ و ابوسعید جز برای اداء نماز جماعت بیرون نمی‌آمدند. نتیجه این ملاقات آن شد که هر دو به یکدیگر معتقد گردیدند. در میان آثار ابوعلی نامه‌هایی است که در پاسخ سئوالات وی نوشته و اکنون موجود است؛

۲. ابوالفرج عبدالله بن الطیب الجائلیق از حکمای مشهور عراق (متوفی در حدود سال ۴۳۵ ه. ق. = ۱۰۴۵-۵ م.). شیخ با وی مناقشاتی داشته و برخی از رسالات وی را رد کرده است. شیخ به یکی از رسائل ابوالفرج اعتراض کرده، گوید: «ابوالفرج در طب سمت تقدم دارد، اما کلامش غیر فصیح و برخی سقیم و پاره‌ای مستقیم و از افرادی است که در علم طب تفنن به خرج داده و از صاحبان این صنعت نیست.»^۱

ایضاً ابوعلی در بعضی از تصانیف خود بر ابوالفرج تاخته است. در میان کتابهایی از ابوالفرج که شیخ آن را رد نموده، مقاله فی التقوی الاربعه است که شیخ کتاب القوی الطبیعه را در رد آن تألیف کرده است؛

۳. ابوعلی الخازن احمد بن محمد بن یعقوب معروف به ابن مسکویه (مشکویه) است که طبق گفته بیهقی در تمة صوان الحکمه با شیخ معارضاتی داشته است؛

۴. ابوریحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی (۳۶۲-۴۴۰ = ۹۷۲ / ۹-۱۰۴۸ م.) دانشمند نامدار و ریاضی‌دان بزرگ ایرانی که از معاصران و معارضان معروف ابوعلی است. شیخ با وی در دربار خوارزمشاه علی بن مأمون آشنایی یافت و پس از آنکه بیرونی به غزنین رفت و ابوعلی به طرف ری و همدان و اصفهان، میان آن دو مشاجرات قلمی و سئوال و جواب‌های زیاد به عمل آمد که در آثار شیخ دیده می‌شود؛

۵. ابوالحسن احمد بن محمد سهیلی وزیر علی بن مأمون خوارزمشاه (متوفی به سال ۴۱۸ ه. ق. = ۱۰۲۷-۸ م.) که با شیخ رابطه نیکو داشته و

۱. تمة صوان الحکمه بیهقی، ص ۲۸ تا ۳۰.

شیخ رساله‌ای به نام وی نوشته است؛

۶. ابوالقاسم کرمانی از دانشمندان معاصر شیخ که با وی مناظره داشته و با یکدیگر بد زبانی کرده‌اند. طبق گفته بیهقی در تئمة صوان‌الحکمه ابن سینا، ابوالقاسم کرمانی را به تهی دستی در علم منطق متهم کرده و وی شیخ را به مغالطه نسبت داده و مناظره بین آنها رفته است. باز بیهقی در باب مناظره بین ابوالقاسم کرمانی و ابن سینا در کتاب خود آورده است.

شاگردان ابن سینا

عده‌ای از دانشمندان نیمه دوم قرن چهارم ه. ق. از شاگردان ابن سینا بوده و از وی استفادات بسیار کرده‌اند. اینان یا مستقیماً شاگردان بلافصل شیخ بوده و یا آنکه با وی رابطه علمی داشته و به صورت پرسش‌هایی بوده که از شیخ کرده و وی (شیخ) برای آنها جواب نوشته و یا آنکه رساله‌ای برایشان فرستاده است.

معروف‌ترین شاگردان شیخ عبارتند از:

۱. ابو عبید عبدالواحد بن محمد فقیه جوزجانی (گوزگانی) از شاگردان و صاحبین شیخ است که مدت بیست و پنج سال همراه ابن سینا بوده، یعنی از سال ۴۰۳ ه. (= ۱۰۱۲-۱۳ م.) که در گرگان به خدمت شیخ رسید تا سال مرگ ابن سینا دائم در سفر و حضر با وی بود. وی (ابو عبید) چنانکه آمد، همان کسی است که رساله سرگذشت را تحریر کرده که قدیم‌ترین و اصیل‌ترین شرح حال و سرگذشت شیخ می‌باشد.

جوزجانی در بسیاری از مؤلفات به شیخ کمک کرده و در زمان‌هایی که شیخ کفایت امور دیوانی می‌کرده و گرفتاری مشاغل دولتی را داشته، منتهای همکاری را با شیخ می‌کرده است.

ابو عبید در جمع‌آوری کتاب شفا و قسمت ریاضی کتاب نجات و پس از مرگ ابن سینا قسمتی از دانشنامه علایی را با قسمت‌هایی دیگر به پایان رسانده است.

شیخ را نسبت به ابو عبید علاقه زیادی بود و رسالاتی به نام وی تألیف کرده است. ابو عبید خدمتی بزرگ درباره آثار و نوشته های بوعلی کرده که در خور منتهای تحسین و تمجید است و آن اینکه بسیاری از جواب هایی که شیخ در پاسخ دانشمندان می نوشته و عیناً آنها را برای آنان می فرستاده، ابو عبید رونوشتی از این اوراق را ضبط می کرده است.

قاعدتاً نباید ابو عبید را از شاگردان ابن سینا دانست، بلکه وی مرید شیخ بوده که در محل درس رفتاری به مانند مرید در برابر مراد می کرده است.

۲. ابو منصور حسین بن محمد بن عمر بن زیله اصفهانی (یا حسین بن طاهر بن زیله) متوفی به سال ۴۴۰ ه. ق.

گویند وی کیش زرتشتی داشته است.

در میان رسائل ابن سینا رساله ای است که برای ابو منصور محمد بن علی بن عمر نوشته که احتمال دارد همین ابو منصور باشد.

۳. ابو الحسن کیا ریس بهمنیار بن مرزبان مجوسی آذربایجانی (متوفی در حدود ۴۵۸ ه. ق. = ۶-۱۰۶۵ م.) که از شاگردان بنام شیخ بوده و خود از حکمای نیمه اول قرن پنجم به شمار می آید و شخصاً رسالاتی چند در علم «مابعد الطبیعه» و «موسیقی» و امثال آنها نوشته است.

شیخ نیز سه کتاب و رساله به نام وی تألیف کرده است. شیخ نسبت به وی احترام زیاد قائل بوده است.

۴. ابو محمد شیرازی از شاگردان بسیار مقرب که شیخ چند کتاب و رساله برایش نوشته است.

۵. ابو عبد الله فقیه محمد بن عبد الله بن محمد (یا احمد) المعصومی که طبق گفته بیهقی در تتمه صوان الحکمه از جمیع شاگردان شیخ فاضل تر بوده. ابن سینا کتاب عشق را برای او تألیف کرده است.

۶. ابو القاسم عبد الرحمن بن علی بن احمد بن ابی صادق طبیب نیشابوری که طبق نظر ابن ابی اصیبه در کتاب عیون الالباء فی طبقات الاطباء از شاگردان ابن سینا بوده.



ابن سینا در حال مطالعه در میان کتابها
اثر استاد بهزاد

وی به لقب «بقراط ثانی» ملقب گردیده است. اما به نظر نمی‌رسد که نیشابوری شاگرد شیخ باشد، چرا که وی (نیشابوری) یکصد و هشت سال پس از مرگ بوعلی در قید حیات بوده است.

۷. به قولی شرف الزمان سید امام ابو عبیدالله محمد بن علی بن یوسف ایلاقی (متوفی به سال ۴۶۰ هـ. = ۸-۱۰۶۷ م.) که کتاب قانون شیخ را به نام الفصول الایلاقیه مختصر کرده و کتاب الاسباب و العلامات را در طب تألیف کرده است.

گذشته از نامبردگان، شیخ را شاگردان زیاد بوده که در حیات وی از استاد استفادات فراوان کرده‌اند.

این امر بسیار طبیعی است که دانشمندی چون بوعلی با آن نبوغ کم‌نظیر و حدّت ذهن که در زمان حیاتش مشارّاً بالبنان بوده، قطعی است شاگردان فراوان داشته است.

به علاوه آن دسته از اطباء و طلاب و عاشقان علوم طبی و فلسفی و طبیعی و الهی که از شیخ در دوران حیاتش و یا اواخر عمر و پس از مرگ وی در مکتب استاد بوده و یا از مؤلفاتش استفادات کرده‌اند، باید از شاگردان شیخ محسوب داشت، منتها اسامی آنها در دست نیست، چرا که شهرت آنان که نام بردیم نداشته‌اند.

از طرفی اگر بخواهیم شاگردان مکتب شیخ را حقّاً نام ببریم چند صد سال عده زیادی از کتب و آثار وی استفاده کرده‌اند.

بی‌شک ابن سینا یکی از پرکارترین و کم‌نظیرترین دانشمندان جهان است، که آثاری ارزنده در سطح جهانی از خود به یادگار گذاشته است و این امر از منتهای حدّت ذهن و جودت فکر وی می‌باشد.

آن‌طور که ابو عبید جوزجانی در شرح حال شیخ نوشته است، وی مردی زیبا و خوش اندام بود، چنانکه در جوانی که در بخارا می‌زیسته طرف توجه عموم بوده و مردم به تماشای او می‌ایستادند.

از آن گذشته شیخ مردی زورمند و خوش بنیه بوده که به نیروهای طبیعی خود اعتقاد کامل داشته است، تا آنجا که در پایان عمر که گرفتار بیماری سختی گردیده در درمان خود اهمال می نموده و آنگاه که مرگ را احساس کرده خود را باخته است.

شیخ مردی خوش گذران و لطیف طبع بود، به نحوی که شب ها مجلس باده گساری و خنیاگری و رامشگری داشته است.

وی با شاگردانش پس از درس و بحث و همچنین هنگام تألیف کتب از میسگساری روی گردان نبوده، بدین جهت بعضی اشعار در فوائد شرایخواری به وی نسبت داده اند.^۱

شیخ مردی خوش طبع و شیرین سخن بوده که پادشاهان و امرا به مجالست و همنشینی وی راغب و مایل بودند که او را در سفر و حضر با خود همراه برند و به شرح ایضاً به واسطه همین شیرین سخنی و منطق قوی مجالس مباحثه و مناظره بسیار شیرین داشته و آن طور که در شرح حال شیخ آمده است، هفته ای یک بار در دربار سلاطین آل بویه مخصوصاً علاءالدوله مناظره بین شیخ و دانشمندان دیگر بوده است.

ابن سینا به واسطه طبع خوش گذرانی که داشته، در سفرهای سلاطین با وجود بیماری همراه آنان بوده و سختی و رنج را بر خود هموار می نموده است.

آن طور که از صحائف تاریخ طب مستفاد می گردد، شیخ اولین طبیب پس از اسلام است که به دربار پادشاهان راه و منصب صدارت یافته است. گرچه قبل از شیخ عده ای از اطباء به دربار پادشاهان و خلفاء راه یافته و طبیب معالج آنان بوده اند، اما به مانند شیخ مقام و منصب صدارت نداشتند.

از صفات و سجایای شیخ آنکه وی در کسوت های مختلف بوده، بدین معنی از پوشیدن جامه های بدل برای رفع خطر خودداری نمی کرده، کما اینکه با جامه فقیهان و طیلسان و تحت الحنک به دربار خوارزمشاه

۱. نسبت باده نوشی به ابن سینا از سوی برخی از محققین مورد تردید و انکار جدی قرار گرفته است.

رفته است و آنگاه که از همدان به اصفهان گریخته، در جامه صوفیان به این شهر وارد شده و سپس در دربار علاءالدوله کاکویه قبا‌ی دارایی و دستار کتان و موزه چرمی داشته است.

شیخ مردی جاه طلب و تجمل دوست بود و این دو صفت از رفتار وی چنانکه در رساله سرگذشت آمده است، مشهود می گردد. مثلاً در سفر همدان به اصفهان با آنکه مستنکراً بیرون آمده با برادرش محمود و دو غلام همراه بوده و ایضاً پیدا است که مال بسیار و زندگی مجلل داشته و واقعاً برخلاف رازی که طبیبی فقیر بوده، شیخ طبیبی صدراعظم و صاحب مال فراوان بود و آن طور که مشهور است غلامانش به مال فراوان وی طمع کرده و وی را مسموم نموده اند، تا طرفی ببندند.

میل فوق العاده ای که شیخ به مجالست و مؤانست با بزرگان داشته، می رساند که اصولاً او را با طبقات پایین سر و کاری نبوده و این امر بر عکس اخلاق و رفتار و صفات رازی است که خود را طبیب مردم می دانسته.

وزارت و صدارت شمس الدوله و پیشکاری کدبانویه و ارتباط وی با علاءالدوله و مکاتبه پنهانی با وی (علاءالدوله) و دو بار به زندان افتادن که یک بار آن چهار ماه به طول انجامیده و این قبیل وقایع تمام دال بر جاه طلبی شیخ می باشند.

از طرفی آن طور که در رساله سرگذشت آمده، شیخ با فراست کامل و هوش و نبوغ کم نظیر و ظرافت طبع مردی خشن و بد برخورد و سختگیر بوده که بر اثر همین سختگیری، لشکریان بر وی شوریده و می خواستند وی را بکشند، که به ناچار پنهان گردیده است. نسبت به دانشمندان معاصر خود به مانند ابوریحان بیرونی و ابوعلی مسکویه و ابوالفرج عبداللّه بن الطیب خشونت هایی به خرج داده است.

پاره ای از مورخان به مانند ابوالحسن بیهقی در مؤلفات خود از بدزبانی و خشونت و بی احترامی و بی اعتنائی شیخ نسبت به دانشمندان دوران خود مطالبی گفته اند که شرح همه آنها از حوصله این مقال خارج است.



تصویری از ابن سینا
(از مطبوعات پاکستان)

مطلب مهم آنکه شیخ بر ابوبکر محمد زکریای رازی طبیب نامدار ایرانی تاخته و او را یاهو سرا گفته و با آنکه رازی قبل از شیخ طبیب بسیار مجرب و دانشمندی بوده با نظر حقارت به وی نگریسته است، بر اثر این خرده گیری شیخ گوید:

«رازی را چه کار که در الهیات که بیش از اندازه اوست گام نهد، اوراست که به پیشه خود که نگاه کردن بر بول و بُراز است بپردازد...»
ابن سینا درباره استادان یونانی به مانند فورفریوس^۱ و افلاطون^۲ خرده گیری کرده و مخصوصاً نسبت به افلاطون با لحن زننده ای در مؤلفات خود بر وی (افلاطون) تاخته است.

در میان حکمای ایرانی و یونانی نسبت به ابونصر فارابی و ارسطو احترامی بزرگ قائل بوده است. در این باب حکایتی مشهور است و آن اینکه گویند: «روزی از یکی از شاگردان خود پرسید آرزو داری به کجا برسی؟ شاگرد در پاسخ گفت: آرزویم آن است که به مانند شما شوم، شیخ گفت: خاکت بر سر، آرزو می کردم ارسطو شوم. این شدم که می بینی. تو که چنین آرزویی داری چه خواهی شد؟» حکایت یا افسانه مزبور چه صحیح و چه سقیم می رساند که وی را به ارسطو عقیدتی خاص بوده است.

با شرح بالا و ذکر صفات و خوی ابن سینا، باید اذعان داشت که وی از عجایب و شگفتی های اولاد آدم است، چنانکه در ده سالگی قرآن و ادب را فرا گرفته و در شانزده سالگی طب و فقه و علوم دیگر متداول دوران را آموخته و توانسته است از استاد بی نیاز گردد، بلکه بر استاد هم خرده گیری کرده است یا آنکه در هیجده سالگی در طب به درجه ای از حذاقت رسیده که به درمان پادشاه زمان خود پرداخته است.

باز از عجایب کار شیخ آن است که عده ای از دانشمندان از وی در بیست و یک سالگی درخواست کرده اند که برایشان رساله بنویسد و ایضاً

1. Porphyre

2. Platon = Plato

عجیب تر آنکه در همین سن شهرتی به سزا یافته که مردم از راه های دور با وی مکاتبه می کرده و مشکلات و دشواری ها را از وی درخواست می کردند و شیخ با سرعت تمام به جواب آنها مبادرت می ورزیده است. از همه مطالب بالا که بگذریم، الحق باید اذعان کرد که شیخ تعدادی از مؤلفات و آثارش را در علوم مختلفه چه در سفر و چه در حضر و چه در زندان و مواقع ناراحتی و امثال آنها نگاشته، آثاری ارزنده و کم نظیر و بعضی ها بی نظیر می باشند و این مطلب از نبوغ فوق العاده و جودت ذهن و نیروی کم نظیرش بوده که در دوران حیاتش زبانزد خاص و عام گردیده و هنوز هم این شهرت باقی است.

شیخ در طی دوران زندگی اش با قریب سیزده تن از علماء و دانشمندان معروف زمان خود رابطه علمی داشته و این مطلب می رساند که وی در حقیقت مرجع بزرگ علمی دوران محسوب می گردیده است. دیگر از صفات بارز شیخ آنکه هر گاه در جوانی برای فراگرفتن دانش به دشواری هایی برخورد می کرده، به عبادت می پرداخته و به مسجد می رفته و صدقه می داده است.

هنگام مرگ هر سه روز یک بار قرآن را ختم و رد مظالم می کرده و غلامان خویش را آزاد کرده و آنچه داشته به نیازمندان داده است. درباره کیش ابن سینا چنانکه در شرح حال وی و پدرش و محمود آمد، آنکه این دو اسماعیلی بوده و طبیعی است شیخ نیز به دعوت اسماعیلیه به این دسته گرویده است و دوری جستن از محمود غزنوی به واسطه کینه ای بود که محمود نسبت به رافضیان و معتزلیان که اسماعیلیان را نیز از آنان می دانسته، بوده است.

در بعضی از کتابها آمده است که شیخ حنفی مذهب بوده و از فقه حنفی بحث کرده است. این مطلب ناصحیح است، زیرا از شیخ در کتابهای حنفیان و طبقات دیگر حنفیه ذکری نیامده است. به شرح ایضاً در کتب شافعیه نیز نامی از وی دیده نمی شود به مناسبت

آنکه رسائل و آثاری از شیخ به فارسی است، تمایل او را به اسماعیلیه می‌رساند، زیرا تألیف و تعلیم به زبان فارسی از کارهای صوفیه و اسماعیلیه بود که کوشا بودند عقاید خود را در میان عامه مردم رواج دهند، در حالی که سایر فِرَق تنها به انتشار عقاید خود در میان خواص قناعت می‌کردند.

به هر حال آنچه که از جمیع اقوال مختلفه و کتب مورخان مستفاد می‌گردد، آنکه شیخ مذهب اسماعیلی داشته است و چون در دوران سامانیان فرقه اسماعیلیه در ماوراءالنهر مخصوصاً بخارانه‌فوذ بسیار داشته و نیروی بزرگی بودند و ایرانیانی که از استیلای تازیان و خلفای بغداد دلتنگ بوده، به جان و دل طریقه اسماعیلیه را می‌پذیرفتند، قطعی است خاندان ابن سینا نیز از ایشان بوده و به عقاید آنان گرویده بودند.

عده‌ای از بزرگان اهل سنت را خشمی بزرگ بر ابن سینا بوده و بر وی اعتراضاتی کرده‌اند و همین امر می‌رساند که شیخ در سلک اهل تسنن نبوده، بلکه اسماعیلی بوده است.

قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین عقاید شیخ را می‌ستاید و استدلال می‌کند بر اینکه شیخ شیعه بوده است.

از رباعی معروف منسوب به ابن سینا عقاید و اندیشه مذهبی وی بسیار روشن و آشکار است. بدین شرح:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود
محکم‌تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و آن‌هم کافر
پس در همه دهر یک مسلمان نبود

اشعار پارسی و تازی ابن سینا

شیخ بطور قطع یکی از فصحا و ادباء بزرگ ایران می‌باشد. در اینجا مقصود شناسایی شیخ از نظر ادب پارسی و تازی نیست، چراکه این



مجسمه ابن سینا
در مؤسسه سرم و واکسن سازی رازی (حصارک)

موضوع از تخصص نگارنده خارج است. اما باید دانست که یکی از علل شهرت کتابها و آثار طبی شیخ به واسطه فصاحت کم نظیری است، که در آنها دیده می شود. بنابراین شیخ را در ادب پارسی و تازی مقام و موقع خاصی است.

قدرت و مهارت شیخ در عربی بسیار روشن است و با آنکه در قرن های چهارم و پنجم نگارش کتب علمی به زبان پارسی دری تازه شروع شده بود، ابن سینا از تألیف و تصنیف در این زبان و جمع آوری و ایجاد اصطلاحات فلسفی و طبی و علمی به زبان پارسی بسیار کوشا بوده. ارجوزه هایی که شیخ به زبان عربی دارد - مخصوصاً در ارجوزه معتبر وی که یک دوره کامل علم طب و درمان است - بسیار فصیح می باشد که خواهد آمد.

اما اشعار پارسی چه مسلم و چه منسوب به شیخ جمعاً بیست و دو قطعه و رباعی است که در سفینه ها و جنگ ها و بعضی کتابها به مانند مجمع الفصحا و مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری و نامه دانشوران و تذکره آتشکده آذر و تذکره محمد صادق ناظم تبریزی آمده است.

در این باب باید گفت که اشعار و رباعیاتی که به شیخ منسوب است عموماً مشکوک به نظر می رسد و احتمال دارد از دیگران باشد.

حال من باب مثال اشعاری که به شیخ منسوب است در این مقاله می آورم و متذکر می گردم که بعضی از آنها به نام دیگران نیز آمده است.

یکی از خاورشناسان آلمانی به نام هرمان اته^۱ در مجله انجمن علمی شاهی گوتینگن (شماره ۲۱) در اول سپتامبر ۱۸۷۵، Nachrichten Gesellschaft der Wissenschaften und der G. A. Universität zu Göttingen No. 21-1-Sep. 1875. مقاله ای تحت عنوان: «ابن سینا به عنوان شاعر غزل سرای پارسی» (*Avicenna als Persischer Lyriker*) نگاشته که در آن مقاله

1. Hermann Ethe

پانزده قطعه از اشعار پارسی ابن سینا را از روی چند مأخذ جمع آوری کرده است.

اکنون به ذکر اشعار منسوب به ابن سینا که مشهور است می پردازم:

- ۱- اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد
نشاط عیش بدار بقا توانی کرد
و گر به آب ریاضت برآوری نفسی
همه کدورت دلها صفا توانی کرد
ز منزلات هوس گر برون نهی گامی
نزول در حرم کبریا توانی کرد
و گر ز هستی خود بگذری یقین می دان
که عرش و فرش فلک زیر پا توانی کرد
ولیکن این عمل رهروان چالاک است
تو نازنین جهانی کجا توانی کرد؟
نه دست و پای امل را فروتوانی بست
نه رنگ و بوی جهان را رها توانی کرد
چو بوعلی پُر از خلق و گوشه ای بگریز
مگر که خوی دل از خلق و توانی کرد

شادروان سعید نفیسی در باب این غزل شک آورده و متذکر گردیده که چون در بیت آخر کلمه بوعلی آمده است، شک را بیشتر می کند و چنانکه در ابیات دیگر خواهد آمد این تخلص بوعلی در دو جای دیگر نیز مکرر می شود، اگر این ابیات از ابن سینا نباشد همه از یک گوینده است که در شعر نام خود را بوعلی می آورده» (نقل از کتاب پورسینا تألیف مرحوم سعید نفیسی صفحه ۴۲ و ۴۳ سال ۱۳۳۳ تهران کتابخانه دانش).

ایضاً مرحوم سعید نفیسی در صفحه ۴۴ کتاب مذکور متذکر گردیده است:

وانگهی همین غزل با اندک اختلافاتی در کلیات شمس تبریزی چاپ
لکنهو ۱۳۳۵ - ۱۹۱۷ م. صفحه ۱۳۹ به نام مولانا جلال الدین بلخی بدین
گونه آمده است:

اگر دل از غم دنیا بدر توانی کرد
نشاط و عیش بدار بقا توانی کرد
و گر به آب ریاضت برآوری غسلی
همه کدورت دلها صفا توانی کرد
ز منزلات هوس گر برون نهی قدمی
نزول در حرم کبریا توانی کرد
به همت ارنشوی در مقام خاک مقیم
مقام خویش به اوج سما توانی کرد
اگر به جیب تفکر فروبری سر خویش
گذشت‌های قضا را ادا توانی کرد

۲-

غذای روح بود باده حقیق الحق
که رنگ او کند از دور رنگ گل را دق
به رنگ زنگ زداید زجان اندوهگین
همای گردد اگر جرعه‌ای بنوشد بق
به طعم تلخ چو پند پدر ولیک مفید
به پیش مبطل باطل به نزد دانا حق
می از جهالت جهال شد به شرع حرام
چو مه که از سبب منکران دین شد شق
حلال گشته به فتوای عقل بر دانا
حرام گشته به احکام شرع بر احمق
شراب را چه گنه زانکه ابلهی نوشد
زبان به هرزه گشاید دهد ز دست ورق



تصویر ابن سینا در کتابخانه بادلین (اکسفورد انگلستان)

حلال بر عقلاء و حرام بر جهال
که می محک بود و خیر و شر از او مشتق
غلام آن می صافم کز و رخ خوبان
به یک دو جرعه برآرد هزار گونه عرق
چو بوعلی می ناب ار خوری حکیمانه
به حق حق که وجودت به حق شود ملحق

آنچه از مفاد ابیات بالا مستفاد می گردد، احتمال قوی دارد که این ابیات نیز از بوعلی نباشد و سراینده آن چون می دانسته که بوعلی حکیمانه و طبیبانه می می خورده است، کلمه بوعلی را در آن به کار برده است.

۳-

روزکی چند در جهان بودم
بر سر خاک باد پیمودم
ساعتی لطف و لحظه‌یی در قهر
جان پاکیزه را بیالودم
باخرد را به طبع کردم هجو
بی خرد را به طبع بستودم
آتش‌ی بر فروختم از دل
و آب دیده از آن بیالودم
با هواهای حرص شیطانی
ساعتی شادمانه بغنودم
آخر الامر چون برآمد کار
رفتم و تخم کشته بدرودم
گوهرم باز شد به گوهر خویش
من از این خستگی بیاسودم
کس نداند که من کجا رفتم
خود ندانی که من کجا بودم

۴- تا بادهٔ عشق در قدح ریخته‌اند
واندر پی عشق عاشق انگیزخته‌اند
با جان و روان بوعلی مهر علی
چون شیر و شکر به هم در آمیخته‌اند

نامهٔ دانشوران این رباعی را به قطع و یقین از طبع شیخ و عقاید دینی وی دانسته است و نتیجه آن است که شیخ شیعی مذهب بوده.

۵- بر صفحهٔ چهره‌ها خط لم یزلی
معکوس نوشته است نام دو علی
یک لام و دو عین با دو یای معکوس
از حاجب و عین و انف با خطی جلی
احتمال قوی دارد که این رباعی از شیخ نباشد.

۶- قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین آورده است: نظر بدانکه مردم شیخ را به کفر نسبت داده‌اند، لذا شیخ این رباعی را گفته است:

کفر چو منی گزاف و ایمن نبود
محکم‌تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و آنهم کافر
پس در همه دهر یک مسلمان نبود

این رباعی در اغلب سفینه‌ها و جنگ‌ها آمده و به نظر می‌رسد قطعاً از شیخ باشد.

۷- دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت
یک موی ندانست ولی موی شکافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت
آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت
این رباعی از رباعیات قطعی شیخ است.

۸- از قعر گل سیاه تا اوج زحل
کردم همه مشکلات گیتی را حل
بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل
هر بند گشاده شد مگر بند اجل

۹- ای کاش بدانمی که من کیستمی
سرگشته به عالم از پی چیستمی
گر مقبلم آسوده و خوش زیستمی
ور نه به هزار دیده بگریستمی

۱۰- رفت آن گه‌ری که بود پیرایه عمر
و آورد زمانه طاق سرمایه عمر
از موی سپیدم سر پستان امید
بنگر که سیاه می‌کند دایه عمر

۱۱- ماییم به عفو تو تولی کرده
وز طاعت و معصیت تبری کرده
آنجا که عنایت تو باشد، باشد
ناکرده چو کرده، کرده چون ناکرده

۱۲- بنگر به جهان چه طرف بریستم، هیچ
وز حاصل ایام چه در دستم، هیچ

شمع طربم گیر چو بنشستم، هیچ
خود جام جمم گیر چو بشکستم، هیچ

۱۳ - می حاصل عمر جاودانی است، بده
سرمایه لذت جوانی است، بده
سوزنده چو آتش است لیکن غم را
سازنده چو آب زندگانی است، بده

۱۴ - با یک دو سه نادان که چنین می دانند
از حمق که دانای جهان آنانند
خرباش که این جماعت از فرط خری
هر کو نه خر است کافرش می خوانند

رباعیاتی که آمد در سفینه ها و جنگ ها و کتب تواریخ آمده که بعضی از
آنها مسجلاً از شیخ است و بعضی دیگر منسوب به وی می باشد.

۱۵ - گمان برم که درین روزگار تیره چو شب
بخفت چشم مروت بمرد مادرِ جود
ز سیر هفت ستاره در این دوازده برج
بده دوازده سال اندرین دیار و حدود
هزار شخص کریم از وجود شد به عدم
که یک کریم نمی آید از عدم به وجود

۱۶ - بگذر از بند مجاز و دور گرد از دام حس
هر که با دونان نشیند همت او دون شود
چون بود کامل کسی در خطه کون و فساد
کو نداند چون در آید یا از آنجا چون شود

شادروان سعید نفیسی مجموعه کاملی از رباعیات منسوب به شیخ را از سفینه‌ها، جنگ‌ها و کتابهای خصوصی اشخاص آورده که ذیلاً نگاشته می‌شود:

۱۷- یک یک هنرم بین و گنه ده ده بخش
جرم من خسته حسبه‌الله بخش
از باد فنا آتش کین بر مفروز
ما را به سر خاک رسول‌الله بخش

[از کنکول شیخ بهایی]

۱۸- بگست فلک چو عقد دردانه صبح
پُر دُر خوشاب کرد پیمانۀ صبح
او نیز چو من اسیر و شیدا گشته
کای عاشق شامگاه و دیوانۀ صبح

۱۹- ای دل همه جام عاشقی نوش چو گل
پیوسته لباس عاشقی پوش چو گل
چون شمع زبان آتشین دارد عشق
زنهار مباحش پنبه در گوش چو گل

۲۰- عشاق برآمدند پیرامن گل
یکبار زدند دست در دامن گل
وز پس که همین کشند پیراهن گل
آنکه به هزار شاخ شد بر تن گل

۲۱- آتش چو فکند باد در خرمن گل
بر خاک چکید آب پیراهن گل



تصویری از این سینا - از یک نسخه از ترجمه عبری قانون
آنکه در وسط باردای سیاه است این سینا است. (کتابخانه شهر بولونی (ایتالیا))

ای ساقی می دست تو و دامن من
وی دختر رز خون تو در گردن من

۲۲- ماییم نهفته گریه در خنده چو گل
مرده به دمی و از دمی زنده چو گل
خود را به همه میان درافکنده چو گل
وندر همه مجمعی پراکنده چو گل

(شماره‌های ۱۸ تا ۲۲ مأخوذ از کتاب پورسینا تألیف شادروان سعید نفیسی است که در سفینه‌ای متعلق به مرحوم ملک الشعراء بهار می‌باشد. مرحوم نفیسی متذکر گردیده: «احتمال می‌دهم که کاتب نسخه فراموش کرده است نام گوینده آنها را بنویسد...»).

غیر از رباعیات و قطعات بالا، باز هم تعدادی اشعار در سفینه‌ها و جنگ‌ها و امثال آن به شیخ نسبت داده شده که نگارش همه آنها باعث تطویل کلام می‌گردد.

تا اینجا اشعار پارسی است که به ابن سینا نسبت داده شده. اما اشعار عربی ابن سینا از اشعار پارسی وی زیادتر است و برخلاف اشعار پارسی که اغلب آنها مشکوک می‌باشد، عموماً اشعار عربی که از شیخ در کتب و گنجینه‌ها و سفینه‌ها آمده، گفته شیخ است.

اشعار عربی شیخ به صورت قصیده و قطعه است که مشهورترین آن «قصیده عینیة روحیه» است که مهم‌ترین قصاید عربی شیخ می‌باشد.

۲۳- در این قصیده شیخ کیفیت هبوط روح، و وصول آن به جهان مجرد روحانی را بسیار شیوا از عهده برآمده است. تعداد ابیات آن طبق گفته ابن ابی‌اصیبه در عیون‌الابناء فی طبقات‌الاطباء بیست و در بعضی نسخ بیست و یک است. نظر به اینکه قصیده را شیخ بسیار شیوا سروده، بدین مناسبت

عده‌ای شروحي بر آن نگاشته‌اند که شرح همه آنها از حوصله این سخن خارج است.

ترجمه فارسی و ترکی^۱ و فرانسوی^۲ نیز از قصیده مزبور به عمل آمده است.

ترجمه فارسی قصیده به نثر در نامه دانشوران آمده و ترجمه منظوم آن توسط غلامحسین طبیب در مجموعه‌یی به شماره ۸۸۴ کتابخانه ملی ایران که شامل رساله حیی بن یقظان و تفسیر آن از ابن زبیه است به خط غلامحسین طبیب. همچنین ترجمه فارسی دیگری در سال ۱۳۳۱ توسط مرحوم محمدعلی حکیم الهی فریدنی به نظم پارسی آمده است.

از آن گذشته شروح متعددی از این قصیده توسط شاگرد ابن سینا ابو عبیدة عبدالواحد بن محمد الجوزجانی آمده است.^۳

اصل قصیده که به زبان عربی است، بدین مضمون است:

هبطت الیک من المحل الارفع
ورقاء ذات تعزز و تمنع
محجوبه عن کل مُقله عارف
وهی التی سفرت ولم تبترق
وصلت علی کُره الیک و رُبما
کرهت فراقک و هی ذات تفجع
انفت و ما أنست فلما واصلت
الفت مجاورة الخراب البلقع

۱. ترجمه ترکی آن از حریمی است.

۲. ترجمه فرانسوی آن توسط بارن کارا دوو Baron Cara de Vaux در مجله آسیایی به چاپ رسیده است (دوره نهم جلد ۴).

۳. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به مؤلفات ابن سینا ص ۱۹۵ تا ۱۹۷ تألیف آقای دکتر یحیی مهدوی از انتشارات دانشگاه تهران.

و اظها نسيت عهداً بالحمى
 و منازلاً بفراقها لم تقنع
 حتى اذا اتصلت بهاء هبوطها
 عن ميم مركزها بذات الاجرع
 علقت بها ثاء الثقيل فاصبحت
 بين المعالم و الطول الخضع
 تبكى و قد ذكرت عهداً بالحمى
 بمدماع تهمة و لم تتقطع
 و تظل ساجقة على الدمن التي
 درست بـتكرار الرياح الاربع
 اذعاقها الشرك الكثيف فصدها
 نقص عن الاوج الفسيح المربع
 حتى اذا قرب المسير الى الحمى
 و دنى الرحيل الى الفضاء الاوسع
 هجعت و قد كشف الغطاء فابصرت
 ما ليس يدرك بالعيون الهجع
 و غدت مفارقة لكل مخلف
 عنها حليف الترب غير مشيع
 و بدت تغرد فوق ذروه شاهق
 و العلم يرفع كل من لم يرفع
 فلاى شىء اهبطت من شامخ
 عال الى القعر الحضيض الاوضع
 ان كان احبطها الاله للحكمة
 طويت على الفطن اللبيب الاورع
 فهبوطها ان كان ضربت لازب
 لتكون سامعة بحالم تسمع

و تعود عالمةً بكل خفية
فى العالمين فخرقها لم يرفع
وهى التى قطع الزمان طريقها
حتى لقد غربت بغير المطلاع
فكأنها برق تألّق بالحمى
ثم انطوى فكأنه لم يلمع

ترجمه قصیده بالا به نحوی که در نامه دانشوران آمده و مرحوم علامه دهخدا در لغت نامه خود ضمن نام ابوعلی سینا آورده چنین است:

«حاصل مضمون آنکه کیبوتری بس منیع و ارجمند از جایگاهی زیاده رفیع و بلندتر بر تو فرود آید، با آنکه خود برقع بر افکند و بی پرده روی نمود از بصر ارباب نظر مستور ماند، و دیده خداوندان بینش از دیدنش محروم گشت. اگر چه دولت وصال آن باکراحتی به کمال میسر آمد، ولی خود بعد از وصل بر عارضه فراق و سانحه هجران بس اندوهناک و نالان گشت؛

نخست از مجاوزت این فضای تیره رنگ ننگ داشتی، و بر غیر فراخنای مألوف انس نگرفتی. لیکن چون باکراحت خاطر به هوای این ویرانه بی آب و گیاه بال گشود چنان الفت پذیرفت که گویی از عهد گذشته و منازل قدیم یکباره فراموش کرد، همین که به ناچار از «میم» مرکز نخستین به «ها» هبوط در پیوست، از «ثاء» ثقیل غباری بر پر و منقار آن بنشست و در میان این خاکدان ویران غوطه ور گردیده آشیان جست؛

هر زمان که از معاهد دیرین قورقگاه قدیم یاد آورد سیل سرشک جاری کند و باران اشک ببارد و بر فراز دیاری که به تواتر بادهای مختلف صورت ویرانی پذیرفته بنشیند و بانگ اشتیاق برداشته ناله های زار برکشد، چه آن طایر برج عزت رارشته دام سطر از پرواز فضای وسیع پای بر بسته و تنگنای قفس ثقیل از عروج اوج فراق مانع آمده، تا آنگاه که زمان

مراجعت و اوان رحیل^۱ نزدیک گردد و از بند علایق و چنگل^۲ عوائق^۳ باز دهد و آشیانه دیرین درین توده خاک بگذارد و از پی آهنگ خویش بگذرد؛

چون پرده حجاب از دیده‌اش گرفته شود و اشیائی بدیع و اموری ظریف بنگرد که خفتگان بستر طبایع از دیدن آنها محرومند، از فرط وجد طرب نماید و بر فراز قله افراخته آواز تعزید برکشد؛
«زینهار به علو مقام و سمو مکان آن طایر شگفتی‌نگیری! زیرا که علم خداوندان دانش را منزلتی عالی بخشد و مرتبتی بلند دهد؛

«ندانم این هبوط را سبب چه بود؟ و این عروج را جهت چه؟» اگر حکیم علی‌الاطلاق آن را از اوج بلند برای حکمتی و سرّی در قعر حضیض پست فرود آورده است، همانا آن حکمت بالغه و سرّ لطیف بر دیده خردمند یگانه و دانشور فرزانه پوشیده و مستور است؛

اگر گویی سرّ این هبوط و حکمت این نزول آن است که نفس را در این نشاط فانی کمالات جاودانی پدید آید و مراتب استعداد به مقامات ظهور پیوندد و به دستیاری قوی و حواس بسی معلومات در حوصله خود بیندوزد؛

«پس از چه روی قبل از نیل مقصود مرموز مأمول از شاخسار کالبد طیران کرد و از آلات تکمیل و ادوات تحصیل دست برداشت؟ و صیاد زمانه طریق پرواز بر آن قطع نمود تا برخلاف مأمول در غیر مطلع نخست غروب کرد بدانسان که گویی در جوحمای^۴ قدیم برقی درخشید و در دم چنان در پیچید که گویا هیچ پدید نگشت.»

آقای دکتر ذبیح‌الله صفا در مجلد اول جشن‌نامه ابن‌سینا صفحات ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ چنین آورده‌اند: «در پایان مجموعه‌یی به شماره ۸۸۴

۱. هنگام کوچ کردن. ۲. مخفف چنگال است. ۳. موانع.

۴. به کسر «هاء» قورگاه است.

(شامل رساله حیی بن یقظان و تفسیر آن از ابی منصور بن زبیل به خط غلامحسین طبیب که در ۱۲۹۹ به پایان رسیده) شرحی از قصیده عینیه شیخ هست به عنوان «هذا شرح مختصر على القصيدة الروحية للشيخ الرئيس رحمة الله عليه» که در پایان آن چنین آمده: «تمت شرح الرسالة الروحية المباركة التي هي للشيخ الرئيس ابی علی الحسین بن عبد الله بن سینا علی يد أضعف عباد الله أقل الطلبة غلامحسین الطیب فی شهر شعبان المعظم من شهور سنة تسع و تسعين و مأتین بعد الالف من الهجرة النبوية المصطفوية علیه السلام.»

در این شرح نخست هر بیت از ابیات قصیده عینیه و سپس ترجمه همان بیت به شعر فارسی آمده و برخی از آن ابیات به نحوی که در نسخه مذکور دیده می شود، سست و عاری از لوازم فصاحت است.^۱ اینک ترجمه منظوم قصیده عینیه از رساله مذکور:

نزل کرد به نزدت ز عالم بالا
ز آشیانه عزت کبوتر ورقا
نهان ز دیده هر عارف از کمال ظهور
عجب چگونه بود هم نهان و هم پیدا
وصول اونه به طوع و بسا که روز فراق
بر آورد ز تألم فغان و واویلا
نخست عار همی بودش انس می نگرفت
گرفت الفت آخر در این خراب بنا
گمان برم که فراموش کرد آن عهدی
که داشت خرم و خوش با مجاوران حمی

۱. در زیرنویس آمده: دوست فاضل مان آقای حبیب یغمایی مدیر مجله یغمادر عکس برداری و طبع این قصیده در مجموعه یی که به مناسبت جشن هزاره ابن سینا ترتیب داده است، بر ما سمت تقدم دارد.

چو شد ز گلشن روحانیان ز بدو حدوث
به خطه‌یی که نمی‌روید از زمینش گیا
چنان ز گلشن جسمانی اندر او آویخت
علایقی که برو شد مقیم کهنه‌سرا (کذا)
ز یاد عهد قدیم آنچنان بگرید زار
کز اشک دیده خونین روان کند دریا
شده است نوحه‌سرای سرا که می‌فرسود
گه از دبور و شمال و گه از جنوب و صبا
چو باز داشت ورا پای‌بند جسمانی
ز اوج عالم علو و مقام او ادنی
درین مضیق همی بود تا که شد نزدیک
اوان رحلت او سوی آن وسیع فضا
وداع کرد و درین خاکدان تیره گذاشت
کسی که وقت سفر پیروی نکرد ورا
چه لحن‌ها که سرایید چون مشاهده کرد
هر آنچه دیده نمی‌دید، بعد کشف غطا
فراز کنگره کبریا ندا درداد
که علم رهبر مرد است تا رسد اینجا
ز بهر چیست فرود آمدن ز جای بلند؟
به سوی پستی دلگیر و جای جان‌فرسا
نزول او اگر از بهر حکمتی است که او
حلول می‌نکند در ضمیر هر دانا
و گر تعلق او لازم است تا شنود
هر آن سخن که نمی‌کرد پیش از این اصغا
و دیگر آنکه بدانند نهان هر دو جهان
پس ای سلیم کنون حاجتش نگشت روا

زمانه راهرو نقد او بود چنانک (کذا)
طلوع اوست محال از پس غروب و فنا
وجود او به یقین گوئیا که برقی بود
که جست و باز نهان شد به نور خور گویا»

مرحوم محمدعلی حکیم الهی فریدنی به سال ۱۳۳۱ به یادگار جشن
هزارمین سال شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا قصیده عینیه را به پارسی به نظم
درآورده که علاوه بر آنکه معنای یک یک اشعار را به صورت چم (معنی)
گفته و چامه (شعر) آن را نیز بسیار فصیح آورده. در اینجا فقط به چامه‌ای
(یعنی شعر) که آن مرحوم سروده است، اکتفا می‌شود:

فرود آمد از جایگاه بلند
تورا یک کبوتر بسی ارجمند
بود آن کبوتر تورا آن روان
که باشد به زیر و به بالا روان
ز چشم خردمند پوشیده است
به پیدایش چهره کوشیده است
ز گوهر بود پاک ز آمیزها^۱
ولی هست در او همه چیزها
رسیدش به تو نزد او ناپسند
ز دوری تو نیز زار و نژند^۲
چه دیدت به گوهر که بیگانه‌ای
ولی بهر او بهترین خانه‌ای
نخست او ز ویرانه تن رمید
سپس مهر همسایگی برگزید



۱. آمیختگی و تیرگی. ۲. غمگین و درهم.

چه او گوهری بود پیراسته^۱
ولی خواست تا گردد آراسته
گمانم که پیمان‌های نخست
فراموش کرده به آنخوی سست
بسی جایگاه‌ها که داده ز دست
نسازد از آنها به چیزی که هست
چو پیوست با پست‌ترین پایگاه
پس از بود در نامور جایگاه
در اینجا همه ناخوشی و نیاز
در آنجا همه فرهی و فراز
بیامیخت بر او نیاز منش^۲
ز اندام و نیرو و بند و برش
چه خود را گرفتار گیتی نمود
میان نشان‌های بود و نبود
بگیرید ز پیمان‌هایی که بست
به میهن پس آنگاه آن را شکست
به آن اشک‌هایی که ریزد به زیر
بریده نگردد به هر دار و گیر
بر اندام خود سوگواری کند
که شد کهنه از آنچه بر آن تند
که مرغ روان تازگی خواهدی
بترسد از آنچه از آن کاهدی
جلوگیر او گشت دام پلید
نگهداشت او را و واپس کشید

۱. بی‌عیب. ۲. طبیعت.

از آن جایگاه فراخ بلند
 که اندر بهاران بدی چون پرند^۱
 چو نزدیک شد رفتنِ جان پاک
 به پهنای آن میهنِ تابناک
 در آنجا روان‌ها همه روشن است
 در آنجا همه خارها گلشن است
 بخواید و شد پرده برداشته
 بدید آنچه نادیده انگاشته
 گهی خواب انگیزه‌بینش است
 چو بینش که انگیزه‌دانش است
 جدا شد از آنها که در دست داشت
 چو خود رفت بر جای خویش گذاشت
 چنین است آیین گیتی پرست
 که پایان بماند از او هر چه هست
 به شادی بخواند ز کوهی بلند
 که دانش کند مرد را ارجمند
 که آن کیمیایی بود پر نوا
 روایی دهد هر چه نبود روا
 برای چه از جایگاهی بلند
 بیفتاد در پست‌ترین باربند
 مراین داستانی است ناگفتنی
 و یسا مهره‌ای هست ناسفتنی
 اگر بهر کاری شدستی روان
 خدا داند آن را و روشن روان

۱. چادر چند رنگ.

که دانا ز دانش بسی کوتاه است
مگر آنکه چون سیم در بوتۀ است
اگر آمدن باشدش در جهان
که تا بشنود رازهای نهان
که آن رازها نیست جای دگر
و گز نشنود نبود او بهره‌ور
و تا او به هر راز دانا شود
به هر نیک و هر بد توانا شود
چرا پس نشد هر چه او خواسته
که تا گردد از دانش آراسته
همین رهرو است آنکه این روزگار
رهش را بریده در این رهگذار
چنان گشت از دیده‌ها ناپدید
که هرگز نگردد به جایی پدید
و یا چون درختی که تابش کند
نتابیده در نسیمه بشکند
همانا روانی که نارس بود
به نزدیک یزدان کم از خس بود»

بوعلی و واژه‌های پارسی

دربارهٔ ادب پارسی شیخ از خود واژه‌هایی به یادگار گذاشته که موضوع بسیار جالب و مهمی است. واژه‌هایی که شیخ در مؤلفات و مصنفات خود آورده در اغلب رشته‌های علوم می‌باشد.

مقداری از آنها قبل از شیخ بوده و مقداری را شیخ آورده است. برای اینجانب که طبیب هستم موضوع، بیشتر از جنبهٔ طبّی اهمیت دارد اما چون مطالعهٔ واژه‌ها در سایر علوم نیز با طب رابطه خواهد داشت،

در این مقاله تا آنجا که مقدور و میسر است واژه‌هایی مأخوذ از مصنفات و مؤلفات شیخ را از نظر خوانندگان مجله می‌گذرانم.

اما قبل از بیان مطلب توجه خوانندگان ارجمند را به چند نکته مهم معطوف می‌دارم و آن اینکه: شعر پارسی از آغاز قرن سوم هجری قمری، زبان دل ایرانی بود و کتب و آثار چندی از این عهد به یادگار مانده است. علت تألیف کتب پارسی اول به واسطه توجه عامه مردم بود و آنکه طبقات بالا و متوسط از زبان عربی چندان بهره کامل نداشتند به جز آنچه مربوط به فرائض دین می‌شد.

دوم آنکه غالب شاهان، امراء و حکام ایرانی از زبان عربی آگاهی کامل نداشتند و بیشتر مایل بودند که دانشمندان به زبان فارسی برای آنان کتاب بنویسند.

غیر از نکات بالا دلایل دیگر نیز وجود دارد که رغبت عامه آنچنان به زبان پارسی بود که در این باب بسیار متعصب و همچنین بسیار کوشا و جاهد بوده و همین امر که علة‌العلل تألیف و تصنیف کتب و رواج ادب و لغت پارسی بوده، باعث احیاء و رواج زبان پارسی شده است، مضافاً بدانکه ایرانیان، به فرهنگ و زبان خود توجهی خاص داشته‌اند بنابراین گرایش به زبان اصلی و مادری برای ایرانیان امری بسیار طبیعی بود. به هر حال قریب یک قرن پس از این نهضت ابن سینا وارث فرهنگی غنی بود که توانست بر آن نیز بیفزاید.

در این مقاله متذکر می‌گردم که در این نهضت علاوه بر ابن سینا دانشمندان دیگر ایرانی به مانند موفق‌الدین ابو منصور علی‌الهروی صاحب کتاب الابنیه عن حقائق الادویه و ابوبکر ربیع بن احمد الاخوینی البخاری صاحب کتاب هداية المتعلمین و ابوریحان بیرونی و عده‌ای دیگر نیز سهمی بسزا داشتند.

آنچه که در این مقاله مورد نظر است واژه‌هایی می‌باشد که ابن سینا در آثار خود آورده، که تعدادی از آنها را برای مزید اطلاع متذکر می‌گردم و

قبل از آنکه به این مطلب پردازم لازم است اشاره کنم که: «به موجب روایات و کتاب سرگذشت، ابن سینا طی سه سال جمیع کتب موجود در لغت را مطالعه و کتابی به نام لسان العرب تصنیف کرد و متأسفانه هنوز آن را مرتب نکرده بود که وفات یافت.

بیان مطالب بالا از آن نظر است که نیرو و استعداد کم نظیر ابن سینا در علم لغت دانسته شود. از آن گذشته تعدادی از واژه‌هایی که شیخ در مؤلفات خود آورده مقتبس از کتب پارسی دانشمندان قبل و یا دوران خود می‌باشد ولی به حق باید گفت شیخ نبوغ کم نظیر از خود نشان داده و در حقیقت باید شیخ را یکی از بنیان‌گذاران فرهنگستان ایران دانست.

اینک به ذکر لغات و واژه‌های طبی و علمی که ابن سینا به پارسی برگردانده و در مؤلفات پارسی خود آنها را استعمال کرده است با توجه بدانکه تعدادی از آنها قبل از شیخ بوده و یا آنکه شیخ معادل‌هایی برای آنها تهیه کرده است می‌پردازم:

آرامش (= سکون = بی حرکتی)

آرمیدن (= ساکن بودن = بی حرکت بودن)

آرمیده (= ساکن = بی حرکت)

استواری (= استحکام)

آمیختن (= اختلاط و امتزاج و ترکیب)

آمیزش (= ترکیب)

آمیزش دیگرگونه (= قسمتی دیگر از مزاج)

اندام (= عضو)

اندربابی (= ادراک)

اندربافتن (= ادراک کردن)

اندربافت (= ادراک)

اندربافته (= مدرک)

اندیشه (= نگر = قوه اندیشنده = قوه متفکره)

باریک (= دقیق)
 بازدارنده (= مانع)
 بازگیر (= مانع)
 بالش (= نمو)
 بالش ده (= منمیه) (قوة بالش = قوة منمیه)
 به خود کشیدن (= جذب) (قوة به خود کشی = قوة جاذبه)
 برخیزد و بجنبید (= بلند شود و حرکت کند یا پر شود و بالا آید)
 برسو (= عالی = سخت فوقانی)
 برشدن (= صعود)
 برنایان (= جوانان)
 بریدن خطی خطی را (= تقاطع دو خط)
 برید نگاه دو خط (= تقاطع دو خط)
 بساوا (= لامسه)
 بستناکی (= انجماد)
 سرباز زند (= از سر گیرد = معاودت کند)
 شتاب (= سرعت)
 شاید (= ممکن است)
 بلغم چند (= بلغم چه مقدار)
 به میانجی شریان ها (= به توسط شریان ها)
 بویا (= شامه)
 بوشاسب (= خواب = رویا)
 بهره بهره (= کم کم = تدریجاً)
 بهم اندر شدن اجسام (= تداخل)
 بهم در آمدن (= انقباض)
 بیاساید (= استراحت کند)
 بیرون آوردن (= استخراج = استنباط)

به یک زخم (= به یک ضربت = یک دفعه)

بی گستگی (= لاینقطع)

بینایی (= باصره)

پالایش (= تحلیل و تجزیه = تحلیل = به تحلیل رفتن)

پالودن (= صاف کردن)

پختن میوه (= رسیدن میوه)

پذیرا (= قابل)

پذیرفتن (= پذیرفتن = قبول)

پسرگر (= مولد و موجد پسر)

پهنا (= عرض)

پهن ناخن (= عریض الاظفار)

پیران (= شیوخ)

پیغوله (= زاویه)

پیوستگی (= اتصال)

پیوستن (= اتصال = الحاق = ملحق کردن)

پیوند (= اتصال)

پیونداز (= متصل کننده = ربط دهنده)

پیوانداند (= متصل کند = ربط دهد)

پیوند پذیر (= قابل اتصال)

پیوند پذیرفتن (= قبول اتصال)

تن (= جسم = بدن = جسد)

تنگ (= نرم و باریک)

تنومند (= جسمانی)

تنومندی (= جسمانیت)

جان (= نفس = روح [روح نجاری])

جان سخن گو یا (= نفس ناطقه)

جانور گویا (= حیوان ناطق)
 جای (= مکان = حیز)
 جنبانی (= قوه = حرکت)
 جنبانیدن (= حرکت دادن = تحریک)
 جنبش ازرات (= حرکت مستقیم)
 جنبش پذیر (= قابل حرکت)
 جنبش پذیرفتن (= قبول حرکت)
 جنبش پذیری (= قابلیت حرکت)
 جنبش جایگاهی (= حرکت مکانی)
 جنبنده (= متحرک)
 جنبنده بخواست (= متحرک بالا راده)
 جوان (= شاب)
 چشا (= ذائقه)
 چگونگی (= کیفیت)
 چندان (= قدر = اندازه)
 چندی (= کمیت)
 چهار سو (= مربع)
 چه چیزی (= ماهیت)
 خایه (= خصیه)
 خواست (= اراده)
 خوشی (= لذت)
 درازا (= طول)
 درمستگ (= به وزن یک درم)
 دریابنده (= ادراک کننده)
 دم زدن (= نفس کشیدن)
 دو چندان، دو چند (= دو مقابل = دو برابر)

دور کردن زیان (= دفع ضرر)
دو زاویه هم پهلوی (= دو زاویه مجاور)
دو زخمی (= ذوالقرعتین)
دیدار (= رؤیت)
دیداری (= مرئی = ظاهر)
دیر جنب (= بطیء الحركة)
راست (= مستقیم)
رگ (= نبض)
روان (= نفس = نفس ناطقة مردم)
روشن سرشتی (= منور الفطره بودن)
رهایش (= دفع = خلاص)
زایش (= تولید)
زایش ده (= مولده)
زبر سو (= علوی در برابر سفلی)
زفر زیرین (= فک اعلی)
زود جنب (= سریع الحركة)
زیان (= ضرر)
زیانش نکند (= ضررش نرساند)
زیانکار (= مضر)
سازوار (= متناسب)
ستبر (= ضخامت)
سختی پوست (= سلامت پوست و جلد)
سربه سر (= برابر)
سردی طبیعی (= برودت طبیعی)
سرشت (= خلقت = طینت)
سست زخم (= سست قرحه = سست ضربه)

شاید (= ممکن است)
 شمار (= عدد)، شش (= ریه)
 شنوا (= سامعه)
 علم آب (= علم تفسره = علم بول = علم پیشآب)
 علم رگ (= علم نبض = رگ شناسی)
 فروسو (= سخت = جهت سفلی در برابر علوی)
 فرو شدن (= انحطاط = سقوط)
 فسردن (= منجمد شدن)
 قوت اندر یابا (= قوه متصوره)
 قوت اندر یابنده (= قوه مدرکه)
 قوه اندیشنده (= قوه متفکره)
 قوت بالش ده (= قوه منمیه)
 قوه به خود کش (= قوه جاذبه)
 قوت جنبای و قوت جنبش (= قوه محرکه، قوه حرکت)
 قوت داننده (= قوه عاقله)
 قوت زایش ده (= قوه مولده)
 قوه صورتگر (= قوه مصوره)
 قوت کنا (= قوه محرکه، قوه فاعله)
 قوه یادداشت (= حافظه، ذاکره)
 کپه حجامان (= شاخ و شیشه و کدوی خونگیران)
 کرانه (= کنار = طرف = حاشیه)
 کشیدن سودمند (= جلب نفع)
 کناره‌های بیرونین (= سطح خارجی)
 کوشاسب (= خواب = رؤیا = احلام = احتلام)
 کیفیت‌های بسودنی (= کیفیات لمسی)
 گداخته (= مایع و روان در برابر جامد)

- گرایستن (= میل کردن = متمایل شدن)
گرفتن (= فرض کردن)
گرمی طبیعی (= حرارت طبیعی)
گرمی ناطبیعی (= حرارت غیر طبیعی)
گستریدن (= انبساط)
گسلیده (= منقطع)
گون‌ها (= اقسام)
گوهر (= جوهر)
گوهر روینده (= جوهر نامی، نبات)
گوهر شناسانده به حس (= حیوان)
مادگان (= اناث)
ماندگی (= شباهت = تشبیه)
مانند شدن (= شبیه چیزی شدن = از جنس چیزی شدن)
معتدل‌تر آمیزش (= معتدل‌تر مزاجی)
مغاکا (= عمق)
مفاکی (= گودی)
میانجی (= واسطه)
میانگین (= واسطه = متوسط)
ناپذیرا (= غیر قابل)
ناپذیرایی (= عدم قبول)
نادیداری (= باطنی)
نبض (= رگ)
نبض آهویی (= نبض غزالی)
نبض ارکی (= نبض منشاری)
نبض افتاده (= نبض منخنض)
نبض باریک (= نبض دقیق)

- نبض بلند (= نبض مشرف، شاهق)
- نبض پر (= نبض ممتلی)
- نبض پهن (= نبض عریض)
- نبض تنگ (= نبض ضیق)
- نبض تهی (= نبض خالی)
- نبض تیز (= نبض سریع)
- نبض جوالدوزی (= نبض مسلی)
- نبض خرد (= نبض صغیر)
- نبض درنگی (= نبض بطئی)
- نبض دمام (= نبض متواتر)
- نبض دم موسی (= نبض ذنب الفار)
- نبض ستبر (= نبض غلیظ)
- نبض سخت (= نبض صلب)
- نبض سرد (= نبض بارد)
- نبض گرم (= نبض حار)
- نبض گسسته (= نبض متفاوت)
- نبض لرزنده (= نبض متشنج)
- نبض مورچگی (= نبض نملی)
- نبض نرم (= نبض لین)
- نبض هموار (= نبض مستوفی)
- نران (= ذکور)
- نگرش (= نظر، ملاحظه)
- نهاد (= وضع و هیأت)
- نهادن (= فرض کردن)
- وراسان (نه بریک طرز و یک روش بلکه به طرزها و روش های مختلف)
- هرآینگی (= واجب و ضروری)

هر چون که بود (=کیف ماکان)
همسایگی جسمی جسم دیگر را (=مجاورت دو جسم)
هموار (=همسطح)
همواری (=مسطح بودن)
یادداشتن (=حفظ = به خاطر داشتن)
یکسان (=یک طرز و یک روش)
به طور خلاصه با ملاحظه واژه‌های مذکور در بالا چنین نتیجه گرفته می‌شود که:

اول آنکه ابن سینا شخصاً لغت‌سازی کرده و لغاتی که استعمال کرده اغلب از خود اوست و به اضافه به اصطلاحات زبان عربی نیز خدمت کرده است.

دوم آنکه در آثار فارسی شیخ چنانکه از دانش‌نامه‌ی علائی برمی‌آید تعداد لغاتی که قبل از زمان وی متداول بود و آنها را طبق عادت در آثار خود آورده است.

سوم آنکه لغاتی که در میان دانشمندان و شعراء متداول بوده شیخ و بیرونی آنها را آورده‌اند.

چهارم آنکه لغات و ترکیباتی که ابن سینا مستقلاً آنها را برای نخستین بار در آثار خود آورده در کتابهای مؤلفان سابق دیده نشده است.

مطلب بالا را نمی‌توان به این آسانی از آن گذشت، بلکه بحثی است که باید در آن دقت بسیار به عمل آورد تا حق مطلب ادا گردد. در این باب به همین مختصر قناعت شد و برای اطلاع خوانندگان «هنر و مردم» توضیحاً اضافه می‌کنم که برای آگاهی بیشتر لطفاً به مجلدات لغت‌نامه‌ی دهخدا (مخصوصاً در کلمه‌ی ابن سینا) و مجلدات جشن‌نامه‌ی ابن سینا و پورسینا تألیف مرحوم سعید نفیسی و رساله‌ی رگ‌شناسی شیخ که توسط استاد محمد مشکوة چاپ شده و سایر آثار شیخ مراجعه فرمایید.

الارجوزة في اللطائف

للشيخ الحسين بن عبد الله ابن سينا



پشت جلد خارجی ارجوزة ابن سينا
(قسمت عربی)

ارجوزه‌های ابن سینا

به ابن سینا تعدادی ارجوزه^۱ نسبت داده‌اند که تمام آنها به زبان تازی است و در این مقاله مختصری از آنها را از نظر می‌گذرانم.

۱ - *الارجوزه فی الطب* (یافی حفظ الصحه): چنانکه از عنوان این تألیف (یا رساله یا اشعار) مستفاد می‌گردد، درباره طب (یا بهداشت) می‌باشد. ابتدای آن بدین شعر شروع می‌شود:

إِسْمَعْ جَمِيعَ وَصِيَّتِي وَاعْمَلْ بِهَا

فَالطَّبُّ مَجْمُوعٌ بِنَصِّ كَلَامِي

آخر آن چنین است:

فَالْعَقْدُ تَبْدِيلُ الْمَزَاجِ وَحَلُّهُ

يَشْفِي الْمَرِيضَ بِهِ وَبِالْأَوْهَامِ

نسخ متعدد از آن در کتابخانه‌های عالم موجود است و از مؤلفات مسلم شیخ می‌باشد.

۲ - *الارجوزه فی الطب* (فی الفصول الاربعه):

ابتدای آن بدین شعر شروع می‌شود:

بِهَ قَوْلِ رَاجِي عَفْوِهِ ابْنِ سِينَا وَلَمْ يَزَلْ بِالْعَمَلِ مُسْتَعِينَا

يَا سَائِلِي عَنْ صِحَّةِ الْأَجْسَادِ أَسْمَعُ صَحِيحَ الطَّبِّ بِالْإِرْشَادِ

از آن نظر که نام ابن سینا در ابتدای این ارجوزه آمده است، محتمل است دیگری به نام وی آن را نامیده باشد.

آخر آن بدین نحو ختم می‌شود: محمد وآله و عتره.....

نسخه‌های این ارجوزه در بعضی کتابخانه‌ها موجود است و عده‌ای معتقدند از آثار مسلم شیخ می‌باشد.

۱. قصیده گونه از بحر رجز قصیده به وزن رجز - بیت کوتاه - شعر کوتاه - جمع آن اراجیز - ارجوزه خواندن - شعر خواندن در معرکه و جنگ - خودستایی کردن - *Canticum-Cantica* از لغت نامه دهخدا).

AVICENNE

POÈME DE LA MÉDECINE



پشت جلد خارجی ارجوزة ابن سینا
(قسمت فرانسوی)

۳- الارجوزه فی الطب: چنانکه از نام آن مستفاد می‌گردد، این ارجوزه در علم طب است و از مطالعه آن معلوم می‌گردد که یک دوره کامل طب و فنون وابسته به آن است.

ابتدای آن به این شعر شروع می‌شود:

الحمد لله الملك الواحد رب السموات العلی الماجد
آخر آن چنین است:

وقد فرعت من جمیع العمل والآن اقطع بقول مکمل
الطب حفظ صحة بُرء مرض من سبب فی بدن منذ عرض
نسخ خطی متعدد از آن در اغلب کتابخانه‌ها موجود است.

این ارجوزه به سال ۱۸۲۹ م. در کلکته توسط عبدالمجید و به سال ۱۲۶۱ ق. در لکنهو (هندوستان) با شرح ابن رشد (= Averroes) به چاپ رسیده است.

ترجمه لاتین آن با شرح ابن رشد به سال ۱۴۸۵ م. توسط: Armegandus Blasii de Motepesulano تحت عنوان "*Cantica Avicenne Cumento*" در ونیز (ایتالیا) به چاپ رسیده است.

ایضاً ترجمه لاتینی آن به سال ۱۵۵۶ م. توسط ژان هرواگیوس^۱ در شهر بال (سویس) که توسط آندره آلباگوس بلونزیس^۲ و به سال‌های ۱۵۶۲ و ۱۳۰۹ م. توسط آپودزونتاس^۳ و به سال ۱۶۳۰ توسط ژان فوشه^۴ (به شعر) در شهر نیم (فرانسه) و به سال ۱۶۴۹ توسط آنتونیوس دوزینگیوس^۵ به چاپ رسیده است. چاپ اخیر این ارجوزه به سال ۱۹۵۶ م. (= ۱۳۷۵ ه.) تحت عنوان: *(Poème de la Médecine)* "*Cantica Avicennae*" توسط آقای پروفیسور هانری ژائیه^۷ استاد دانشکده پزشکی الجزیره و آقای عبدالقادر نورالدین استاد لیسه

1. Jean Hervagius

2. Andrea Alpagus

3. Apud Juntas

4. Jean Faucher

5. Nimes

6. Antonius deusinguis

7. Henri Jahier

الارجوزة في اللطائف

للشيخ الحسين بن عبد الله بن سينا



بشت جلد داخلی ارجوزة ابن سینا که توسط پروفیسور هانری ژائیبه و عبدالقادر نورالدین
از طرف دانشگاه الجزیره به چاپ رسیده است.

فرانسه و مسلمان دانشگاه الجزیره به قطع خشتی بزرگ به چاپ رسیده است.

این کتاب را مؤلفان به پروفیسور هانری پر^۱ تقدیم داشته‌اند و مشتمل بر یک تقریظ در پنج سطر از طرف پل والر^۲ و دو صفحه مقدمه به زبان فرانسوی و چهار صفحه به زبان تازی و دو صفحه مآخذ و منابع و پنج صفحه درباره توضیح خصوصیات ابن سینا و یک صفحه دیگر درباره شیخ به زبان فرانسوی و تازی از روی نسخه خطی کتابخانه اسکوریال^۳ (اسپانیا) که تحت شماره ۸۳۱ می‌باشد، درج گردیده.

پس از آن ۱۸۸ صفحه اصل ارجوزه به زبان‌های تازی و ترجمه آن به زبان فرانسوی است، بدین معنی که صفحات راست به تازی و صفحات چپ به فرانسه است.

سپس تحت عنوان «*Cantica Avicennae*» شرحی مبسوط در هشت صفحه درباره این ارجوزه و چاپ‌ها و ترجمه‌های آن و کسانی که بر روی این کتاب کار کرده‌اند، داده شده است.

آنگاه ترجمه فرانسوی که در سال ۱۵۵۶ توسط هرواگیوس سابق‌الذکر شده است در هشتاد و چهار صفحه با یک یک ابواب مربوط به ارجوزه را آورده‌اند. در آخر کتاب یادداشت‌هایی بسیار سودمند در باب واژه‌های طبی و فنی کتاب و ترجمه صحیح آنها با اصل لغات چه به پارسی و چه به عربی در ده صفحه آمده است.

بعد از آن اختلافات چاپ‌های هند را با نکات لازم در چهار صفحه متذکر شده‌اند.

در خاتمه کتاب فهرست جامعی از جمیع لغات و واژه‌های طبی اعم از فنی و غیر فنی با نام داروها و اعضاء بدن آدمی و اصطلاحات تشریحی و فیزیولوژی و قرابادینی و امثال آن را در هشت صفحه نگاشته‌اند و بالأخره

1. Prof. Henri Pères

2. Paul Valery

3. El-Escorial

COLLECTION ARABE

PUBLIÉE SOUS LE PATRONAGE DE L'ASSOCIATION GUILLAUME BUDÉ

AVICENNE

(370-426 Hégire)

POÈME DE LA MÉDECINE

AL-HUSAYN IBN 'ABD ALLÂH IBN SINÂ

URGŪZA FĪ 'T-ṬIBB

CANTICA AVICENNÆ

TEXTE ARABE, TRADUCTION FRANÇAISE,
TRADUCTION LATINE DU XIII^e SIÈCLE
AVEC INTRODUCTIONS, NOTES ET INDEX

Établi et présenté

PAR

HENRI JAHIER

Professeur

à la Faculté de Médecine

ABDELKADER NOUREDDINE

Professeur

au Lycée Franco-Musulman

DE L'UNIVERSITÉ D'ALGER



*Ouvrage publié avec le concours du C. N. R. S.
et du Gouvernement Général de l'Algérie*

PARIS

SOCIÉTÉ D'ÉDITION « LES BELLES LETTRES »

85, BOULEVARD RASPAIL

1958

پشت جلد داخلی ازجوزة ابن سینا که توسط پروفیسور هانی زالیه و
عبدالقادر نورالدین از طرف دانشگاه الجزیره به چاپ رسیده است.

سه صفحه را برای فهرست کتاب اختصاص داده‌اند. بطور خلاصه آقای پروفیسور هانری ژائیه و عبدالقادر نورالدین بسیار خوب از عهده تشریح و توصیف و ترجمه ارجوزه برآمده، مضافاً بدانکه چند کلیشه بسیار نفیس از خط و تدریس ابن سینا و اسناد دیگر را در کتاب آورده‌اند. این ارجوزه بازحماتی که مؤلفان برای تشریح و توضیح مفاد آن به کار برده‌اند، بسیار عالمانه و از آثار نفیسی است که در این دوران به چاپ رسیده است.

معهدا عده‌ای معتقدند که ارجوزه از شیخ نیست^۱. ولی به هر حال و به هر جهت عقیده مورخان قریب به اتفاق آن است که ارجوزه از شیخ است. اکنون به تجزیه و تحلیل محتوای ارجوزه می‌پردازم: کوشش کرده‌ام فهرست‌وار مطالب ارجوزه را به ترتیبی که آقایان هانری ژائیه و عبدالقادر نورالدین تنظیم نموده‌اند، فقط با ذکر عناوین آنها بیاورم، چراکه تفصیل بر آن باعث تطویل مقال گردد. ترجمه پارسی و فرانسوی آن نیز آورده می‌شود و آن بدین نحو ترتیب یافته است:

قسمت اول

مقدمه ارجوزه (Préface en vers=)

در تفسیر طب

در تقسیمات طب (De la Définition du mot Tibb «Medecine»=)

در بیان امور طبیعی که اول آن ارکان است

(Des Composants Naturels et D'abord les elements=)

دوم از امور طبیعی که آن آشنایی و علم به مزاج است

(Deuxième Composant naturel: les tempéraments=)

۱. رجوع شود به ص ۲۵ «فهرست نسخه‌های مصنفات ابن سینا تألیف آقای دکتر یحیی مهدوی انتشارات دانشگاه شماره ۲۰۶ تهران ۱۳۳۳ ش».

﴿ ذِکْرُ تَفْسِيرِ الطِّبِّ ﴾

17 الطِّبُّ حِفْظُ صِحَّةِ بُرْءٍ مَرَضٍ • مِنْ سَبَبٍ فِي بَدَنِ عَنْهُ عَرَضُ

﴿ ذِکْرُ تَقْسِيمِ الطِّبِّ ﴾

18 قِسْمَتُهُ الْأَوَّلَى لِمَنْ وَعَمَلٌ • وَالْعَلَمُ فِي ثَلَاثَةٍ قَدْ اكْتَسَلَ

19 سَبْعَ طَیِّمَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ • وَبِتَّةٌ وَكُلُّهَا ضَرْوَرِي

20 نَمِ ثَلَاثُ سَطَرَاتٍ فِي الْكِتَابِ • مِنْ مَرَضٍ وَعَرَضٍ وَسَبَبِ

21 وَعَمَلِ الطِّبِّ عَلَى ضَرْبَيْنِ • فَوَاحِدٌ يُعْمَلُ بِالْيَدَيْنِ

22 وَغَيْرُهُ يُعْمَلُ بِاللِّسَانِ • وَمَا يُقَدَّرُ مِنَ النَّبَاهِ

﴿ ذِکْرُ الْأُمُورِ الطَّبِیْعِيَّةِ وَأَوَّلَا فِي الْأَرْكَانِ ﴾

23 أَمَّا الطَّبِیْعَاتُ فَلَا زَكَاءَ • تَقُومُ مِنْ مِزَاجِهَا الْأَبْدَانُ

24 وَقَوْلُ بُقْرَاطٍ بِهَا مَجِيعٌ • مَاءٌ وَنَارٌ وَتَرَى وَرِيحٌ

25 دَلِيلُهُ فِي ذَابْأَنَ الْجِنْسَاتِ • إِذَا تَوَيَّ عَادَ إِلَيْهَا وَغَمَا

26 وَلَوْ يَكُونُ الرُّكْنُ مِنْهَا وَاحِدًا • لَمْ تَرِ بِالْآلَامِ حُبًّا فَالِدَ

در باب مزاج‌های فصل‌ها (= Les Tempéraments des saisons)

طبقه‌بندی غذاها (= Classification des atiments)

در باب مزاج‌ها برحسب سنین آدمی

(Des tempéraments selon les âges=)

در باب مزاج مرد و زن (= Tempérament masculin et féminin)

مزاج برحسب ظواهر عمومی

(Tempérament d'après l'aspect général=)

علائم مزاج که از رنگ‌ها نمایان می‌شود که اول آن از پوست است

(Signes des tempéraments tirés des couleurs et premier

lieu de celle de la peau)

چهارمین قسمت طبیعی که اعضاء است (= Quatrième Composant)

Naturel: les organes

پنجمین قسمت طبیعی روح‌هاست

(Cinquième composant naturel: les esprits=)

ششمین قسمت طبیعی نیروها هستند

(Sixième composant: les forces=)

در باب قوای روح (= Des facultés de l'âme)

هفتمین قسمت طبیعی اعمال و افعال است

(Septième composant naturel: les actions=)

در باب عوامل ضروری که اول آنها هواست

(Des facteurs nécessaires et d'abord de l'air=)

در باب اثر هوا و ستارگان در برابر آفتاب

(De l'influence sur l'air des étoiles en conjonction avec le soleil)

تغییرات هوا برحسب شهرها و کوه‌ها

(Des variations de l'air selon le pays et les montagnes)

تغییرات هوا برحسب دریاها و بادهای

(Des variations de l'air selon les mers et les vents)

DE LA DÉFINITION DU MOT « TIBB » (MÉDECINE) :

17. La médecine est l'art de conserver la santé et éventuellement de guérir la maladie survenue dans le corps.

SUBDIVISION DE LA MÉDECINE :

18. Une première distinction sera : la THÉORIE et la PRATIQUE.
La THÉORIE dans son ensemble se divise en trois sections.
19. Il y a sept composants naturels et six facteurs nécessaires ' [à la vie. — Trad.].
20. On les trouve en effet, dans les livres. Ce sont : les Conceptions générales, la Pathologie, les Causes.
21. La PRATIQUE se divise en deux actions : l'une exercée avec les mains. [Chirurgie. — Trad.].
22. L'autre avec les drogues et les régimes alimentaires. [Thérapeutique Médicale. — Trad.].

[1^{re} PARTIE : LA THÉORIE]

[CHAPITRE I]

[CONCEPTIONS GÉNÉRALES. PHYSIOLOGIE]

Des composants naturels et d'abord des Éléments :

23. Les composants naturels sont les facteurs constitutifs des corps.

[Premier composant naturel : les Éléments] :

24. L'opinion d'Hippocrate au sujet des éléments est exacte : il en est quatre : eau, feu, terre, air.
25. La preuve de l'exactitude de cette conception est qu'après la mort, le corps retourne nécessairement à eux.
26. De plus, s'il n'était constitué que d'un seul élément, on ne saurait voir d'être vivant touché par la maladie.

صفحة دوازدهم ازجوزة ابن سینا در تفسیر طب

(ترجمة فرانسوی)

تغییرات هوا بر حسب مجاورت خاک و آب

(Des variations de l'air par voisinage de certains terrains et des eaux=)

تغییر هوا بر حسب منازل

(Des variations du climat selon les variations=)

تغییرات حرارتی بر حسب لباس‌ها

(Variations de la temperature selon les vêtements=)

قواعد و احکام آشامیدنی از آب و غیر آن

(Règles concernant la boisson: eau ou autres=)

سومین عامل ضروری: خواب و بیداری

(Troisième facteur nécessaire: sommeil et veille)

چهارمین عامل ضروری: حرکت و استراحت

(Quatrième facteur nécessaire: mouvement et repos=)

پنجمین عامل ضروری: تخلیه و احتقان

(Cinquième facteur nécessaire: évacuation et engorgement=)

ششمین عامل ضروری: احساسات است

(Sixième facteur nécessaire: Les sentiments=)

اموری که از حالت طبیعی آدمی خارج گردند: علم الامراض

(Des choses qui sortent de l'état normal: pathologie=)

در بیان بیماری‌های اندام‌های آلی (=Maladies des organes outils=)

(مقصود ضایعات فیزیکی اندام‌هاست)

در باب انحلال پیوستگی (=De la solution de continuité=)

عوامل غیرطبیعی: علت‌ها (مقصود بیماری‌هاست)

(Des facteurs anormaux: les causes [des maladies])

جاب‌جا شدن اخلاط و مواد (=Du déplacement des humeurs=)

علل بیماری‌های گرم [از نظر حرارت مربوط بدن]

(Causes des maladie=)

﴿الِاسْتِدْلَالُ بِأَفْعَالِ الْكَيْدِ﴾

- 416 وَمِنْشَأُ الْأَخْلَاطِ فَهَوُ فِي الْكَيْدِ * وَالْخِلْطُ مِنْهُ يَسْتَزِيدُ فِي الْجَسَدِ
417 وَكُلُّ عَضْوٍ نَاشِئٍ بِسَبَبِهِ * فَهَوُ لَهُ الْفِعْلُ الَّذِي يَخْتَصُّ بِهِ
418 وَمِنْ بُخَارِهِ يَكُونُ السُّرُوحُ * وَالْجِسْمُ مِنْ بَقَائِهِ صَحِيحُ
419 فَإِنْ يَصِحَّ الْخِلْطُ قَدْ صَحَّ الْجَسَدُ * وَالْخِلْطُ يَصْلُحُ مَتَى صَحَّ الْكَيْدُ
420 وَالْمَاءُ يَخْمِلُ الْغَذَا إِلَيْهَا * وَكُلُّ خِلْطٍ غَالِبٍ عَلَيْهَا
421 وَالْمَاءُ يُنِيدُهُ لَدَى الْإِخْرَاجِ * فَإِنَّهُ بِالْخِلْطِ ذُو امْتِزَاجِ
422 وَالْمَاءُ شَيْءٌ يَخْمِلُ الْأَلْوَانَا * وَكُلُّ مَا أَزْدَغَتْهُ أَبَانَا
423 فَقَدْ بَدَأَ مِنْ كُلِّ مَا أَقُولُ * وَشَهِدَتْ بِصِدْقِهِ الْمُقُولُ
424 فَإِنَّ فِي الْبَوْلِ لَنَا دَلِيلًا * يُخِيرُ عَمَّا خَاصَرَ الْعِلِيلَا

﴿أَخْنَسُ الْبَوْلِ وَأَوَّلَا فِي اللَّوْنِ﴾

- 425 وَأَبْيَضُ اللَّوْنِ مِنَ الْأَغْلَامِ * يَكْثَرُ الشَّرَابُ وَالطَّمَامِ
426 أَوْ تُخَمَّةٌ أَوْ بَلْغَمٌ أَوْ بَزْدٌ * أَوْ سَلَسٌ أَوْ سَدَّةٌ فِي الْكَبِيدِ
427 وَالْبَوْلُ إِنْ جَاءَكَ ذَا اصْفِرَارٍ * دَلٌّ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْمِرَارِ
428 وَهُوَ مَتَى كَانَ بِلَوْنِ النَّارِ * فَالْمِرَّةُ الصُّفْرَاءُ فِي الْخَنَارِ
429 وَالنَّاصِغُ اللَّوْنِ قَدْ دُونَ الْأَخْمَرِ * فَالْمِرَّةُ الصُّفْرَاءُ فِيهِ أَكْثَرُ
430 وَالْأَخْمَرُ الْقَانِي مِنَ الْأَلْوَانِ * إِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَخَذِ زَغْفَرَانِ
431 وَلَمْ تَكُنْ حُمَى وَلَا قَوْلَنْجٍ * فَذَلِكَ فِيهِ لِلدِّمَاءِ مَزْجُ

Chaudes (de chaleur, [Dues à la chaleur])

علل بیماری‌های سرد [از نظر سردی مربوط به بدن]

(Causes des maladies froide [du froid, dues au froid])

علل بیماری‌های رطوبتی [از نظر رطوبت مربوط به بدن]

(Causes des maladies humides [de l'humide, dues à l'humidite])

علل بیماری‌های خشکی مربوط به بدن

(Causes des maladies sèches [dues au sec])

علل ضایعات فیزیکی (= Causes des altération physiques)

علل بسته شدن مجاری (= Causes d'oblitération des conduits)

علل گشادگی مجاری (= Causes d'ouverture des conduits)

علل بیماری‌هایی که ازدیاد و فساد آورند

(Causes des maladies alterant le nombre=)

علل خشونت و نرمی بدن (= Causes de la rugisté et de la souplesse)

علت‌های جمع و تفریق در اعضا

(Causes de réunion et de la séparation =)

در باب علل انحلال پیوستگی (= Causes de la solution de continuité)

سومین قسمت از امور خارج از طبیعت که اعراض نامیده می‌شود

(Des effets anormaux = les symptômes = علامات امراض)

اقسام علامات مأخوذ از حالت بدن

(Des variétés des symptômes tirés de l'état du corps=)

علاماتی که از مواد خارج شده از بدن به دست آید

(Symtômes tirés des produits sortis du corps=)

در بیان علامات بطور کلی (= Des symptômes en général=)

در بیان علامات عمومی کنونی (= Des signes généraux actuels=)

در بیان علامات مأخوذ از اعمال مغز

(Signes tirés des fonctions du cerveau=)

Symptômes tirés du fonctionnement du foie :

416. C'est dans le foie que naissent les humeurs, de là elles se répandent dans le corps.
417. Tout organe fonctionne grâce à lui, lui seul n'a pas besoin des autres¹.
418. L'esprit vital naît de la vapeur du foie; le corps est sain selon son état.
419. Si les humeurs sont saines, le corps l'est; elles le sont si le foie est en bon état.
420. L'eau y apporte les aliments, elle s'y mêle à l'humeur prédominante
421. et, à son expulsion dans les urines, montre qu'elle contenait des résidus.
422. L'urine a diverses couleurs et tout ce que les humeurs lui ont laissé en dépôt nous apparaît.
423. Il ressort de ce que j'ai dit, et les savants en témoignent,
424. que l'urine est un guide fidèle pour la connaissance de la maladie.

Des urines et d'abord de leur couleur:

425. L'urine blanche témoigne de la quantité d'aliments et de boissons ingérés;
426. elle est un signe de mauvaise digestion, de pituite, de froid, d'insomnie ou d'obstruction du foie.
427. Quelque peu jaune, elle indique la présence d'une certaine quantité de bile.
428. Couleur de feu, elle traduit la présence de beaucoup de bile jaune.
429. Très jaune, teintée de rouge, elle prouve une surabondance de bile jaune.
430. L'urine rouge foncé de celui qui n'a pas ingéré de safran,
431. n'a eu ni fièvre ni colique, contient du sang.

¹. Le foie est la mine de la force naturelle et les autres organes la lui empruntent. Aver., selon Hippocrate, Platon, Galien.

در بیان علامات مأخوذ از اعمال قلب

(Signes tirés des fonctions du Coeur=)

اقسام نبض که اول آن انبساط آن است

(Des différents espèces du pouls et d'abord: de son amplitude=)

در بیان تواتر نبض (De la fréquence du pouls=)

در بیان بطؤ نبض (De ralentissement du pouls=)

در بیان نیروی نبض (De la force du pouls=)

در بیان استقامت شریان (De la consistance du pouls=)

در بیان درجه حرارت شریان (De la température du pouls=)

در بیان محتوای شریان (Ce que contient l'artère=)

در بیان موارد زدن نبض و استراحت آن

(Des périodes de pulsation et du repos)

در بیان کمیت شرایین (De la Quantité des artères=)

در بیان تعداد نبض (زدن) شریان‌ها

(Du nombre de pulsation de l'artère=)

در بیان نبض برحسب سن و شهر و فصل و مزاج و مؤنث بودن فرد

(Du pouls par rapport a l'âge, au pays, à la saison, au tempérament, à l'aspect général et au sexe=)

علائم مأخوذ از خلط آمدن از سینه (Signes tirés de l'expectoration=)

در بیان علائم مأخوذ از عمل کبد

(Symptômes tirés du fonctionnement du foie=)

در باب ادرار که اول آن از رنگ شروع می‌شود

(Des urines et d'abord: de leur couleur =)

در باب غلظت ادرار (Des la densité de l'urine=)

در باب درد ادرار (Des dépôts dans les urines=)

در بیان محل درد ادرار (De la place du dépôt=)

- 1309 وکالتعمی تُخْرِجُهَا وَاللَّقَمَةَ • وَمِثْلُ شِرْيَانٍ وَقَطْعُ غُذَّةٍ
1310 وَحَبْنٍ وَفِيلَةٍ مَائِيَّةٍ • وَفِيلَةٍ كَيْفِيَّةٍ لَحْيِيَّةٍ

﴿ الجزء الثالث مِنَ الْمَعْلِ بِالْيَدِ وَهُوَ التَّمْلُ فِي التَّعْظِيمِ ﴾
وَأَوَّلًا فِي التَّجْنِيزِ

- 1311 وَكُلُّ مَا تُخَدِّثُهُ مِنْ مُنْجَعٍ • فِي التَّعْظِيمِ مِثْلُ الْكَسْرِ أَوْ كَالْتَلْعِ
1312 وَكُلُّ مَا تَطْبُهُ مِنْ كَسْرِ • فَإِنَّمَا عِلَاجُهُ بِالتَّجْنِيزِ
1313 رَدُّ الشَّطَايَا فِيهِ حَتَّى تَنْطَلِعَ • وَنَشْرُ مَا يَنْخَسُ فَتَنْتَجِعَ
1314 وَشُدُّهَا بِمَنْعَةٍ حَكِيَّةٍ • لَا خَاطِئَ فِيهَا وَلَا مَرْغِيَّةٍ
1315 عَصَابٌ يُشَدُّ بِهَا مِنَ الْوَسَطِ • ثُمَّ يُزَادُ الشَّدُّ حَتَّى تَرْتَبِطَ
1316 مِنْ فَوْقِهَا رَفَائِدٌ مَلْفُوقَةٌ • مِنْ فَوْقِهَا جَائِرٌ مَغْفُوقٌ
1317 وَلَطْفٌ غِذَاءٌ فَسِي الْأَوَّلِ • وَكَثْفَةٌ آخِرًا كَفِي بِنَتْلِي
1318 وَاجْذَرُ عَلَيْهِ أَوَّلًا مِنْ وَرَمٍ • سَخِنَ لَهَا يَنْصَبُ فِيهِ مِنْ دَمٍ
1319 إِزْدَعُهُ مَا اسْتَطَعَتْ حَتَّى تَمْنَعَهُ • بِكُلِّ بَارِدٍ لَكِنَّمَا تَذْفَعُهُ
1320 وَامْنَعُهُ مِنْ تَحَرُّكِ أَوْ يَنْسَرَا • أَلْزِمُهُ فِي طَوْلِ السُّكُونِ الْعَبْرَا

﴿ عِلَاجُ الْخَلْعِ فِي التَّعْظِيمِ ﴾

- 1321 وَالْخَلْعُ طَبُّهُ بِمَا يَمْنَعُهُ • حَتَّى إِلَى مَوْضِعِهِ تَسْرُدُهُ
1322 وَبَعْدَ مَا تَرُدُّهُ تَشُدُّهُ • تَتَرَكُ ذَلِكَ زَمَانًا تَعْمَلُهُ

- در بیان غلظت و قوام درد ادرار (De la consistance du dépôt)
در باب بوی ادرار (De l'odeur du l'urine =)
در بیان علائم مأخوذ از امتحان مدفوع: مقدار آن (signes tires de l'examen des selles: de leur quantité)
علائم مأخوذ از عرق (Signes tirés de la sueur =)
در توصیف تعریق (Signification de la sudation =)
در بیان تقدمة المعرفة یا پیش بینی از بیماری ها و علائم عمومی آنها (Du pronostic: signes généraux =)
در بیان علامات امتلاء (یا پری) و رابطه آن با نیروی شخص (Signes de la pléthore et d'abord: ses rapports avec la force de l'individu =)
در باب امتلاء در سوراخ های بدن (De la pléthore dans les cavités =)
در باب علائم غلبه کننده خون (Signes de prédominece du sang =)
در باب علائم غلبه کننده صفراء (Signes de prédominece de la bile =)
در باب علائم غلبه کننده سوداء (Signes de prédominece de la bile noire =)
در باب علائم غلبه کننده بلغم (Signes de prédominece de pituite =)
در بیان علامات پیش از بیماری (Des signes pronostiques en cours de la maladie =)
در بیان شناسایی ادوار در طی بیماری ها (De la connaissance des periodes au cours des maladies =)
در باب مدت بیماری ها (De la durée des maladies =)
در بیان علامات بحران بیماری (Des signes de la crise =)
در بیان اشکال مختلف بحران (Des différents aspects de la crise =)
در بیان علائم شناسایی بحران (Des signes a connaître à propos de la crise =)
در بیان علامات خبردهنده بحران

1309. le calcul qu'il faut extraire, toute glande mobile, les morpheas tout bubon¹
1310. On incise l'hydropisie, l'hydrocèle, la hernie charnue.

CHAPITRE III

DES OS ET PRINCIPALEMENT DE LA RÉPARATION DES FRACTURES

1311. Tout ce que tu peux faire aux os, c'est réparer leur fracture ou les remettre en place.
1312. Pour réparer une fracture il faut d'abord en réaliser la réduction.
1313. disposer les fragments pour qu'ils reprennent leur place, scier les pointes vulnérantes : c'est la bonne méthode.
1314. Ensuite placer un bandage approprié, ni trop serré, ni trop lâche ;
1315. les bandelettes doivent commencer à être placées au milieu puis on resserre jusqu'à maintien correct.
1316. Enfin, sur tout cela, disposer des attelles enveloppées et des éclisses bien rangées.
1317. Donne au blessé une nourriture légère au début, ensuite une alimentation épaisse pour qu'il se fortifie
1318. Crains au début pour le blessé l'inflammation chaude, car le sang s'y porte.
1319. Empêche de toutes tes forces l'arrivée du sang vers la blessure à l'aide de toute thérapeutique froide qui le repoussera².
1320. Interdis tout mouvement jusqu'à complète guérison : exige du blessé de la patience pour supporter cette immobilisation.

Traitements des luxations :

1321. La luxation se traite par traction jusqu'à ce que l'os luxé reprenne sa place,
1322. après quoi il faudra le contenir pendant un certain temps.

1. Petites tumeurs vasculaires noires de la peau. — A. Pa.
2. A. Paré, xvi^e s. décrit cette technique. Trad.
3. Pour que l'os se consolide. — Aver.
4. Les astringents. — Aver.

صفحه نود و هشتم از جوزه ابن سینا در باب استخوان ها و ترمیم شکستگی ها
(ترجمه فرانسوی)

این سینا، نابغه جهان پزشکی ✧ ۱۰۹

(Des signes annonciateurs de la crise=)

در بیان روزهای بحران بیماری
(Des jours de crise=)

در بیان علامات ختم بحران در بیماری

(Signes indiquant de la fin de la crise=)

در بیان علائم خبردهنده مرگ که ابتدای آنها از روی افعال و اعمال
بیمار مبتنی است

(Des signes annonciateurs de la mort et d'abord: de ceux basés sur les
actes du malade=)

علائم خبردهنده مرگ مأخوذ از حالت بدن بیمار

(Des signes annonciateurs de la mort, tirés de l'état du

corps=)

علامات خبردهنده مرگ مأخوذ از مواد دفع شده از بدن بیمار

(Signes de mort prochaine tirés des excreta=)

در بیان علامات خبردهنده بهبود

(Signes annonciateurs de guérison=)

در بیان طرقی که برای تقدمة المعرفه پس از علامات بیماری باید دانست

(Des procédés pour établir un pronostic d'après les symptômes=)

تا اینجا رئوس مطالبی بود که در قسمت اول ارجوزه دیده می شود.
اکنون به قسمت دوم آن می پردازیم:

قسمت دوم

(La pratique et ses divisions=)

طب عملی و تقسیمات آن

در باره سلامتی با غذا و دوا

(De la connaissance de la santé par les régimes et les drogues=)

بهداشت آدم سالم بر حسب هوا مخصوصاً در تابستان

(Hygiène de l'homme sain en rapport avec l'atmosphère,
particulièrement en été=)

- 1323 تَلَزِمُهُ مِنَ الدَّوَاءِ قَابِضًا • تُطْعِمُهُ مِنَ الطَّعَامِ حَامِضًا
 1324 حَتَّى تَرَاهُ سَالِيًا مِمَّنْ وَرِمَ • وَلَا تَخَافُ الْإِجْتِمَاعَ مِمَّنْ دِمَ
 1325 أَقَلُّ مَا تُبْرِئُهُ فِيهِ شَهْرٌ • وَرُبَّمَا يَنْتِمُ ذَاكَ عَشْرٌ
 1326 وَقَدْ فَرَّغْتَ مِنْ جَمِيعِ الْعَمَلِ • وَالْآنَ أَقْطَمُ بِقَوْلِ مُكَمَّلِ

آخرین صفحه ارجوزة ابن سینا

99

AVICENNE. — POÈME DE LA MÉDECINE

1323. Tu ordonneras des drogues astringentes et une nourriture acide
 1324. jusqu'à certitude que l'inflammation sera évitée ainsi que la
 formation d'hématome.
 1325. Le délai inférieur pour la guérison est d'un mois, parfois dix jours
 de plus.
 1326. Voilà tout l'exposé de la médecine pratique. J'arrête ici mon
 propos : j'ai terminé.

آخرین صفحه ارجوزة ابن سینا (ترجمة فرانسوی)

رژیم غذایی بطور کلی مخصوصاً در تابستان

(Du régime alimentaire en général, particulièrement en été=)

اوقات غذا خوردن (L'heure des repas=)

رژیم غذایی در تابستان (Régime alimentaire d'été=)

درباره نوشابه (Da la boisson=)

درباره مشروب‌های تخمیری (Des boisson fermentées=)

درباره خواب (Du sommeil=)

در باب ورزش (De l'exercice physique=)

درباره رژیم‌های غذایی بر حسب فصول

(Autres régimes alimentaires selon les saisons=)

بهداشت مسافر و مخصوصاً در دریا

(Hygiène du voyageur et spécialement sur mer=)

بهداشت مسافر در خشکی و مخصوصاً در فصل سرما

(Hygiène du voyageur sur terre et particulièrement en saison froide=)

بهداشت مسافر در گرما

(Hygiène du voyageur par temps chaud=)

در باب بهداشت کودک در شکم مادر

(Au sujet des enfants encore dans le sein de leur mere=)

روش زائمان (Conduite de l'accouchement=)

در انتخاب دایه (Du choix de la nourrice=)

بهداشت مخصوص بچه (Hygiène special de l'enfant=)

بهداشت ناقهان (Direction pour les convalescents=)

بهداشت پیران (Hygiène des vieillards=)

بهبود بخشیدن بیماران با دوا و غذا

(Rendre la santé aux malades avec les drogues et des régimes

alimentaires=)

- (Des différents espèces des médicaments =) در باب انواع داروها
 در بیان داروهای مسهل و اول آنها داروهای مسهل صفرا است
 (Des purgatifs et d'abord de ceux qui évacuent la bile jaune =)
 (Ce qui expulse la pituite =) آنچه که بلغم را بیرون ریزد
 (Ce qui expulse de l'eau jaune =) آنچه که آب زرد را بیرون ریزد
 (Ce qui expulse la bile noire =) آنچه که صفرای سیاه را بیرون ریزد
 در باب ترکیب و ساختمان داروها و نیروهای اولی آنها
 (Constitution, composition des drogues; leurs facultés premières =)
 (Des facultés des médicaments =) در باب نیروهای داروها
 در باب داروهایی که بدن را سرد کند هرگاه آنها استعمال گردند
 (Ce qui refroidit, à l'usage astringents =)
 داروهای ساده که بدن را گرم کنند و مسهل نمی باشند
 (Des drogues simples qui réchauffent et ne purgent pas =)
 به چه نحو رطوبت را از خستگی توان شناخت و درجات نیروی
 داروهای مفرد
 (Comment reconnaître l'humidité du sec et des degrés de la faculté
 des médicaments simples =)
 در باب نیروهای ثانوی داروهای مفرد که بدن را قوام آورند یعنی
 نضج دهنده هستند
 (Des facultés secondaires des médicaments simples qui font mûrir =)
 (Des médicaments emollients =) داروهای نرم کننده
 (Des médicaments qui durcissent =) داروهای سخت کننده
 (Des médicaments occlusifs =) داروهای بند آورنده
 Des médicaments qui débouchent =) داروهای بازکننده سده ها
 Des médicaments mondificatifs =) داروهای تنقیه کننده زخم
 Des médicaments qui dilatent =) داروهای گشاد کننده

داروهایی که سوراخ‌های عروق را باز کنند

(Des médicaments qui ouvrent les orifices des vaisseaux=)

داروهای قابض (Des médicaments astringents=)

داروهای طاول زننده (Des médicaments vésicants=)

داروهای تباه کننده (خراب کننده)

(Des médicaments qui corrompent=)

داروهای خورنده (Des médicaments corrosifs=)

داروهای جذب کننده (Des médicaments attractifs=)

داروهای تسکین دهنده (Des médicaments calmants=)

نیروی سوم داروهای مفرد

(Des facultés troisième des médicaments simples=)

طرز استعمال داروها (Mode d'emploi des médicaments=)

در بیان علائم و درمان ضایعات (انحرافات) مزاج

(Signes et traitement des altérations du tempérament)

در باب بیماری‌هایی که از ضایعات (انحرافات) مزاج سرد حاصل

گردد

(Maladies provenant d'altération du tempérament froid=)

در باب بیماری‌هایی که از ضایعات (انحرافات) مزاج گرم حاصل

گردد

(Maladies provenant d'altération du tempérament chaud=)

در باب علائم سوء مزاج سرد و خشک

(Symptômes d'un mauvais tempérament humide ou sec=)

در درمان بیماری‌های امتلائی (پُری) و شرایط تخلیه

(Chapitre des maladies de pléthore et des conditions à observer pour

l'évacuation=)

در اقسام تخلیه مزاج (Des variétés d'évacuation=)

در باب بیماری‌های خونی که فصد باید کرد و اول آن در ورم‌های
فلغمونی است

(Des maladies du sang ou la phlébotomie est indiquée
et d'abord dans la tumeur dite falgamania [phlegmon]=)

در خون گرفتن (رگ زدن) در قرحه‌ها و بثور (دمل - کورک) در هر
جای بدن که باشد

(De la saignée dans les ulcères et pustules, ou qu'il soient=)

در مورد خون گرفتن در امتلاء (پُری) عروقی و خونریزی

(Des indications de la saignée dans la pléthore vasculaire et
l'hémorragie=)

در موارد خون‌گیری در سایر بیماری‌ها

(Traitement de la saignée dans d'autres maladies=)

(Traitement des maladies du sang=) درمان بیماری‌های خونی
در بیماری‌های صفراوی

(Traitement des maladies d'origine biliaire=)

(Des maladies causées par la pituite=) در بیماری‌های بلغمی
درمان بیماری‌های بلغمی

(Traitement des maladies causées par la pituite=)

بیماری‌های سوداوی

(Des maladies causées par la bile noire [atrabile]=)

درمان بیماری‌های سوداوی

(Traitement des maladies dues à l'atrabile=)

(Pratique chirurgicale=) اعمال دستی

در اعمال روی عروق و فواید خون گرفتن

(Ce qui se fait sur les vaisseaux et de l'entité de la saignée=)

(Technique pour l'incision des artères=) در بریدن شرایین

عمل جراحی بر روی گوشت‌ها (عضلات)

(Technique pour les parties molles=)

عمل بریدن در گوشت‌ها (Ce qui l'on doit exiser=)

در سوزاندن گوشت‌ها (De la cautérisation=)

در شکافتن گوشت‌ها (De l'incision=)

عمل دستی بر روی استخوان و اول آن در شکستگی استخوان است

(Des os et principalement de la réparation des fractures=)

در درمان دررفتگی‌ها (Traitement des luxations=)

آنچه که مسلم است این ارجوزه کامل‌ترین و مفصل‌ترین ارجوزه‌های ابن سینا و چنانکه از عناوین فصول آن مستفاد گردید یک دوره کامل پزشکی و بهداشت و جراحی و اصول تداوی است.

اکنون برای آنکه خوانندگان محترم به گوشه‌ای از نظرات ابن سینا آشنا گردند عرض می‌کنم:

ابن سینا درباره انتخاب دایه برای طفل گوید:

«سن دایه باید متوسط باشد؛

«دایه باید خوش گوشت (عضلانی) با پوست کشیده و مزاج معتدل باشد؛

«جسم دایه باید محکم و پستان‌هایش حجیم و چشم‌ها و سرش

روشن باشد؛

«دایه نباید به بیماری‌های داخلی مبتلی باشد، اعضاء و بندهایش باید

قوی باشد؛

«شیر دایه نباید نه زیاد آبکی و نه زیاد غلیظ باشد؛

«شیر دایه باید سفید و شیرین و خوش مزه و خوش بو و یکنواخت

باشد تا برای شیر دادن بچه مناسب گردد.

«به کودک باید غذای شیرین و چرب و ماهی‌های تازه که باروغن تهیه

گردد، داد.»

به همین نحو درباره بهداشت کودک و نوجوانان و جوانان و پیران

دستورهای بسیار ارزنده داده است که تمام آنها می‌رساند که وی در کارش بسیار متبحر بوده است.

به هر حال بیش از این دربارهٔ این ارجوزه بسط کلام نمی‌دهم و امیدوارم روزی بتوانم آن را - به خواست خداوند - به پارسی برگردانم.

۴ - الارجوزه فی الطب: این ارجوزه به نام‌های «الفیه الطبییه» یا «ارجوزه السینائیة» مشهور و به زبان تازی است. بیشتر به نظر می‌آید منسوب به شیخ باشد. نام آن در بعضی فهرست‌ها آمده است.

۵ - الارجوزه فی التشریح: چنانکه از اسم آن مستفاد می‌گردد این ارجوزه در علم تشریح است.

ابتدای آن چنین است:

الحمد لله مغل العلل و خالق الخلق القديم الازل

نسخه‌ای از آن در کتابخانه واتیکان (Vati-borg-elenco) به شماره ۸۷ موجود است.

۶ - الارجوزه فی المعجزات: چنانکه از اسم آن مستفاد می‌گردد این ارجوزه در معجزات طبی است.

ابتدای آن چنین است:

بدأت بسم الله فی نظم حسن اذکر ماجربت فی طول الزمن و آخر آن چنین است:

ما حرکت ریح به بحر موجاً و ما سرت راعیه و هو جاً

از این ارجوزه نسخه‌هایی در کتابخانه پاریس و بریتیش میوزیوم و چند کتابخانه دیگر موجود است. این ارجوزه مسلماً از شیخ است.

۷ - الارجوزه فی وصایا البقراط: از نام این ارجوزه چنین مستفاد می‌گردد که در باب وصایای بقراط (= آئین و سنت پزشکی) است. نسخ آن در کتابخانه‌های برلین و بریتیش میوزیوم موجود است.

برای مزید اطلاع عرض می‌کنم که بقراط طبیب یونانی را وصیت‌ها و اندرزهایی برای اطباء است که به نام سوگندنامهٔ بقراطی (= Serment

d'hippocrate) یا قسم‌نامهٔ بقراطی معروف است. این سوگندنامه به اغلب زبان‌ها ترجمه شده است. کما اینکه طبیب نامدار ایرانی علی بن عباس مجوسی اهوازی ازجانی (متوفی به سال ۳۸۴ ه. ق.) آن را به عربی برگردانده است که آن را نگارنده به پارسی برگردانده‌ام و دوبار به چاپ رسیده است (سال‌های ۱۳۱۸ و ۱۳۳۴ ش.) و ایضاً در مجلهٔ نظام پزشکی شمارهٔ اول سال اول نیز به چاپ رسیده است.

از آن گذشته اغلب پزشکان در تمدن اسلامی پس از بقراط ترجمهٔ آن را در کتابهای طبی خود یاد کرده‌اند.

ابتدای ارجوزه چنین است:

یارب سّر لم یزل مخزوناً مکتما بین الوری مکتوما
آخر آن چنین است:

فاحفظه ان كنت حفیظاً للحکم تصیر فی الطب رفیعاً کالحکم
۸ - الارجوزه فی الوصیا: (یا نصایح طبی منظوم) - این ارجوزه نیز به مانند ارجوزه قبلی در اندرز و پند طبی است. نسخ متعدد از آن در کتابخانه‌های برلین و چند کتابخانهٔ دیگر موجود است.

ابتدای آن چنین است:

اول یوم تنزل الشمس الحمل تشرب ماء فاتراً علی عجل
آخر آن چنین است:

و آله و صحبه السادات ما غرد القمری مدی الاوقات
غیر از ارجوزه‌های مذکور در بالا در فهرست‌ها ارجوزه‌هایی به نام‌های:

الارجوزه فی الباه (در باب قوهٔ باه)؛

الارجوزه فی الفصول الاربعه (در چهار فصل)؛

الارجوزه فی المجربات فی الطب (در مجربات پزشکی)؛

الارجوزه فی الوصیا الطبییه (اندرزهای پزشکی)،

که از نام‌های ارجوزه‌های بالا چنین مستفاد می‌گردد که با ارجوزه‌هایی که

تا شماره ۸ متذکر گردیدم یکی و در دو صورت آمده باشد و یا آنکه تُساخت و کُتاب به میل خود به آنها نامگذاری کرده و یا آنکه مؤلفان آنها غیر از شیخ باشند که خواسته‌اند بدین ترتیب آنها را ضمن آثار شیخ بیاورند.

۹ - الاغذیه والادویه (رساله فی ...): چنانکه از اسم این رساله مستفاد می‌گردد، در باب غذاها و داروهاست. نسخه خطی از آن در کتابخانه استانبول (ترکیه) موجود است و به نظر می‌رسد، منسوب به شیخ باشد. این رساله به زبان تازی است.

اصولاً باید دانست که تقریباً تمام پزشکان سلف یک تألیف در باب خوراک و دارو داشتند و در اغلب فهرست‌ها از این رسالات چه منسوب و چه منصوص و چه مشکوک به پزشکان نسبت داده شده است.

۱۰ - الاقربادین: این رساله که به زبان تازی است، در بعضی فهرست‌ها ضمن کتابهای تألیفی شیخ آمده، اما به نظر می‌رسد مشکوک باشد. کلمه اقربادین که به زبان فرانسوی Therapeutique است، عبارت از ترکیبات دارویی و مرکبات آن است که عبارت از حب‌ها و معجون‌ها و شیاف‌ها و مرهم‌ها و جوشانده‌ها و مبطوخ‌ها و امثال آن می‌باشد.

به نظر می‌رسد پزشکان بعد از شیخ این کتاب یا رساله را که قسمتی از کتاب «اقربادین» قانون شیخ باشد، پس از شیخ آن را ضمن مؤلفات وی آورده‌اند. کلمه اقربادین و اقربادین تمام یک معنی دارند و همان تراپوتیک به زبان فرانسوی یا اصول تداوی می‌باشد.

۱۱ - الباه (رساله فی ...) (مسالة طبیه): این رساله به زبان عربی و چنانکه از عنوان آن مستفاد می‌گردد، در موضوع باه و امور جنسی است. این رساله را شیخ برحسب درخواست یکی از بزرگان (ابوسهل حمدوی؟) تألیف نموده است، که در آن از نیروی باه و ضعف و شدت آن در سنین مختلف آدمی و داروهای مبهی و خلاصه در مقوله باه می‌باشد. نسخه‌های آن در بعضی کتابخانه‌های جهان و در تهران موجود است. موضوع باه و ازدیاد این نیرو بسیار مورد توجه بزرگان و ولایه و

فرمانروایان و خلفاء بوده و تمام آنان برای ازدیاد قوه باه دست به دامن اطباء می‌گردیدند. از این جهت در اغلب (بلکه تمام) مؤلفات اطباء سلف یک رساله درباره باه و ازدیاد نیروی آن دیده می‌شود. موضوع هم بسیار آسان و پیش‌پا افتاده است، چرا که شکم آنان سیر و امری که برایشان ضروری و محتاج الیه بوده، تقویت نیروی غریزی و جنسی بوده است. شاید خوانندگان محترم تعجب نمایند که چرا باید چنین مؤلفاتی در آثار پزشکان سلف دیده شود؟ جواب عرض می‌کنم: طبیب در برابر اراده مردمانی قوی و مقتدر چه می‌توانست کند، اگر اطاعت نمی‌کرد.

مطلبی به موضوع بالا اضافه می‌نمایم و آن اینکه در دستگاه خلافت (یا بهتر گفته شود سلطنت) بنی‌امیه و بنی‌عباس عده‌ای از اطباء مخصوص خلفا علاوه بر درمان آنان، برای خوراندن شربت‌ها و معجون‌ها مبی‌هی و مشتهی صرف وقت می‌کردند، بلکه این قسمت اخیر بیشتر مورد توجه آنان (خلفا) قرار داشت.

مهمتر آنکه اطباء خلفای بنی‌امیه همه رومی و مسیحی بودند و اصولاً به اطباء عرب چندان اعتمادی نداشتند. چنانکه طبیب مخصوص معاویه ابن آثال بود که داستانی شنیدنی دارد.

۱۲ - البول: (در باب ادرار)، این رساله که به زبان عربی است، در بعضی از فهرست‌ها آمده. کما اینکه کارل برکلمان^۱ آن را ضمن آثار شیخ آورده. اما به نظر مشکوک می‌آید.

درباره ادرار و تشخیص بیماری‌ها توسط آن، اطباء قدیم را اعتقادی کم‌نظیر بوده که از دیدن رنگ و رسوب و ماهیت و شفاف و کدر بودن آن پی به بیماری می‌بردند (البته به اعتقاد و معلومات دوران) و احتمال دارد این رساله را که برکلمان ضمن آثار شیخ آورده، از فهرست‌های کتابخانه‌ها استخراج کرده است یا قسمتی از سایر کتابهای تألیفی شیخ باشد.

1. Karl Brockelmann

به هر حال آنچه که محرز است آنکه اغلب پزشکان سلف رساله یا مقاله یا کتابی درباره ادرار تألیف کرده‌اند و ادعای بعضی از پزشکان در باب تشخیص بیماری‌ها از ادرار چنان با کمال تعصب بوده که از دیدن آن، نوع بیماری و تشخیص آبستنی زنان را می‌دادند. داستانی در این باب در مورد ماسویه^۱ آمده که تشخیص آبستنی زن هارون الرشید و اینکه فرزند پسر است، در کتاب عیون‌الابناء فی طبقات الاطباء^۲ آمده که بسیار شیرین است.

رازی اولین طبیبی است که پشت پا به این عقاید و آراء زده و آن را رد کرده است.

در قدیم طبیب ظرف ادرار بیمار (قاروره)^۳ را برای تشخیص بیماری ملاحظه می‌کند.

۱۳ - تخلیط الاغذیه (رساله فی ...): این رساله به زبان تازی و از عنوان آن اختلاط خوراکی‌ها و اثر آن بر روی بدن آدمی است. نام آن در فهرست کتابخانه رامپور (هندوستان) آمده است.

۱۴ - تدبیر سیلان المنی (در تدبیر جریان منی): رساله‌ای است مختصر که به زبان عربی و در تدبیر در مورد سیلان منی باشد. انتساب آن به شیخ مسلم است. نسخه‌ای از آن در کتابخانه استانبول موجود است. به نظر اینجانب می‌رسد که چون شیخ درباره غرائز جنسی بسیار افراط می‌کرده، شکی نیست که این رساله از شیخ باشد.

۱۵ - تدبیر المسافرين (رساله فی ...): این رساله به زبان تازی است و در باب تدبیر دقت و عمل طبی و بهداشتی مسافران می‌باشد. باید دانست از این قبیل رسالات در طب اسلامی فراوان دیده می‌شود.

1. Mesué

۲. این کتاب تألیف ابن ابی‌اصیعه است و در دو جلد می‌باشد. جلد اول آن توسط شادروان سیدجعفر غضبان و دکتر محمود نجم‌آبادی ترجمه شده است.

۳. قاروره ادرار بیمار و ظرف آن است که ظرف و مظروف (یعنی ادرار) را معنی دهد.

که در آن دستورهای طبی به مسافران در موقع گرما و سرما و برف و باران و مراقبت از چشم و گوش و دردهای دست و پا و سایر اعضا و جوارح در سفر و در حضر (مخصوصاً در سفر) و امثال آن می‌باشد. نسخ متعدد از آن در کتابخانه‌های دنیا و تهران موجود است و انتساب آن به شیخ مسلم می‌باشد.

در این باب باید گفت که این قبیل رسالات را اطباء بیشتر برای سلاطین و امراء و ولاه و لشکرکشان تألیف می‌نمودند. مخصوصاً آن دسته از اطباء که طبیب مخصوص دسته‌های بالا بوده، مجبور به تصنیف و تألیف آن بوده‌اند. چنانکه سید اسماعیل گرگانی (جرجانی) پس از فراغت از تصنیف ذخیره خوارزمشاهی به امر خوارزمشاه کتابی مختصر (که خلاصه ذخیره است) به نام خف‌علایی یا «خفی‌علایی»^۱ تألیف کرد که در سفر همراه شاه باشد. این کتاب را شاه در چکمه خود می‌گذاشته و در سفر همراه می‌برده است تا هرگاه ناراحتی و دردی برایش حاصل گردد، رفع آن را کند.

۱۶ - تشریح الوجود (تشریح الاعضاء، حقائق انسانیه): این کتاب یا رساله به زبان پارسی است. در بعضی از فهرست‌ها آمده، اما مشکوک به نظر می‌رسد.

ابتدای آن بدین نحو است.

«بدانکه ایزد عزوجل هست مطلق است و واجب. و معنی واجب آن باشد که به خود قائم باشد نه به چیزی دیگر. و هر چه به خواست خداست ممکن است. و معنی ممکن آن باشد که او به دیگری قائم باشد... آخر آن چنین است:

«یعنی چون بازرگان به تجارت رود، چون به نهایت منزلی رسد

۱. خف (به ضم خاء و تشدید یاء) و خفی (به ضم خاء و تشدید یاء) معنای اولی یعنی موزه (چکمه) و معنای دومی منسوب به چکمه است که جرجانی آن را برای خوارزمشاه تألیف کرده است.

تجارت آغاز کند. چون مایه تمام صرف کرد هر آینه عزم بازگشتن کند. اگر بدان منزلی برسد که بضاعت آنجا برده است.... از آنچه رأی این ضعیف بود و ادراک وی این قدر افتاد که لایعلم الغیب الا الله و این قدر دانستن واجب است بر همه کس. علم بالصواب.

از این رساله در بعضی کتابخانه‌های عالم نسخه‌هایی موجود می‌باشد. اما چنانکه از سیاق عبارات مستفاد می‌گردد، به نظر نمی‌رسد که رساله از شیخ باشد و چنانکه آمد، مشکوک است.

اینکه در بسیاری از فهرست‌های کتابها (مخصوصاً فهرست‌هایی که پس از شیخ تألیف گردیده) نسخه‌هایی را به شیخ نسبت داده‌اند، از آن نظر است که شیخ شهرتی کم‌نظیر داشته (حتی در زمان حیات خود) و آنکه شیخ شخصاً عده‌ای از مؤلفات خود را در زمان حیات تدریس می‌کرده و آنکه قریب هفت قرن بعضی از مؤلفاتش در دانشگاه‌های شرق و غرب (و تاکنون در بعضی از کشورهای شرق) مورد استفاده طلاب علوم طبی و علمی و فلسفی بوده، بدین جهت پس از مرگش عده‌ای قسمت‌ها و فصول و یا ابوابی از مؤلفاتش را با تغییراتی مرتب نموده و به نام شیخ منتشر ساخته‌اند. بعضی‌ها پا را فراتر نهاده مؤلفات شیخ را به نام خود قالب زده‌اند.

۱۷ - جودیه (رساله ...) یا محمودیه یا جمودیه: این رساله به زبان پارسی و منسوب به ابن سیناست، بلکه بسیار مشکوک است.

رساله‌ای است مختصر در چند باب که مشتمل بر علاج چشم و علاج درد دندان و درد معده و بیان قی آمدن و دفع کرم‌ها و کرم کدو و قولنج‌ها و خون شکم و تب و خارش اندام و گشادن آواز و درمان مارگزیده و کیک‌زده و دفع موش و مورخستگی و بیرون آمدن مقعد و بواسیر و آماس و درد خایه و بیان قوت باه و دفع استسقا و گشودن حیض و دفع خون آمدن از زنان و درد پشت و دفع مگس می‌باشد.

یک نسخه خطی از این رساله ضمن کتب اهدایی استاد سید محمد

مشکوة به دانشگاه تهران در مجموعه‌ای خطی مشتمل بر چهل و سه رساله که سی و ششمین آن همین رساله جودیه در چهار صفحه و چند سطر است که به سال ۱۰۷۱ ه.ق. کتابت شده، موجود می‌باشد و به سال ۱۳۳۰ خورشیدی از طرف انجمن آثار ملی به شماره ۱۰ توسط نگارنده با مقدمه و حواشی و تصحیح در نود و چهار صفحه به قطع رقعی به مناسبت هزاره شیخ به چاپ رسیده است.

مندرجات رساله جودیه به قرار زیر است.

مقدمه، قسمت اول - طب یونان و انتقال آن به ایران، قسمت دوم - ترجمه و تألیف کتب طبی، قسمت سوم - اختصاصات طب ایرانی اسلامی، قسمت چهارم ابن سینا، قسمت پنجم - نتیجه زحمات و نبوغ پزشکان اسلامی بالاخص ایرانیان به علم طب، قسمت ششم - بحث و تحقیق در رساله جودیه.

مندرجات کتاب تا اینجا از نگارنده بود. از آن پس هشت باب از رساله جودیه از اصل نسخه خطی با فهرست‌های چندی می‌باشد. به هر حال چنانکه آمد این رساله منسوب به شیخ و به نظر اینجانب مشکوک است. اما در آن مطالبی است که نسبتاً ارزنده می‌باشد، خواه از شیخ یا از دیگری باشد.

ابتدای رساله بدین نحو است:

«... اما بدان ای عزیز که این رساله‌ای است بر سبیل ایجاز و اختصار به غایت فواید مسمی به جودیه که افضل‌الحکماء ابوعلی سینا جهت سلطان محمود انشاء نموده است و در مطالعه این نسخه انواع فواید حاصل آید انشاء الله تعالی.»

«بدانکه جمیع علت‌ها از خوردن بسیار و گفتن بسیار و خفتن بسیار و مجامعت بسیار پدید آید.»^۱

۱. اتفاقاً شیخ چهار امری را که جمیع علت‌ها از آن برخاسته می‌شود (به عقیده وی)

انتهای آن بدین نحو است:

«دفع مگس - بیخ نرگس با زرنیخ بکوبد^۱ و به آب بیامیزد و در خانه بیفشاند، بگیرند و همه بمیرند... الله اعلم به حقایق الامور.»
باری از محتوای رساله چنین مستفاد می‌گردد که رساله از شیخ نیست، بلکه به وی نسبت داده‌اند، خاصه آنکه شیخ به مانند رازی در علم شیمی (کیمیا) تخصصی چندان نداشته است.

گرچه کیمیا گران و شیمیست‌های ایرانی به مانند جابر بن حیان طوسی و محمد زکریای رازی و عده‌ای دیگر خدماتی ارزنده در علم شیمی نموده و بسیاری از مواد شیمیایی را کشف کرده‌اند، چنانچه جابر اسیدازتیک (= اسیدنیتریک = جوهر شوره)^۲ و رازی به ظن قوی نزدیک به یقین اسیدسولفوریک^۳ (= جوهر گوگرد) و الکل^۴ (= الکحول) را اختراع کرده، اما شیخ متأسفانه در این رشته علمی ید طولایی نداشته است. (ضمناً اضافه می‌شود که اختراع اسیدازتیک یا اسیدنیتریک (= جوهر شوره) و اسید کلریدریک (= جوهر نمک)^۵ را از نظر تاریخ شیمی به مصری‌ها نسبت داده‌اند).

با تمام این احوال کیمیا گران و شیمیست‌ها در تمدن اسلامی نقشی عظیم دارند.

۱۸ - حفظ الصحه (رساله فی ... یا مقاله فی ...): این رساله به زبان عربی و در باب بهداشت است. نسخه‌های فراوان از آن در کتابخانه‌های دنیا و تهران (کتابخانه مجلس شورای ملی) موجود است.

→ متأسفانه شخصاً بدان‌ها عمل می‌کرده. بدین مناسبت نمی‌توان از شیخ دانست. دیگر آنکه در ابتدای کتاب آمده که شیخ آن را برای سلطان محمود نگاشته است، در صورتی که اصولاً شیخ با سلطان محمود رابطه‌ای نداشته، سهل است که محمود غزنوی با وی در کینه و دشمنی بوده.

۱. زرنیخ در اصطلاح شیمی یکی از اقسام سولفور ارسنیک (Sulfure d'arsenic) است.

2. Acide Azotique = Acide Nitrique 3. Acide Sulfurique

4. Alcool = Alkohol 5. Acide Chlorhydrique

این رساله در سیزده فصل که مشتمل بر ذکر کیفیات و اعتدال و بدن‌های مختلف و احتیاج آنها به بهداشت و تدابیر روزانه و مسواک کردن و ورزش و حمام و منافع و مضار شراب و دستور خواب و رگ زدن (=فصد) و حجامت (=کوزه یا شاخ انداختن به پشت) و مسهل دادن و استفراغ^۱ و امثال آنهاست، این رساله از آثار مسلم شیخ می‌باشد.

۱۹ - الحزن و اسبابه (رساله فی ...): این رساله به زبان تازی و نسخه‌های فراوان از آن در کتابخانه‌های جهان موجود است و چنانکه از عنوان آن مستفاد می‌گردد، درباره حزن و علل آن است. این رساله از آثار مسلم شیخ می‌باشد.

کتاب به سال ۱۹۳۷م. در اسلامبول توسط م. حزمی توراً^۲ به ترکی ترجمه شده است.

۲۰ - حواشی قانون: این رساله که در باب حواشی بر قانون است، محتمل است از شیخ باشد ولی عده‌ای را عقیده آن است که توسط جوزجانی شاگرد و مصاحب شیخ یا دیگری انجام یافته است.

۲۱ - خصب البدن (مقاله فی ...): این رساله به زبان عربی و چنانکه از اسم آن مستفاد می‌گردد درباره تر و تازگی بدن است. از این مقاله نسخه‌ای در کتابخانه ایاصوفیه استانبول موجود و از آثار مسلم شیخ باشد.

۲۲ - فی الخمر (خطبه ... الخمر): این رساله یا مقاله به زبان عربی و در باب شراب است. این رساله در فواید و مضار شراب می‌باشد و از آن نسخه‌های چندی در کتابخانه‌های جهان و تهران موجود است. به نظر می‌رسد رساله منسوب به شیخ باشد و نه مسلم.

۲۳ - خواص الشراب: این رساله منسوب به شیخ است. تصور می‌رود همان «رساله فی الخمر» باشد که در فهرست‌ها مکرر آمده است.

۱. مقصود از استفراغ بیرون ریختن (بیرون راندن) فضولات و زیادی‌های بدن از قبیل عرق و ادرار و مدفوع و خون و امثال آنهاست که به زبان فرانسوی Evacuation گویند.

2. M.Hazmi Tura

۲۴ - دستور طبی: این رساله به زبان تازی است.

رساله مزبور در پنج فصل است (در بعضی از نسخ شش فصل). موضوع آن دستورهای طبی است.

نسخه‌های متعدد از آن در کتابخانه‌های جهان و ایران و در کتابخانه‌های ملی ملک (حاج حسین آقا) و کتابخانه آستان قدس رضوی موجود و از آثار مسلم شیخ است. ابتداء آن بدین نحو است:

«... فاول مايجب على الطبيب ان يبداء به هو معرفته العلّة بجنسها و نوعها و مقدارها و نوعها و هذا السبيل الى معرفته بالتجربة بل بالقياس، و التجربة تنفع في سرعته وجود القياس عليه...» که ترجمه و مفاد آن چنین است:

«اول چیزی که بر طبیب واجب است آنکه شناسایی به علت و جنس و نوع و میزان بیماری است و این راه شناسایی با تجربه و قیاس است. تجربه نفع در سرعت وجود قیاس بر بیماری را خواهد داشت.» انتهای رساله چنین است:

«... فهذا ما عندى من التدبير يقابل بالكتب المصنفة فى هذا الباب فان تطابقت الشهادات به عليه استعمل و ان خالفته ترك الى التدبير الا صوب. و الله الميسر» که ترجمه و مفاد آن چنین است:

«آنچه که بیان داشتم در باب تدبیر بود که با کتابهای تصنیفی مقابله گردیده. اگر مطابقت داشت بدان عمل کن و اگر مخالف بودی ترک آن کن به نحو بهتر. خداوند آسان‌کننده امور است.»

۲۵ - دفع المضار الكلية عن الابدان الانسانية بتدارك انواع خطاء التدبير

(کتاب ...): تدارك الخطا الواقع في التدبير الطبى، رفع المضار الكلية...

این کتاب را شیخ برای ابوالحسن احمد بن محمد السهلی وزیر دانش دوست علی بن مأمون خوارزمشاه نوشته و به زبان عربی است. این تألیف از آثار مهم و شاهکار و بدیع شیخ می‌باشد که وی با تصنیف

آن، فن مخصوصی در طب وارد کرده است.
تاریخ تصنیف آن بین سال‌های ۳۹۲ و ۴۰۳ ه.ق. است.
کتاب مشتمل بر هفت مقاله است، بدین شرح:
الف - در انواع خطاها،
ب - در باب هوا،
ج - در حمام،
د - در خوراک،
ه - در آب و مشروبات،
و - در حرکات،
ز - در باب استفراغ.
شیخ در ابتدای آن متذکر گردیده که به امر ابوالحسن احمد بن محمد
سهلی کتاب را تألیف کردم و خاتمه آن در باب اسهال است.
نسخه‌های متعدد از آن در کتابخانه‌های جهان و ایران موجود است.
کتاب به سال ۱۳۰۵ ه.ق. در مطبعه بولاق مصر به چاپ رسیده که در
حاشیه آن منافع الاغذیه و دفع مضارها تألیف محمد زکریای رازی است.
ترجمه فارسی آن در کتابخانه بریتانیا و ترجمه دیگری به فارسی
تحت عنوان موجز عظیم النفع چاپ دهلی به سال ۱۳۱۰ ه.ق. توسط شیخ
حسین الجابر الانصاری به عمل آمده است.
همچنین توسط آندره آلباگو^۱ تحت عنوان:

«Avicennae philosophi paraeclarissimi, Libellus de remouendis
nocumentis quae accidunt in regiminae samitatis.»

به عمل آمده و به سال ۱۵۴۷ میلادی در ونیز (ایتالیا) به چاپ رسیده است.
در این کتاب شیخ یک دوره تدبیر بهداشت در هوا و حمام و خوراک و آب و
مشروبات و ورزش و مواقع استفراغ بدن از فضولات و زیادهای بدن برای
افراد را متذکر گردیده که فرد چه خطاهایی نباید در باب آنها مرتکب گردد.

1. Andrea Alpago

۲۶ - دفع الغم من الموت (عدم الخوف عن الموت، لامخافته من الموت، حقيقة الموت): این رساله به زبان عربی است و در بعضی کتابخانه‌های جهان موجود و منسوب به شیخ است.

چنانکه از نام آن مستفاد می‌گردد عدم ترس از مرگ است.

۲۷ - دفع الغم و الهم: چنانکه از عنوان این رساله مستفاد می‌گردد، در باب دفع غم و غصه می‌باشد. رساله به زبان عربی و یکی دو نسخه از آن در کتابخانه‌ها موجود است.

۲۸ - دفع الهم عند وقوع الموت (یا دفع الغم عند وقوع الموت یا اشفاء من الحوف الموت یا رساله فی دفع الغم من الموت) که از رسالات مشکوکی است که به شیخ نسبت داده‌اند.

سه رساله بالا تقریباً در یک زمینه می‌باشد و اگر مسلماً از شیخ باشد، باید گفت با آنکه شیخ آنها را تألیف کرده است شخصاً وقتی احساس مرگ می‌کند، بسیار خود را باخته است (که شرح آن در مقالات پیشین آمد).

۲۹ - الرد علی کتاب ابی الفرج ابن الطیب (رساله فی ...): رساله مزبور بررد ابوالفرج ابن الطیب جاثلیق و موسوم به القوى الطبیعیه یا القوى الاربعه است.

رساله به زبان عربی است که در آن شیخ بر اقوال ابوالفرج ایراداتی کرده است.

نسخه‌های متعدد از آن در کتابخانه‌های جهان و ایران موجود است.

۳۰ - الرد علی مقاله الشیخ ابی الفرج ابن ابی سعید الیمامی: که به زبان تازی است و رد بر مقاله ابوالفرج ابن ابی سعید الیمامی و آراء رازی آورده است. نسخه‌های متعدد از آن در کتابخانه‌های جهان و ایران موجود است. نگارنده نسخه خطی آن را در کتابخانه ملی ملک (حاج حسین آقا ملک) دیده‌ام.

۳۱ - رساله قلبیه: یک نسخه از این رساله را در کتابخانه ملی ملک دیده‌ام. به نظر می‌رسد مسلماً از شیخ باشد.

۳۲ - السکنجین (رساله فی ... ایضاً تحت عنوان منافع الشراب

المسمى سکنجین): این رساله به زبان عربی و در باب منافع سکنجین^۱ است و از آثار مسلم شیخ می باشد.

نسخه های خطی آن در اغلب کتابخانه های جهان و ایران موجود است. ترجمه لاتین آن به سال ۱۵۴۷ م توسط آندره آ آلیاگو سابق الذکر به عمل آمده و با ترجمه رساله دفع المضار الکلیه عن الابدان الانسانیه بتدارک انواع خطاء التدبیر در یک جلد تحت عنوان: « *Tractus ejusden... de syrupe* » در ونیز (ایتالیا) به چاپ رسیده است.

۳۳ - السموم والاقربادین: نام این رساله در فهرست ها آمده و معلوم نیست از آثار شیخ باشد.

۳۴ - سیاسة البدن وفضایل الشراب و منافعه و مضاره (کتاب ...) که نام آن در بعضی فهرست ها تحت عنوان «خمريه» آمده است. کتاب به زبان عربی است و چنانکه از عنوان آن مستفاد می گردد، در باب منافع و مضار شراب می باشد. نسخه های چندی از آن در کتابخانه های استانبول و تهران (کتابخانه ملی ملک) موجود است.

احتمال دارد این رساله همان رساله خواص الشراب باشد و یا آنکه با بعضی تغییرات در فهرست ها وارد شده است.

۳۵ - شطر الغب (علاج الحمی): رساله ای است به عربی در درمان تب های مرکب که منسوب به ابن سیناست.

۳۶ - شفاء الاسقام: چنانکه از اسم آن مستفاد می گردد در درمان بیماری ها است. رساله به زبان عربی و منسوب به شیخ است.

۳۷ - العشق (رساله فی ...): این رساله چنانکه از اسم آن مستفاد می گردد در باب عشق است. شیخ آن را به عربی و برای شاگرد خود ابو عبد الله الفقيه المعصومی نوشته است.

۱. Oxytel = سکنجین = سرکنگین که مخلوطی از سرکه و انگبین است. کلمه سکنجین معرب سرکنگین پارسی است. رازی اولین طبیبی است که نام سرکنگین شکری را در آثار خود آورده است.

رساله در هفت فصل می‌باشد، که در آن از وجود عشق در انسان و حیوان و جریان آن در موجودات اعم از زنده و غیرزنده و وجود عشق در نفوس الهی و ظرفا و جوانان و غیره است. این رساله مسلماً از آثار بوعلی است.

رساله عشق علاوه بر آنکه در اغلب کتابخانه‌های جهان و ایران موجود است، در سال ۱۸۹۴ م. در شهر لیدن^۱ (هلند) توسط ا.ف. مهن^۲ و ایضاً در قاهره به چاپ رسیده و توسط عمر بن سهلان ساوجی به فارسی شرح شده است.

ترجمه فارسی رساله عشق به سال ۱۳۱۸ خورشیدی توسط مرحوم ضیاءالدین درّی و تلخیصی از آن به زبان فرانسوی به سال ۱۸۹۴ م. توسط مهن سابق‌الذکر به عمل آمده است.

۳۸ - الفرق بین الحراة الغریزه والغریبه (رساله فی ...): از عنوان رساله بالا چنین مستفاد می‌گردد که شیخ رساله را در باب تمیز و فرق بین حرارت غریزی و غریبه تألیف کرده است.

این رساله به زبان تازی و نسخه‌های متعدد آن در کتابخانه‌های دنیا و ایران موجود و انتساب آن به شیخ مسلم می‌باشد.

۳۹ - الفصد (رساله فی ...): این رساله در باب رگ زدن (خون گرفتن) و از رسالات مسلم شیخ و در بعضی از کتابخانه‌های استانبول موجود است. موضوع خون گرفتن در قدیم بسیار باب بوده، چنانکه در سال مردم یک‌بار اقلاً این امر را انجام می‌دادند. اغلب پزشکان سلف رساله و یا مقاله‌ای در باب خون گرفتن تألیف نموده‌اند.

۴۰ - فصول طبیه (فصول فی الطب): این رساله در باب فصولی طبّی چندی و به عربی است که شیخ آن را در باب قلب و عروق زنده و روح و چند موضوع دیگر تألیف کرده و خلاصه آنکه در این رساله از فن طب و

۱. Leiden (یا باتاویا = Bataavia) از شهرهای هلند است.

2. A.F.V.Mehren

موضوع روح و قلب سخن گفته است.

نسخه‌هایی چند از این رساله یا کتاب در کتابخانه‌های جهان و در تهران در کتابخانه ملک موجود است.

۴۱ - فواید الزنجبیل: چنانکه از عنوان رساله مستفاد می‌گردد، این رساله در باب فواید و خواص زنجبیل است که در بعضی فهرست‌ها ضمن آثار شیخ ثبت گردیده و به وی نسبت داده‌اند، اما به نظر مشکوک است.

۴۲ - فی تبیین ماهیه الحزن (کلام له...): تحت این عنوان در رساله سرگذشت تألیفی از شیخ به قلم ابوعمید آمده و احتمال قوی دارد همان الحزن و اسبابه باشد.

۴۳ - فی تعرض رساله الطیب (مقاله...): نسخه‌ای از این مقاله را در کتابخانه ملی ملک دیده‌ام.

۴۴ - قانون: هر طبیبی که بخواهد بداند دانش ابن سینا در پزشکی به چه میزان بوده و مطابقت پاره‌ای از گفته‌های او را با موازین امروزی طب بسنجد باید قانون شیخ را مطالعه کند و اگر نتواند تمام آن را با دقت بخواند، کافی است که قسمت‌های برجسته آن را مورد نظر قرار دهد تا معلوم شود که به راستی شیخ از عجایب و نوابغ بزرگ جهان پزشکی است. آن وقت هر ایرانی می‌تواند بگوید که ابن سینا چه گفته و افق دانش وی تا چه میزان روشن و وسیع بوده است.

القانون (کتاب ... فی الطب): قانون مهمترین و مفصل‌ترین و مشهورترین اثر طبی و از امتهات کتب طبی شرق و غرب است. این کتاب از روز تألیف تا قریب هفت قرن (تا اواسط قرن هفدهم میلادی) در اروپا و تاکنون در مشرق زمین مورد نظر طالبان علم طب و جزو کتب درسی اغلب دارالعلم‌ها بوده است.

در اهمیت قانون بطور مجمل باید گفت که چاپ‌ها و ترجمه‌ها و حواشی و تعلیقات و شروح و تلخیص‌هایی که بر آن نوشته شده، بسیار

۱۳۲ ◇ مردی برتر از عصر خویش

AVICENNA

LIBER CANONIS



1964

**GEORG OLMS VERLAGSBUCHHANDLUNG
HILDESHEIM**

بشت جلد مقوالی قانون ابن سینا - ترجمه لاتین، چاپ ونیز سال ۱۵۰۷ که در سال ۱۹۶۴ از روی نسخه اصلی Hildesheim (هیدلسهیم)، آلمان است شده است.

زیاد است و همین موضوع مبین اهمیت و ارزش جهانی آن است. آن طور که از رساله سرگذشت مستفاد می گردد، شیخ قسمت اول قانون (کتاب اول در کلیات) را در جرجان (در حدود سال ۴۰۳ ه.ق. = ۱۰۱۲-۱۳ م.) و قسمتی را در ری (در حدود سال ۴۰۵ ه.ق. = ۱۰۱۴-۱۵ م.) و بقیه در همدان (بین سال های ۴۰۵ و ۴۱۴ ه.ق. = ۱۰۲۳-۲۴ = ۱۰۱۴ م.) تصنیف کرده و به گفته گوزگانی شیخ قانون را به شاگردانش تعلیم می داده است.

آنچه که محقق است پس از کتاب حاوی رازی و کتاب ملکی (=کامل الصناعة الطبية الملکی) اهوازی (علی بن عباس مجوس اهوازی ارجانی) قانون، جامع ترین کتابهای طبی تا دوران شیخ می باشد، منتهی سبک نگارش و مطالب قانون با حاوی رازی و ملکی اهوازی متفاوت است، بدین معنی که حاوی دایرةالمعارف طبی جامعی است که رازی در آن جمیع عقاید و نظرات اطباء سلف چه یونانی و چه رومی و چه ایرانی را جمع آوری کرده، آنگاه با نظرات و تجربه های خود و آزمایش هایی که شخصاً در بیمارستان و مطب به عمل آورده، آن را تدوین نموده است. از آن گذشته رازی در کتاب حاوی در مورد بیماری ها علاوه بر آنکه درمان آنها را از قول اطباء قبل از خود یک یک نگاشته، در آخر عقیده و نظر خود را مشروحاً بیان داشته است. از این رو یقیناً حاوی رازی تا اواخر قرن چهارم هجری قمری جامع ترین کتاب طبی در تمدن اسلامی بوده است. به عقیده فرند^۱ رازی زبان یونانی می دانسته و معلومات طبی و کیمیاوی خود را از کتب یونانی اخذ کرده است، چنانکه ابن الندیم ضمن فهرست کتابهای رازی از دو کتاب به شرح زیر اسم می برد:

۱ - کتاب فی استدراک مابقی من کتاب جالینوس مالم یذکره حنین.

۲ - قصیده فی العظه الیونانیه.

۱. Friend، زندگی علمای مشهور تألیف لویی فیگیه ص ۴۸.

اگر مطلب بالا مسلم باشد، آن وقت تألیف رازی که به اصل و منبع یونانی دست داشته، از قانون برتر می باشد.

در مورد کتاب ملکی تألیف اهوازی باید دانست، کتابی است بسیار منظم که موضوعات آن با اسلوب بسیار صحیح طبقه بندی شده و اهوازی نظرات اطباء سلف را نیز در آن منعکس کرده و تجارب شخصی را نیز متذکر گردیده است، با این تفاوت که اهوازی زماناً پس از رازی چون به خدمت عضدالدوله دیلمی بوده، توانسته است کتاب تألیفی خود را باب روز کند.

اما قانون از نظر سیاق عبارت و نگارش مطالب و جمع آوری جمیع اطلاعات طبی تا زمان شیخ بسیار ممتاز می باشد، مضافاً بدانکه قانون از قلم یک فیلسوف طبیب به رشته تحریر درآمده است. از آن گذشته چون در قدیم (تا قریب صد سال پیش) در ایران تحصیل «طب» با تحصیل فلسفه (حکمت) همراه بوده و این دو رشته (یعنی طب و حکمت) را توأماً تحصیل می کردند، جانب فلسفی شیخ بر رازی و اهوازی برتری داشته، بدین مناسبت قانون در دوران شیخ شهرت یافته است. دیگر آنکه شیخ در مقام صدارت بوده و کتاب را تدریس می کرده، که این دو امر عامل بزرگ شهرت قانون در جهان طبی اسلامی و در نتیجه در دنیا شده است. در صورتی که معلوم نیست حاوی رازی و ملکی اهوازی در دوران حیات مؤلفانش تدریس می شده است.

با ذکر مطالب بالا و اینکه شیخ به مناسبت نبوغ کم نظیر و تسلط کامل در تدریس طب و موقع خاص وی در دربار پادشاهان آل بویه و بیان نظرات و عقاید متقن و ابتکارات بزرگ در طب توانسته است مقام قانون را در دوران خود و پس از وفاتش در عالم، بسیار رفیع گرداند و بدین ترتیب با آنکه طلاب علوم طبی از کتابهای حاوی رازی و ملکی اهوازی استفادات می کردند، قانون آنها را تحت الشعاع قرار داده است.

به طور خلاصه قانون کتاب جامع طبی است که به قلم یک طبیب

Liber ca

nonis Auicenne reuísus ⁊
ab omni errore mēdaq3
purgatus summaq3
cum diligētia
Impressus.
Cum priuilegio

پشت جلد قانون ابن سینا - ترجمه لاتین - چاپ ونیز سال ۱۵۰۷ که در سال ۱۹۶۴ از روی نسخه
اصلی هیدلسم (Hildesheim آلمان) افست شده است.

فیلسوف فصیح و مسلط به حکمت می‌باشد، نه یک طبیب آزموده و مجرب. با تمام این احوال پس از آنکه قانون در مشرق زمین شهرت یافت، در مغرب زمین نیز مشهور شد و اولین کتاب طبی است که در اروپا به لاتینی ترجمه و طبع گردیده و تا سال ۱۶۵۰ م. (برابر با ۱۰۶۱ ه.ق.) در دو دانشگاه لوون^۱ (بلژیک) و مَنپلیه^۲ (فرانسه) تدریس می‌شده و بدین جهت ابن سینا در اروپا «رئیس الاطباء» و «ملک الاطباء» لقب یافته است.

یک نکته دیگر باید به مطالب بالا افزود که در «قانون» درمان‌ها و علاج‌های عجیب و غریب و شاهکارهایی دیده می‌شود که بسیار ارزنده می‌باشند. امیدوارم این مطلب را ضمن تجزیه و تحلیل و تشریح معلومات طبی شیخ به نظر خوانندگان عزیز برسانم.

معهدا عده‌ای بر «قانون» خرده‌گیری کرده که در تعداد و انواع خواص اجسام زیاده‌روی شده و برعکس در مباحث تشخیص بیماری‌ها پیچیده و مبهم است.

از طبایی که کتاب قانون را در حکم کاغذ خالی می‌داند، ابن زهر اندلسی^۳ (طیب بزرگ اندلس، اسپانیا است)، ولی الحق این مطلب مبالغه‌آمیز است. برخی از دانشمندان و متخصصان علم طب و تاریخ آن علی‌بن عباس مجوسی اهوازی را در طب بر ابن سینا ترجیح می‌دهند.^۴ ادوارد براون^۵ در کتاب طب عرب^۶ گوید:

«قانون بر اثر آنکه به شکل دایرةالمعارف است و به واسطه نظم و ترتیب منطقی و طرز بحث مجتهدانه‌اش اهمیت یافته و کتابهای رازی و علی بن عباس مجوسی را با آن همه فضیلت عقب زده است.»

1. Louvain

2. Montpellier

3. Avenzoar

۴. دایرةالمعارف بریتانیکا جلد سوم.

5. Prof. E.G. Browne

۶. *Arabian Medicine*، که تحت عنوان طب اسلامی توسط آقای مسعود رجب‌نیا از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب سه بار چاپ شده و نگارنده این مقاله مقدمه‌ای بر آن نوشته است.

گرچه این مطلب تماماً صحیح به نظر نمی‌رسد و چنانکه آمد علل شهرت قانون تحت عواملی بوده که در سطور بالا مذکور افتاد.

ابن رشد^۱ با شهرت کم نظیرش در اروپا نتوانست کتاب کلیات^۲ خود را با قانون بوعلی برابر نماید.

قانون مشتمل بر پنج کتاب است که هر کدام از آنها به چندین فن و تعلیم و جمله و فصل تقسیم گردیده است.

کتاب اول، در کلیات طب و مشتمل بر چند فن است:

- فن اول مشتمل بر شش تعلیم است، در حد طب و موضوعات آن، در ارکان^۳ (یک فصل) در مزاج‌ها^۴ (سه فصل)، در اخلاط^۵ (دو فصل)، در اعضا^۶ (یک فصل و پنج جمله)، در ارواح^۷ و افعال^۸ و قوی (یک جمله و یک فصل)؛

- فن دوم در بیان امراض و علل و اعراض کلی که مشتمل بر سه تعلیم است:

در امراض (هشت فصل) در علل بیماری‌ها (دو جمله) در اعراض (پانزده فصل و دو جمله)؛

- فن سوم در حفظ الصحه (بهداشت) که مشتمل بر یک فصل و پنج تعلیم است:

1. Averroès

۲. Colliget، این کتاب در سال‌های اخیر در اسپانیا به چاپ رسیده است.

۳. ارکان = رکن‌ها (= Elements) که برحسب عقیده قدما اصل و ریشه ساختمان کلیه اجسام بوده که بعضی‌ها مایه اصلی را آب و برخی هوا و دسته‌ای خاک و عده‌ای آتش می‌دانستند. ۴. مزاج‌ها (جمع مزاج، امزجه است، = Les Tempérament).

۵. Les Humeurs ترشحات بدن آدمی که چهار خلط، خون، صفرا، بلغم و سودا (صفرای سیاه) می‌باشند. ۶. مقصود اندام‌های بدن آدمی است.

7. Les Esprits

۸. Les Forces = نیروها

کتاب القانون لابن سینا

و ترجمه کتب

مع بعض تالیف و مع علم المتفک و علم الطبی

و علم الکلام

LIBRI QVINQUE

CANONIS MEDICINAE

ABV ALI PRINCIPIS

FILII SINAE

alias corrupte

A VICENNAE

Quibus additi sunt in fine eiusdem libri Logica, Physica,

& Metaphysica.

ARABICE NUNC PRIMUM IMPRESSI.

V



۱۵۹۳

ROMAE.

In Typographia Medicea.

M.D.XCIII.

Commissarius

پشت جلد قانون ابن سینا (به لاتین)، چاپ رم ۱۵۹۳، که منطق و طبیعی و

کلام شیخ را نیز ضمیمه داشته است.

فصلی در سبب صحت و مرض و ضرورت مرگ، فصول دیگر در تربیت (چهار فصل) و تدبیر صحت و مزاج بالغان^۱ (هفت فصل) و تدبیر صحت مزاج پیران (شش فصل) و تدبیر بدن از نظر حالات مزاج^۲ (پنج فصل) و انتقالات^۳ (یک فصل و یک جمله):

- فن چهارم کتاب اول در بیان وجوه معالجات به حسب امراض (از نظر کلی) که سی و دو فصل است.

کتاب دوم «قانون» در داروهای مفرد^۴ به ترتیب حروف تهجی (در دو جمله است):

- جمله اول در قوانین طبیعی (در شش مقاله)؛

- جمله دوم در داروهای مفرد.

در این کتاب شیخ تقریباً تمام داروهای حیوانی و گیاهی و معدنی را با خواص و موارد استعمال آنها آورده است. قسمت مربوط به گیاهان طبی مستعمله در بیماری‌های کبد آن بسیار ممتاز می‌باشد که با طب امروزی مطابقت تام دارد (همین مطلبی است که امروز به نام «طب و داروهای سنتی» در بعضی از کشورها به مانند شبه قاره هندوستان متداول است). امید است ضمن بحث مربوط به اصول تداوی و درمان از آنها نام ببرم.

در این کتاب ابن سینا قریب هفتصد دارو (ماده) که قسمت‌هایی از آنها

1. Les Adolescents

۲ و ۳. مقصود توجه به بهداشت بدن و درمان بدن و بیماری‌هاست.

۴. مقصود از داروهای مفرد مواد مأخوذ از حیوان و گیاه و معدن است که بطور طبیعی در زمین وجود دارد، مانند: پیه و چربی از حیوان و گل بنفشه و عتاب از نبات و نمک از زمین است. در برابر داروهای مفرد داروهای مرکب وجود داشته که از اختلاط داروهای مفرد در طب استعمال می‌گردیده است. ترجمه فرانسوی داروهای مفرد Les Matières Medicales است که مواد آلی و غیر آلی موجود در طبیعت می‌باشد.



همان است که دیسکوریدوس^۱ و جالینوس^۲ در کتابهای خود آورده و طرق استعمال آنها را نیز بیان داشته‌اند، می‌باشد. تعداد زیادی از داروها را که در کتابهای قدما نبوده، شیخ به شخصه آورده است.

کتاب سوم قانون در امراض جزئی اندام‌های بدن آدمی از سر تا قدم و مشتمل بر بیست و دو فن است، که هر فن را مقاله یا مقالات متعددی است. در این کتاب شیخ بیماری‌های سر و مغز و اعصاب و چشم و ضمایم آن و گوش و بینی و دهان و زبان و حلق و لثه‌ها و سقف‌های دهان و لب‌ها و ریه‌ها و سینه و پستان و مری و معده و کبد و کیسه صفرا و طحال و امعاء (روده‌ها) و مقعد و کلیه‌ها و مثانه و آلات دفع ادرار و اعضاء تناسلی مرد و زن و بیماری‌های دست و پا را شرح می‌دهد، که در حقیقت یک دوره کامل «بیماری‌شناسی یا علم الامراض» می‌باشد. شیخ در این کتاب شاهکارهای کم‌نظیری دارد که ضمن نگارش مقام وی در طب بدانها اشاره خواهد شد.

با آنکه شیخ در کتاب اول قانون از تشریح و وظایف الاعضاء بیان مطلب کرده، در این کتاب نیز قبل از ذکر بیماری عضو و جهاز از تشریح و وظایف آنها بحث کرده است.

کتاب چهارم قانون در باب زینت^۳ و بیماری‌هایی که مخصوص به یک عضو نیست می‌باشد بدین ترتیب:

۱. Discuridos = Dioskoryde = Dioscoride، دیسکوریدوس عین زربی (عین زریه از شهرهای کیلیکیه) که در داورشناسی بسیار صاحب نظر بوده است.

۲. Galenos Kalaudios = Galen = Galien = Galenus، جالینوس القلوذی البرغامسی اهل شهر پرگام (برغامس) شهری در آسیای صغیر نزدیک از میرکنونی، طبیب بزرگ و مشهور یونانی.

۳. مقصود از زینت در اصطلاح قدما برطرف کردن لک صورت و رنگ مو و ناخن و بلند کردن گیسو و امثال آنها بوده است.

ЎЗБЕКИСТОН ССР ФАНЛАР АКАДЕМИЯСИ
ШАРҚШУНОСЛИК ИНСТИТУТИ

АБУАЛИ ИБН СИНО



ТИБ
ҚОНУНЛАРИ
القانون في الطب

V
КИТОБ

ЎЗБЕКИСТОН ССР ФАНЛАР АКАДЕМИЯСИ НАШРИЯТИ
ТОШКЕНТ - 1960

Кتاب پنجم قانون، چاپ شوروی ۱۹۶۰

- فن اول در تبها (در دو مقاله)؛
- فن دوم در تقدمة المعرفة و احکام بحران (در دو مقاله)؛
- فن سوم در اورام^۱ و بثور^۲ (در سه مقاله)؛
- فن چهارم در تفرق اتصال غیر از شکستگی ها و جانداختن های استخوان ها (در چهار مقاله)؛
- فن پنجم در شکسته بندی (در سه مقاله)؛
- فن ششم مختصری در سم ها (در پنج مقاله)؛
- فن هفتم مختصری در باب زینت (در چهار مقاله).

کتاب پنجم قانون در داروهای مرکب که قرابادین است و مشتمل بر چند مقاله و دو جمله است:

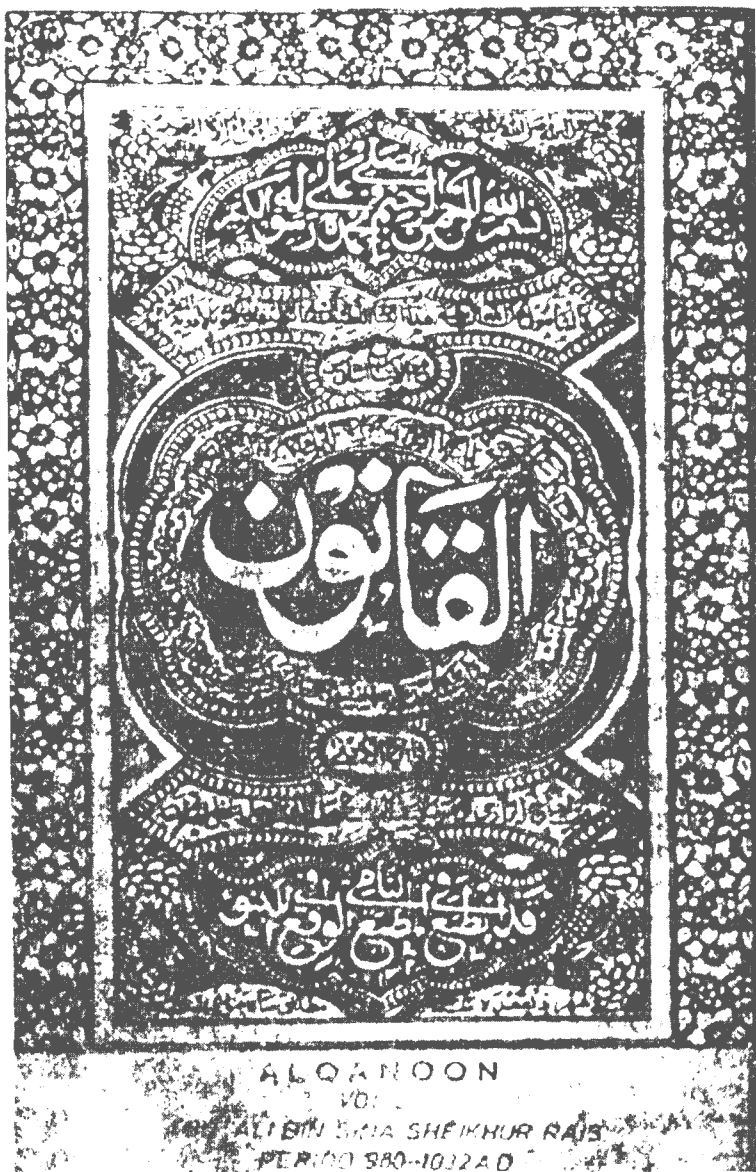
- مقاله اول در احتیاج به داروهای مرکب:
- جمله اول در مرکبات ترتیب یافته در قرابادین و مشتمل بر دوازده مقاله است؛
- جمله دوم در قرابادین در باب داروهای مجربه در هر یک از امراض.

به طور خلاصه کتاب پنجم در داروهای مرکب از قبیل حبها و معجونها و گردها و شربت ها و روغن ها و شیاف ها و قرص ها و تریاق ها و مالیدنی ها و لعوق ها و شراب ها و سایر ترکیبات دارویی و داروهای مرکب و مجرب مربوط به یک یک امراض می باشد.

تا اینجا شرح بسیار فشرده و در حقیقت قطره ای از دریای بزرگ کتاب مستطاب قانون شیخ بود. یعنی آن میزان که هر ایرانی باید از قانون بداند که این کتاب چیست؟ و محتویات آن چه می باشد؟ و شیخ در آن چه هنری به خرج داده است؟

1. Les Inflammations

۲. جوش های بدن = Les Eruptions Cutanées



پشت جلد قانون، چاپ لکھنؤ (ہند)

حال برویم بر سر اصل کتاب و شروحنی که بر قانون تحریر یافته تارج و مقام آن بر خوانندگان کتاب روشن تر شود.

خلاصه ترجمه ابتدای قانون چنین است

«برخی از دوستان عزیز از من خواستند، کتابی در علم طب تصنیف نمایم که مشتمل بر قوانین کلی و جزئی بطور اختصار و ایجاز باشد. من این درخواست را اجابت نموده و کتابی تألیف کردم که مشتمل بر امور عمومی و کلی طب یعنی قسمت نظری و عملی باشد و پس از آن در کلیات مربوط به داروهای مفرد و جزییات آنها و بعد درباره بیماری های کلی بدن و یک یک اعضا و سپس در داروهای مرکب آن را تنظیم نمودم...»

خلاصه ترجمه آخر قانون چنین است

«... درباره بیان وزن ها و کیل ها از کناش یوحنا فرزند سرافیون^۱ می باشد ... الی آخر کتاب».

به هر حال عده زیادی از پزشکان و دانشمندان، شروحنی بر قانون و قسمت های مختلف آن نگاشته اند که از شروح و حواشی بر سایر کتب و آثار طبی تمدن اسلامی زیادتر است.

این مطلب بسیار روشن است، چرا که طبق گفته جوزجانی شاگرد و مصاحب ابن سینا قانون توسط شیخ در دوران زندگی اش تدریس می گردیده و همان طور که قبلاً در شرح حال شیخ آمد، کتاب معتبر درسی طبی دوران شیخ بوده که در مکاتب شرق و غرب بسیار رایج و مورد استفاده بوده است. بنابراین بدیهی است همه طالبان علم طب و عشاق به این علم برای فراگرفتن آن اشتیاق تامی داشتند.

۱. یوحنا، فرزند سرافیون (سرابیون) را کتابی است به نام کناش سرابیون یعنی مجموعه داروهای مفرد و مرکب که در اصطلاح امروزی به زبان فرانسوی فورمولر «Formulaire» گویند و از کتب معتبر طب قدیم می باشد و ابن سینا از آن استفاده کرده است.



پشت جلد قانون ابن سینا

علاوه بر شروحی که اختصاصاً بر قانون نوشته شده و به صورت کتاب درآمده، عده‌ای از مدرسین قانون ضمن تدریس حواشی بر قانون تدریسی خود نگاشته‌اند، که در بسیاری از نسخ چاپی و خطی قانون دیده می‌شود.

شروح قانون و قسمت‌های مختلفه آن

اکنون شروح عمده و معتبری که بر قانون نوشته شده است به ترتیب تاریخ و به اختصار از نظر خوانندگان می‌گذرانم:

چنین به نظر می‌رسد اول دفعه ابو عبید عبدالواحد جوزجانی شاگرد و مصاحب شیخ تفسیری بر مشکلات قانون نگاشته است (طبق گفته صاحب تئمة صوان الحکمه).

۲- شرح علی بن رضوان (متوفی به سال ۴۶۰ ه. ق. = ۸-۱۰۶۷ م.).

۳- شرح فخرالدین رازی (قرن ششم هجری = قرن یازدهم و دوازدهم م.).

۴- شرح علاءالدین ابوالحسن علی بن القاضی نفیس الدین ابی الحزم القرشی معروف به (ابن النفیس) متوفی به سال ۶۸۷ ه. = (۸۰-۱۲۷۹ م.) به نام «الموجز القانون = مختصر قانون».

۵- شرح ابی الفضائل محمد بن نامور الخونجی «الخنجی» (متوفی به سال ۶۴۶ ه. = ۵۱-۱۲۵۰ م.).

۶- شرح ابراهیم علی بن محمد السلمی القطب المصری (قرن هفتم هجری = قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی).

۷- شرح یعقوب بن اسحاق السامری (قرن هفتم هجری = قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی).

۸- شرح محمود بن مسعود بن المصلح الشیرازی معروف به قطب الدین شیرازی (متوفی به سال ۷۱۰ ه. = ۱۱-۱۳۱۰ م.) به نام التحنة السعدیه. این شرح در میان اطباء قدیم از معروفترین و بهترین شروح قانون است که عموم طالبان علم طب از آن استفاده می‌کردند.



- ۹ - شرح کلیات قانون توسط سدیدالدین الکاظمی (متوفی به سال ۷۴۵ هـ. = ۱۳۴۴ م.).
- ۱۰ - شرح محمد بن عبدالله الاقسرائی (قرن هشتم هجری = قرن سیزدهم میلادی) که صاحب تألیفات چندی در طب می باشد.
- ۱۱ - شرح محمد بن محمود الاملی (متوفی به سال ۷۵۳ هـ. = ۱۳۵۲ م.).
- ۱۲ - شرح علی بن عبدالله مشهور به «زین العرب المصری» (متوفی به سال ۷۷۰ هـ. = ۱۳۶۸ م.).
- ۱۳ - حاشیه بر قانون توسط ضیاء الدین بن بهاء الدین الشجاعی.
- ۱۴ - شرح حکیم علی الجیلانی (قرن دهم هجری = قرن پانزدهم شانزدهم میلادی).
- ۱۵ - شرح برحمیات (تبها) قانون توسط اسحاق بن اسماعیل خان دهلوی (قرن دوازدهم هجری = قرن هفدهم و هیجدهم میلادی) به نام غایته الفهوم فی تدبیر الحموم.
- ۱۶ - شرح کلیات قانون از مسیح الملک (حکیم شفائی خان بن حکیم عبدالشافی خان).
- ۱۷ - ترجمه و شرح کلیات قانون توسط حکیم خواجه رضوان احمد به اردو (چاپ لاهور) بیست و پنجم رمضان المبارک ۱۳۶۳ هـ. - اوت ۱۹۳۹ م.
- ۱۸ - شرح نجم الدین ابوالعباس احمد بن ابی الفضل الطیب معروف به «ابن العالمه» (متوفی به سال ۶۵۲ هـ.).
- ۱۹ - شرح عبدالعزیز بن عبدالله الجیلی.
- ۲۰ - شرح امین الدوله الحکیم ابوالفرج بن یعقوب بن الطیب الکرکی المسیحی معروف به «ابن القف» (متوفی به سال ۶۸۵ هـ. = ۱۲۸۶ م.).

تلخیص بر قانون

عده ای از اطباء و دانشمندان قانون را مختصر و تلخیص کرده اند، بدین ترتیب:

- ۱ - محمود بن عمر الجعفی (= جمغینی متوفی به سال ۷۴۵ هـ. = ۱۳۴۴ م.) تحت عنوان قانونچه (القانونجی فی الطب).
 - ۲ - علی بن النفیس القرشی (چنانکه آمد) معروف به «ابن النفیس» به نام الموجز القانون که به سال ۱۸۲۸ م. (= ۱۲۴۴ هـ.) در کلکته به چاپ رسیده است، که بهترین ملخص قانون می باشد.
 - ۳ - محمد بن یوسف الایلاقی (متوفی به سال ۴۶۰ هـ. = ۸-۱۰۶۷ م.) به نام الفصول الایلاقیه.
 - ۴ - هبته الله بن جمیع الاسرائیلی (متوفی به سال ۵۹۴ هـ. = ۸-۱۱۹۷ م.) تحت عنوان التشریح المکنون فی تنفح القانون.
 - ۵ - ابوسعید بن السرور الاسرائیلی السامری العسقلانی به نام خلاصه القانون.
 - ۶ - ابوعلی محمد بن یوسف بن شرف الدین به نام مختصر القانون.
- تا اینجا شروح و ملحقات به قانون و اجزاء آن بود که تا آنجا که برایم مقدور گردید، جمع آوری کرده‌ام. اما برای اطلاعات زیاده‌تر رجوع شود به کتابهای کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه و «آثار و رسالات و مقالات شادروان سعید نفیسی» درباره ابن سینا و مؤلفات ابن سینا تألیف قنوانی، تاریخ ادبیات عرب تألیف کارل برکلمان و «مجموعه جشن نامه ابن سینا» گردآوری دکتر ذبیح الله صفا و فهرست نسخه‌های مصنفات ابن سینا تألیف آقای دکتر یحیی مهدوی و «مؤلفات و مصنفات ابن سینا» در دوره‌های مجله جهان پزشکی تألیف نگارنده مقاله.
- حال ملاحظه فرمایید برای آنکه تحقیق درباره قانون ابن سینا و تجزیه و تحلیل محتوای کتاب علاوه بر آنکه باید اصل کتاب به خوبی مطالعه گردد، شروح و ملحقات و مختصرهای آن نیز باید مورد دقت قرار گیرد تا به خوبی حق مطلب درباره ابن سینا ادا شده باشد، باید از ابتدا تا انتها همه آنها را خواند و درباره هر یک قضاوت صحیح کرد تا معلوم گردد که ابن سینا کیست؟ و قانون چیست؟

[illegible]

نسخه‌های خطی قانون

نسخه‌های متعدد قانون و یا اجزاء و کتابهای پنجگانه آن در اغلب کتابخانه‌های جهان و ایران و کتابخانه‌های شخصی موجود است. این مطلب بسیار طبیعی است، زیرا کتابی که قریب شش قرن در اروپا و بیش از ده قرن در مشرق زمین کتاب درسی طلاب علم طب بوده، قطعی است که عشاق فراوان داشته و هر طالب چه شاگرد و چه معلم مایل بوده که یک نسخه از آن را داشته باشد. بدین جهت برخلاف کتاب حاوی رازی (و بسیاری از مؤلفات طبی وی) و ملکی اهوازی از قانون نسخه‌های فراوان در کتابخانه‌ها دیده می‌شود.

ایضاً نسخه‌های خطی مشروح و حواشی قانون در اغلب کتابخانه‌های عالم و ایران و کتابخانه‌های شخصی نیز موجود است.

علاوه بر آنکه نسخ خطی قانون در کتابخانه‌هاست، عده‌ای از اطباء و دانشمندان شخصاً مشروح و حواشی بر قانون و قسمت‌های مختلفه آن نگاشته‌اند و این مشروح و حواشی از دوران شیخ شروع گردیده و تا قرون اخیر و معاصر امتداد داشته، چرا که قانون در زمان شیخ توسط خود او تدریس می‌گردیده است. از آن گذشته مدرسین قانون هر یک به سهم خود ضمن تدریس به ذوق و سلیقه خود نکات و یادداشت‌هایی بر این کتاب نگاشته‌اند.

اکنون در بعضی از نسخ خطی و ایضاً قانون‌های چاپی در حاشیه آنها یادداشت‌هایی دیده می‌شود، که دلیل از آن است که کتاب تدریس گردیده و مدرسین در حاشیه آن مطالبی نوشته‌اند.

چنانکه آمد نسخه‌های خطی فراوان از قانون در کتابخانه‌های جهان و شخصی موجود است. در کتابخانه ملی ملک (حاج حسین آقا ملک) نیز چند نسخه خطی از قانون موجود است، که قدیم‌ترین آن به شماره ۴۵۰۰ ثبت و تاریخ کتابت آن به سال ۵۹۱ ق. (= ۱۱۹۴ م.) یعنی یکصد و شصت و چهار سال پس از مرگ ابن سینا. نسخه دیگری از قانون به شماره

[illegible]

از این کتاب در کتابخانه

۴۵۶۲ وجود دارد که تاریخ کتابت آن ۶۸۰ هـ. (= ۱۲۸۱-۲ م.) است. کاتب آن شمس الدین محمد مرقندیانی است. این نسخه در چهارصد و چهل و سه برگ سی و پنج سطری به خط نسخ می باشد که برگ اول آن نو نویس است. در آخر صفحه مهر صدرالاطباء (غلامعلی شاملو) و یادداشت وی با خط نسخ می باشد. در صفحه اول کتاب در گوشه پایین رقم رفته است: «من مستملکات الاحقر غلامعلی سنه ۱۳۰۲، مهر صدرالاطباء.» ذیل این نوشته مرحوم حاج حسین آقا ملک یادداشت کرده است: «گمان می رود بلکه ظن به یقین است که این کتاب اولین کتابی است که بانسخه اصل که به قلم بوعلی سینا نوشته شده، باقی و در دسترس است نه دیده و نه شنیده - حرره الحسین ملک التجار به تاریخ ۱۳۱۸/۲/۹ شمسی.»

آقای دکتر محمد شهزاد شاگرد مرحوم صدرالاطباء به بنده گفتند: که این نسخه قانون چاپ سنگی تهران که توسط مرحوم صدرالاطباء به چاپ رسیده و تصحیحات لازمه را در نسخه چاپی نموده و شیخ بهائی نسخه اصل را سجل کرده است، اندکی پس از مرگ شیخ نوشته شده است: (والله اعلم بالصواب). به طور خلاصه در کتابخانه ملی ملک مجموعاً دوازده نسخه خطی قانون که دو نسخه آنها کامل (یعنی هر پنج کتاب را داراست) و ده نسخه دیگر قسمت هایی از قانون باشد.

بنده نگارنده نیز یک جلد قانون خطی نسبتاً قدیمی در کتابخانه شخصی خویش دارم که البته به پای نسخه خطی کتابخانه ملک نمی رسد.

ترجمه های قانون

ترجمه قانون اول دفعه به لاتین توسط ژرار دوس کرمونسیس^۱ (ژرار دوکرمن) به عمل آمده است. این ترجمه چنانکه قبلاً هم اشاره شد، اساس چاپ های بعدی قانون می باشد.

1. Gerardus Gremonensis

والثانیه فالظهر الخلی ولا یجذب ماده الخوج للیبه ولا یجذب
 منہم البطن وقد یورثهم القولج ویعزهم وین منہم الفم والعین
 و مرکز کان ۲ بدنه احتلاط ریدہ مزار بہ حرل منہم بعد الجماع
 قشعزیزہ و مرکز کان ۲ بدنه احتلاط عقیقہ فاحتملہ بعد
 الجماع راخیه منلیہ و مرکز کان صعیف الہضہ حدث بہ
 بعد الجماع فراق و من الناس وہو منلی مزاج ریدی فان
 هجر الجماع کرب و یقل بدنه و یاسہ و یجرب و کثر احتلامہ
 وان ہو غطاءہ صعبت معدتہ و یست و اولی الناس احتساب
 الجماع من یصیہ بعدہ ریحہ و یرزا و صویقش حرق و یخفان
 و عو و رین و ذهاب شہوہ الطعام و من صدرہ علیہ او
 صعیفہ او ہو صعیف المعده فان تدا الجماع او فوشی من
 معدتہ صعیفہ و یجتنبہ من النساء اللاتی یسقطن
 و الجماع اشکال دد یسترا نقتلوا المراء الرجل و لا شکل
 ردی ۲ الجماع خف منہ الارزہ و الاسفاح و فروح
 الاجلیل و الثانیہ لعم انراق المی و یوینک ان سیل
 فی الاجلیل و ریحہ المزہ : واعلم ان حسن المی و البافہ
 بہ ضار جدا و دما دی الی یصل احدی السہین و یجب
 ان لا یجامع و الحاجہ الفلیہ او الولیہ منکرہ و لامع راضہ
 او حرکہ و عقیقہ اسفاح نفسای قوی و اما ان الغلمان
 قلع عین الجمہور و یحررہم فی السریعہ و ہو ریحہ اطر
 و ریحہ

ترجمه عبری قانون توسط یوسف لورکی^۱ به عمل آمده و سال ۱۴۹۱ م. (۸۹۷=ق.) در ناپل (از شهرهای ایتالیا) به چاپ رسیده است.

ترجمه فارسی کلیات قانون توسط ملا فتح الله بن فخرالدین شیرازی به سال ۱۳۰۶ ه. (=۹۰-۱۸۸۹ م.) در لکنهو به چاپ رسیده است.

قسمت های مختلف قانون به زبان های مختلف ترجمه و تشریح گردیده است که اگر بخواهم به ذکر تمام آنها بپردازم، مطلب به درازا کشد.

ترجمه تمام پنج کتاب قانون به زبان روسی به سال ۱۹۶۰ م. (=۸۱-۱۳۸۰ ه.) در شهر تاشکند و ترجمه انگلیسی کلیات قانون توسط دکتر مظهر شاه در چهارصد و نود و نه صفحه به قطع وزیری به سال ۱۹۶۶ م. (=۶-۱۳۸۵ ه.) در کراچی (پاکستان) به چاپ رسیده. این ترجمه از روی ترجمه اردو می باشد و به قرار اطلاع ترجمه کتاب دوم قانون نیز توسط آقای دکتر مظهر شاه در دست اقدام است.

اکنون که سال ۱۹۷۳ م. (=۱۳۹۳ ه.) است در دهلی نو قانون به زبان انگلیسی از روی متن عربی چاپ تهران توسط انجمن تاریخ طب و تجسسات طبّی تحت نظر حکیم عبدالحمید از دانشمندان بنام طب قدیم با هیأتی به ترجمه آن مشغول می باشند.

چاپ های قانون

قانون مکرر به چاپ رسیده است. در این قسمت تا آنجا که ممکن گردیده فهرست وار به نظر خوانندگان گرامی می رساند:

اولین بار در شهر رم (ایتالیا) قانون با کتاب نجات ابن سینا در دو مجلد به سال ۱۵۹۳ م. (=۳-۱۰۰۲ ه.) به چاپ رسیده که در دو قسمت است:

قسمت اول مشتمل بر کتاب اول تا سوم و قسمت دوم مشتمل به کتابهای چهارم و پنجم است.

1. Joseph Lorki

اسفلت الا وجامع منها الى الوراء كمن يعيده والى عسره اسهز
فاسقن فيها وتعرف معالجته جميع ذلك مما قد مر ذكره وليس
في كثير من القول فيها فائدة

سبلان الرحم

انه قد تعرض للسبلان سبل من ارادها من طوبات عقه وسبل
منها ايضا المنى اما الاول فلكونه الفضول وصفه الهم في
عروق الطمث اذا انقصر الرحم فلما يبرو وعروق حوضه من لون
الطمث المخفف ومن لونه في نفسه واما الثاني فلهذا اسباب
سبلان مني الرحم وان كان بلا شهوة والسبب فيه ضعف الرحم
والاوعيه واسترخاؤها وان كان شهوة ما وليس
وإذا عده مسببه رقة المنى وجذبه وربما كان النسب فيه
حكة الرحم فيؤدي دغدغته الى الازال وصاحبه السبلان
يعسر نفسها وتسقط سهوتا للطعام ولا يتحملون نواصبها
ورمونه في العبر لا وجع في الاكبر وربما كان مع وجع

علاج السبلان

اما سبلان المنى فهو في عالم مثل ما يعالج ذلك في الرجال
واما السبلان في الاخرى فبحار سدا فيها سقي البدن بالفضة
والاسهال وان اجتمع اليها لم يحسن الرحم او لا بالهشوات
المحفقة مثل طين الارش وطين الهند استعمل
تدلك الساقان بادهان ملطه مع ادويه جاره مثل دهن

پس از آن چاپ‌های دیگر قانون به ترتیب در سال‌های ۱۲۹۰ هـ. (= ۱۸۷۳-۴ م.) در قاهره و سال ۱۲۹۴ هـ. (= ۱۸۷۷ م.) در بولاق (مصر) و ۱۲۹۶ هـ. در تهران (= ۱۸۸۱-۲ م.) و ۱۳۰۷ هـ. (= ۱۸۹۰-۱ م.) و ۱۳۲۴ هـ. (= ۱۹۰۶-۷ م.) در لکنهو و در سال ۱۹۰۵ م. (= ۱۳۲۳ هـ.) با شرح فارسی آن در لاهور و کتاب چهارم با شرح فارسی در سال‌های ۱۲۷۴ هـ. (= ۱۸۵۷-۸ م.) و ۱۲۹۶ هـ. (= ۱۸۷۸-۷۹ م.) و ۱۲۹۸ هـ. (= ۱۸۸۰-۸۱ م.) در لکنهو به چاپ رسیده است.

اما قانون چاپ تهران که به سال ۱۲۹۶ هـ. (= ۱۸۸۱-۲ م.) در تهران به عمل آمده، با قطع رحلی بزرگ و چاپ سنگی و به خط نسخ به همت مرحوم سید رضی‌خان طباطبایی سمنانی حکیم‌باشی کل نظام و با مقابله و تصحیح مرحوم غلامعلی شاملو صدراطباء خراسانی و به خط میرزا محمدعلی طبیب نظام و محمدحسین گلپایگانی در هفتصد و هشتاد و سه صفحه می‌باشد که به نظر می‌رسد یکی از چاپ‌های خوب (تقریباً بی غلط) قانون است.

آقای دکتر محمد شهرداد به نگارنده گفتند: «ایشان (دکتر محمد شهرداد) قانون چاپی تهران را دارند که توسط مرحوم صدراطباء مکرر تدریس گردیده و در حواشی کتاب به خط آن مرحوم (صدراطباء) یادداشت‌هایی شده است. بنابراین به نظر آقای دکتر شهرداد که از شاگردان ممتاز مرحوم صدراطباء می‌باشند و قانون را نزد آن مرحوم آموخته‌اند، قانون نسبتاً کم غلط است.»

بنابراین قانون چاپ تهران که توسط سه طبیب که طب ابن سینائی را به خوبی می‌دانستند، انجام یافته و به ظن قوی نزدیک به یقین چاپ ممتازی است.

اکنون که سال ۱۹۷۳ م. (۱۳۹۳ هـ.) است در دهلی‌نو (چنانکه آمد) انجمن تاریخ طب و تحقیقات طبّی تحت نظر حکیم عبدالحمید از دانشمندان بنام طب قدیم هیأتی مشغول تهیه و ترجمه قانون از متن عربی

Tractatus.

ij. aur. ligni aloes sedo arse eos omni been albit
 et. an. 3. ij. spody candanoni minoris. an. 3. iij.
 rof. ru. mundaturum a capul. et in emb: a et
 caranum. 3. vi. croci aur. 3. camphore vehementer
 contere cum. x. sui de muscho et sero sui de ani
 da aur. 3. 5. buglosie aur. v. et cinnibus suprad
 etis fiant trocisci cum sapia macianorum et cido
 niorum et malorum granatorum. his inquam
 sapia equaliter acceptis fuit quatuor et confecto
 ni sufficiente. ¶ Ad illud ena yulep et succo
 buglosie cum tamisidem succo candide et quadru
 plo sui de succo macianorum et duplo de aqua
 rof. et sero totius de albusimo zucaro que in
 quazim suauiter decoquantur usque ad spissitudi
 nem. et firuerunt iulep ex folijs melisse corno in
 aqua ro. donec recipit sursum ipsorum: aut
 pomur succus citri in. xxij. sui de aqua rof.
 hoc. n. proficit citius patientibus cordis debili
 tatem possunt et addatur buglosia. ii. v. q. si
 fuerit sicra cum ea coquantur in aqua rof. Si ve
 ro recentior commiscetur illi succus illius: q. si
 complexio vehementior caliditatis centum de
 minuat succus melisse et augetur succus bug
 losie quidem tribus exilibus virisq. equalib.
 ¶ De medicinis solutis egritudinum cor
 dia.

Cap. v.

Macuano autem comment in melan
 colicis ut post digestionem et ipsarum
 lutionem. Si vero in toto corpore
 abundauerit humor nocuus totum
 corpus incipimus euacuare. Ad aut quo eu
 acuat conueniens est ut distillaetur. vi. 3. ipe
 rologo. an. x. 3. decoctionis epibum facit lectu
 hanc formam. 3. epibum. 3. i. euarum passula
 rum. 3. ii. coquantur in 4 lib. aque tantus donec
 post colaturam possit extrahi inde solammodo
 pon. xxx. 3. q. si cum hoc non euacuetur fiat de
 coctio epibum nota aut cum. x. 3. recentior epi
 bum cretense ut in supra dicta oxyaccara distil
 latio misceatur distillata inueniatur et digeratur
 cum iulep qd post predictam oxyaccaram sa
 peritur scriptum. Ex pillulis autem formibus
 ad hoc congruentibus sum binismodi. 3. bre
 repigre epibum. an. 3. ij. poupedij sicados ara
 bica agarici. an. 3. 5. pulpe colloqu. quartis par
 tel. 3. scamide bidely talio. an. grana. v. ¶ Alie
 vero nobiliores predictae sunt he 3. pigre epi
 bum sicados arabi. an. 3. 5. lapidum lazuli lapi
 dis armenii actinosum agarici pulpe collo. 12
 lib. an. quatuor patienti. 3. 5. ligni albi. malicio
 melle. an. 3. 5. albeboi gra. ij. 3. scamonee gra.
 iij. Si vero autem qui decoctionibus elleboi
 doli et al. et pullulis autem gra. ij. 3. et cum in
 tribus necesse arduet. medietate confortet. Si
 vero frigida melancolicus angustatur hanc ena
 ctans cum humore di pillulis. 3. epibum tur
 bic. 3. 5. albi pulpe collo. agarici lapidis ar.
 joi. an. 3. aqua tantum scamonee talia naptici dux

des arabici. an. 3. v. elleboi gra. ij. 3. fiant pillula
 cum succo portorici. In pillulis autem que in
 fra predictas sunt in virtute non operentur
 tam completionem aut medicatio: sed suffici
 vartire dosim fmi exultimationem anxia tales
 medicare usque ad duas tertias. cum autem eu
 cuano corpore non inueniatur: sed partium so
 lummodo et cordis aut capitis tunc conueniens
 riuo est ut pillulis quatuor decimus. Si ergo fue
 rit complexio melancolica pura et propria. 3.
 epibum mirabolano: an. indorij. an. parte. 4.
 bre repigre patienti. 3. 5. sicados arabici miri
 dani partem. i. duas tertias. elleboi nigri. pul.
 sciam mastica ligni aloes crudi et polipodij la
 pidis armenii lori pulpe collo. an. partem. i. 3.
 Decemita conficiantur cum succo macti mori
 et fiant inde pillule ad quatuordecim circiter et que
 duo sumantur a 3. 5. usque ad auram de nocte et vi
 no: de die vero aut gargazet cy. accat. ma
 torio decoctionis. Eius vero completio melan
 colica et colerica fuerit. 3. turbit agari. epi
 bum libuli sicados arabici ana partem. i. 3.
 aloes partem. i. 3. ligni aloes partem. 5. fiant pil
 lule sicut prius. Qui autem completio melan
 colica et colerica fuerit. 3. turbit epibum sine
 sumere. an. patienti mirabola. an. partem. i.
 non et tertiam eius: rosarum partem. i. duas ter
 tias: fiant pillule sicut prius. Hec sunt ergo que
 inquantum petimus sub compendio per
 psuam formibus medicinarum cordis
 fient hinc operi imponentes eius laude et qua
 virtutem largiri dignatus est opusculum re
 minandi.

¶ Expleto est libellus de viribus cordis: quē
 princeps Alucenna reliquit.

به انگلیسی می باشد که بعداً چاپ شود و احتمال دارد قسمت هایی از کتاب اول نیز چاپ شده باشد.

۴۵ - قصیده عینیه (= القصیده العینیه) یا قصیده عینیه روحیه - که شرح آن ضمن اشعار تازی شیخ گذشت.

در اینجا فقط متذکر می گردم که این قصیده در جهان قریب به ده مرتبه چاپ شده و بیش از بیست شرح بر آن نگاشته شده است.

۴۶ - قوانین و معالجات طبیه - تحت این عنوان در بعضی از فهرست ها ضمن آثار طبی شیخ آمده و به نظر مشکوک می آید.

۴۷ - القوی الطبیعی (مقاله فی ...) - این مقاله به زبان عربی است که شیخ آن را برای ابوسعید یمامی نوشته، چنانکه در رساله سرگذشت آمده است.

۴۸ - القولنج (کتاب ...) - این کتاب به زبان عربی است و چنانکه از اسم کتاب مستفاد می گردد، درباره قولنج است. نسخ خطی چند از آن در کتابخانه های جهان و ایران وجود دارد و از آثار طبی مسلم شیخ است.

کتاب در سه مقاله است، بدین شرح:

الف) فی تشریح الامعاء و منافعها (در تشریح امعاء و وظائف الاعضاء آنها).

ب) فی تعریف ماهیة القولنج و اقسامه و اسبابها و علامات کل قسم منها (در وصف ماهیت قولنج و اقسام و علت ها و علامات هر یک از اقسام آنها).

ج) فی تدبیر اصحاب القولنج و علاجهم و حفظهم (در تدبیر مردمان مبتلی به قولنج و علاج و حفظ آنان از قولنج).

باید دانست کلمه قولنج مأخوذ از کلمه قولون که به زبان فرانسوی colon گویند و اصل آن یونانی است.

در قدیم کلمه قولنج به دردهای مربوط به معده و کبد و روده ها و اندرونه و کلیه ها و امثال آنها اطلاق می گردیده، به مانند قولنج معدی و قولنج کبدی و قولنج امعائی و قولنج کلیوی و امثال آنها. حتی بعضی دردهای ناحیه کتف و عضلات آن و عضلات پشت سینه و گردن را نیز به

قولنج کتفی و عضلانی و سینه‌ای و گردن می‌گفتند، که هنوز هم اصطلاح «رگ قولنج» در بعضی دردهای گردن و کتف در میان مردم بسیار رواج دارد.

۴۹ - القوی الاربعه (در نیروهای چهارگانه) - این رساله به زبان عربی می‌باشد که ضمن آثار شیخ در بعضی فهرست‌ها ثبت گردیده است.

۵۰ - القوی الانسانیه و ادراکاتها (در نیروهای انسانی و ادراک آنها) - این رساله نیز به عربی است و آن را منسوب به شیخ دانسته‌اند؟ که در سبع رسائل (هفت رساله) به چاپ رسیده است.

۵۱ - قوی الجسمانیه (رساله فی ...) (در نیروهای جسمانی) - این رساله هم به زبان عربی است و در فهرست کتابهای اهدایی استاد سید محمد مشکوة به دانشگاه تهران آمده و انتساب آن به شیخ مشکوک می‌باشد.

۵۲ - ماهیته الحزن و الکدر (در ماهیت اندوه و تکدر) - احتمال زیاد دارد که این کتاب (یا رساله) که در فهرست‌ها آمده است، همان رساله الحزن و اسبابه باشد.

۵۳ - ما یدفع ضرر الاغذیه (رساله فی ...) (آنچه که ضرر غذاها را دفع کند) - این کتاب یا رساله نیز در فهرست آثار شیخ آمده و احتمال قوی دارد که همان کتاب «دفع امضار الکلیه عن الابدان الانسانیه بتدارک انواع خطاء التذییر» باشد.

۵۴ - مسایل حنین (تعالیق مسائل حنین، تعالیق علی مسائل حنین)، (شرح مسائل حنین بن اسحق)، این کتاب تحت عناوین بالا در فهرست‌ها آمده و به زبان عربی است و شرح تعلیقه و جواب شیخ بر بعضی مسائل طبیب حنین بن اسحق عبادی است که نسخ چندی از آن در کتابخانه‌های دنیا موجود است.

۵۵ - مسائل عده طویه - این رساله از آثار مشکوک شیخ می‌باشد.

۵۶ - المسائل المعدوده فی الطب (مسائلی چند در طب) - این رساله به زبان تازی و در بعضی کتابخانه‌ها موجود است و احتمال دارد با رساله مسائل عده طویه یکی باشد و از آثار مشکوک شیخ است.

چنانکه خوانندگان ملاحظه می‌فرمایند تعدادی از مؤلفات شیخ (اعم از منصوص و یا منسوب یا مشکوک) تکراری است و این امر به علت آنکه نسخ و کتاب به سلیقه خود اثری از آثار شیخ را استنساخ نموده و یا آنکه به امر فردی آن را نوشته و یا آن است که در فهرست‌ها خواسته‌اند تعداد آثار شیخ را زیاد کنند و یا آنکه قسمتی از آثار ابن سینا را به صورت کتاب و رساله آورده‌اند و یا آنکه اصولاً چنین آثاری از شیخ نیست و بعضی از مؤلفان آنها را تألیف نموده و به نام شیخ قالب زده‌اند، دیده می‌شود.

۵۷ - منافع الاعضاء - این رساله (یا کتاب) به عربی و چنانکه از عنوان آن مستفاد می‌گردد، در فیزیولوژی یا وظایف الاعضاء است و در بعضی کتابخانه‌ها نسخه‌هایی از آن موجود است. صحت انتساب آن به شیخ مسلم نیست. احتمال دارد قسمتی از یکی از آثار شیخ باشد. یا آنکه همان‌طور که آمد، اصولاً رساله از دیگری باشد و به نام شیخ در فهرست‌ها گنجانده شده است.

۵۸ - مقادیر الشرابات فی الادویه المفردة (و مضارها) (مقدار خوراک داروهای مفرد و مضار آنها) - این کتاب به زبان عربی و در باب مقدار و میزان خوراک ادویه مفرد است. نسخه‌ای از آن در کتابخانه برلین موجود و از آثار مسلم شیخ است.

۵۹ - الموت والحياة (مرگ و زندگی) - نام این رساله در بعضی از فهرست‌ها آمده و به نظر می‌رسد منسوب به شیخ باشد.

۶۰ - النبض (مقاله فی ...، علم النبض، رگ‌شناسی، نبضیه، دانش رگ) - این رساله به پارسی است و چنانکه از اسم آن مستفاد می‌گردد، درباره نبض و شناسایی رگ‌هاست. رساله‌ای است مختصر که از نظر ارج و مقام طبی بسیار ارزنده و از آثار مسلم ابن سیناست. نسخ خطی متعدد از آن در کتابخانه‌های دنیا و ایران موجود است. و چاپ تازه آن به سال ۱۳۳۰ به یادگار جشن هزاره ابوعلی سینا ضمن انتشارات انجمن آثار ملی به شماره یازده با مقدمه و حواشی و تصحیح استاد سید محمد مشکوة در تهران به

چاپ رسیده است.

ابتدای کتاب چنین است:

«سپاس مر آفریدگار را و ستایش مر او را و درود بر پیغامبر گزیده و اهل بیت و یاران او. فرمان (خداوند ملک عادل سید منصور مظفر) عضدالدین علاءالدوله و قاهرالامه - و تاجالمله ابوجعفر حسام امیر المؤمنین کرم الله مثواه - به من آمد که اندر باب دانش رگ کتابی کن جامع، که همه اصلها اندر وی بود به تفصیل،

«پس فرمان را پیش گرفتم به اندازه طاقت - و دانش خویش. و این کتاب را به زبان پارسی چنانکه فرمان بود و بر توفیق ایزد معونت کردم و از وی یاری خواستم». امیدوارم که به دولت چنین (خداوند) توفیق یاری یابم.»

آخر کتاب چنین است:

«... و خشم - نبض را عظیم کند - و بلند و سریع و متواتر گرداند و غم نبض را صغیر و ضعیف و متفاوت و بطی گرداند. و هر چه به مفاجا رسد نبض را سریع و لرزان کند.

«اکنون این اصلها کلی است اندر علم نبض که حکیمان گفته اند: «و اما نبض (بیماران) و بیماریها شاید گفتن به تفصیل. انشاءالله تعالی»

این کتاب مشتمل بر نه فصل است:

فصل اول: اندر (همه) اصلهایی که باید دانست و ...،

فصل دوم: در بیان تحلیل بدن و سبب حیات برخی حیوانات در حالی که مدتی تغذیه کنند و ...،

فصل سوم: در بیان اینکه دل به منزله شریان همه تن است و شریان هر عضو به منزله دل آن عضو است و ...،

فصل چهارم: در بیان اینکه همواره بین حرکت انقباض و انبساط سکونی فاصله است...،

فصل پنجم: گفتار در اندازه حرکت و تعریف نبض و اقسامی که از آن پدید آید و ...،

فصل ششم: بحث در استوار و اختلاف و بحث در باب نظام و عدم نظام و جنبش و وزن و زمان حرکت ...،

فصل هفتم: گفتار در نبض مستوی و مختلف ...،

فصل هشتم: اقسام نبض مرکب که نام‌های مخصوص دارد ...،

فصل نهم: در سبب‌های نبض.

در این رساله تعداد زیادی اصطلاحات پزشکی دیده می‌شود که شیخ معادل‌های پارسی آن را آورده.

رساله نبض از آثار مسلم شیخ است که وی در این رساله شاهکار بزرگی از خود به یادگار گذارده و اکنون بسیاری از مطالب آن با موازین کنونی پزشکی مطابقت دارد.

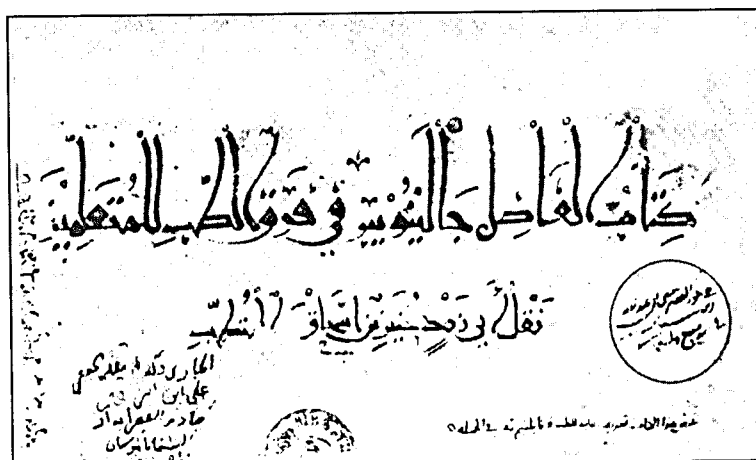
۶۱ - الهندبا (رساله فی ...) (رساله در باب کاسنی و خواص آن) - این رساله به زبان عربی در باب کاسنی و موارد استعمال این گیاه و از آثار مسلم شیخ می‌باشد.

ابن سینا در این کتاب از ابتدا تا انتها خواص آب کاسنی و موارد و زمان استعمال و سایر مختصات مربوط بدان را متذکر گردیده است.

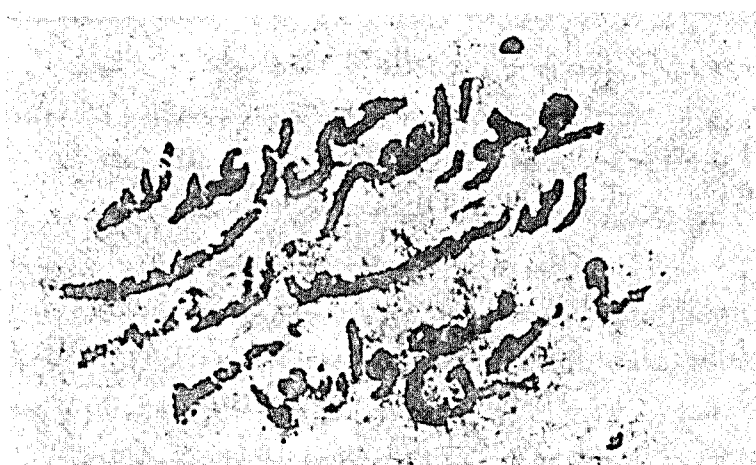
نسخ خطی متعدد از آن در کتابخانه‌های جهان و ایران موجود است. همکار دانشمند آقای دکتر سهیل انور دانشمند تاریخ طب در استانبول آن را به چاپ رسانده است.

تا اینجا شصت و یک کتاب و رساله و مقاله طبی از آثار شیخ‌الرئیس ابن سینا (چه آنها که مسلم و چه منسوب و چه مشکوک) به عربی و پارسی بود که در این مقاله و مقالات قبلی نوشته شد.

اما باید دانست که تعداد زیادی آثار و رسالات طبی دیگر که در فهرست‌ها و تراجم احوال به شیخ نسبت داده‌اند، عموماً یا قسمتی از آثار وی است، یا آنکه چنانکه آمد افرادی رسالات خود را به نام شیخ انتشار



عبارت بالا چنین است: «کتاب الفاضل جالینوس فی فرق الطب المتعلمین نقل لابی زید حنین بن اسحق المتطبیب» که ترجمه آن چنین است: «کتاب فاضل جالینوس در فرق طب برای متعلمین که توسط ابوزید حنین بن اسحق طبیب نقل گردیده است. در گوشه راست که یادایره نشان داده شده عبارت زیر به چشم می خورد: فی حوز الفقیر حسین بن عبدالله ابن سینا المتطبیب فی سنة سبع و اربع مائه (۴۰۷ هجری)



این خط که کمی بزرگتر تهیه شده عبارت «فی حوز الفقیر حسین بن عبدالله ابن سینا المتطبیب» فی سنة سبع و اربع مائه.

داده‌اند، که با مطالعه آنها و دقت در مطالب از سیاق عبارت می‌توان پی برد که آیا از شیخ است یا آنکه از مؤلف دیگری است؟ اما آنچه که مسلم است، کتابها و رسالاتی که در رساله سرگذشت تألیف ابو عبید جوزجانی آمده، قطعاً و مسلماً از شیخ می‌باشد که قبلاً بدان‌ها اشاره شده است.

به هر حال تا آنجا که برای این بنده ناچیز مقدور و میسر بود، فهرست کتب و رسالات و مقالات شیخ را فهرست وار جمع‌آوری کرده‌ام. احتمال دارد در کتابخانه‌های شخصی افراد در ایران و دنیا باز رسالاتی موجود باشد که بر آنها اطلاع حاصل نیست.

خط ابن سینا

شیخ بطور قطع یکی از پرکارترین دانشمندان تمدن جهانی است که با قلم و کاغذ سروکار داشته و بسیار تحریر کرده است. در رساله سرگذشت نقل از ابو عبید عبدالواحد جوزجانی آمد که شیخ در بیست و یک سالگی کتاب الحاصل و المحصول را نوشته است. ابو عبید از قول شیخ در رساله سرگذشت آورده است که در همسایگی من (شیخ) مردی به نام ابوبکر برقی از اهل خوارزم که مردی پاک‌سرشت و فقیه و شائق فقه و تفسیر بود، از من (شیخ) شرح کتابهای حکمت را خواست تا برایش تهیه کنم. من (شیخ) کتاب الحاصل و المحصول را تقریباً در بیست جلد برایش نوشتم.

ایضاً برای او (ابوبکر برقی) کتاب البروالاثم را در اخلاق تألیف کردم. ایضاً پس از مرگ شمس‌الدوله دیلمی لشکریان با پسرش بیعت کردند و وزارت شیخ را خواستند. شیخ از قبول وزارت ابا و با علاءالدوله مکاتبه را شروع کرد و مایل شد که به خدمت علاءالدوله به اصفهان رود. بدین جهت در خانه ابو غالب مخفی گردید. در این هنگام ابو عبید از شیخ خواستار اتمام کتاب شفا شد. شیخ کاغذ و دوات خواست و طی دو روز

رئوس مسائل را نوشت در حالی که کتابی نزدش نبود و بدون آنکه به اصل و مأخذی مراجعه کند، از حفظ مطالب را می‌نوشت. پس از این یادداشت‌ها (اجزاء) را نزد خود گذارد، هر روز پنجاه برگ می‌نوشت، تا آنکه جمیع طبیعیات و الهیات به جز دو کتاب حیوان و نبات را تألیف کرد و سپس به نوشتن کتاب منطق پرداخت.

از آن گذشته شیخ در اصفهان در دربار علاءالدوله بسیاری از رسالات دیگر را به پایان رسانید و قاعده باید ابو عبید تقریرات استاد را بنویسد و سپس استاد آنها را تصحیح کند و یا آنکه قسمتی یا قسمت‌هایی از آنها را شخصاً شیخ نوشته باشد.

به هر حال با آثاری که از ابن سینا باقی مانده، قطعی است تعدادی از آنها را خود تحریر کرده، اما اغلب آثارش را به شاگردانش تقریر می‌نموده و آنها می‌نوشته‌اند. بنابراین قاعده باید خط زیادی از شیخ پس از مرگش باقی مانده باشد. اما چون چند بار خانه شیخ تاراج شده و اثاث و کتیش به یغما رفته و از طرفی مسافرت‌های اجباری برای شیخ پیش آمده، متأسفانه خط زیادی از او نمانده است.

تعدادی خط از وی به یادگار مانده که از نظر خوانندگان مجله می‌گذرد: یکی در پشت کتاب جالینوس می‌باشد که نوشته شده است «فی حوز الفقیر حسین بن عبدالله ابن سینا المتطبب فی سنه سبع و اربع مائه (۴۰۷ هجری قمری)» کتاب مزبور از جالینوس و نقل از حنین فرزندان اسحق می‌باشد، دیگر تصویری از نسخه از ابن سینا که مشتمل بر چند رساله ریاضی است که در بالای آن نوشته شده، که خط ابن سیناست. خط دیگری از ابن سیناست که در صفحه آخر یک نسخه کتاب «شفا» دیده شده است.

این مطلب یعنی کمی تعداد خط شیخ نیز از عجایب است که مؤلفی به مانند شیخ با آن همه تقریرات که به شاگردانش کرده و تحریراتی که خود به عمل آورده، چرا باید مثلاً یکی از رسالاتش یا قسمتی از آنها به خط

شیخ نباشد؟ جواب آن در صفحات قبل آمده است که مسافرت‌ها و گرفتاری‌ها و حبس‌ها و تاراج و غارت‌ها و سایر ناملایمات (چنانکه قبلاً آمد) همه دست به دست هم داده که متأسفانه از خط شیخ یک رساله تمام یا اوراقی چند باقی نمانده باشد.

مقام ابن سینا در پزشکی

برای شناسایی و دانستن مقام شیخ در علم طب باید جمیع آثار طبی وی را مورد مطالعه قرار داد تا روشن شود که شیخ در هزار سال قبل چه گفته و نظراتش در علم طب چه بوده است؟

بنده عرض می‌کنم اگر موضوع شناختن و دانستن مقام شیخ را در علم طب را هم کنار بگذاریم، آشنایی با کتب و آثار طبی وی امری است که مستلزم یک عمر مطالعه و مذاقه در این آثار است، آن‌هم نه توسط یک طبیب بلکه چندین طبیب و حکیم لازم است تا بتواند حق مطلب ادا گردد. لذا عرض می‌کنم: اگر فقط به تألیف بزرگ طبی شیخ و محتوای آن توجه دقیق گردد می‌توان درک کرد که نظرات شیخ چه بوده و وی چه نظرات متقن و معتبری در شعب مختلف علم پزشکی داشته است. این امر به نظر بنده نگارنده تا اندازه‌ای امکان‌پذیر می‌باشد به شرط آنکه چند نفر طبیب و فیلسوف که به زبان تازی آشنایی داشته باشند پنج کتاب قانون را مورد مطالعه قرار داده و به اتفاق مطالب قانون را خوب حل‌اجی و آنگاه با موازین کنونی طب مقایسه کنند که حق مطلب تا اندازه‌ای ادا گردد.

ممکن است بعضی از خوانندگان، مخصوصاً همکاران محترم تصور فرمایند بنده راه غلو می‌روم. خیر چنین نیست. این مطلب گفته من نیست بلکه جمیع علمای تاریخ طب بدان مؤمن و معتقدند که قانون شیخ از کتابهایی است که هر قدر بیشتر در آن مطالعه شود به مسائل و نظرات شیخ بیشتر آشنا شده و دیده می‌شود که بسیاری از آن نظرات با طب جدید (اصطلاحی که نابجا آمده است، بلکه باید گفت طب امروزی) خیلی



تصویر خیالی ابن سینا

نزدیک است، با توجه بدانکه ابزار و آلات و لوازم آزمایشگاهی و تشریح مرضی و سایر وسایلی که امروزه در دست پزشکان است در دوران شیخ نبوده و بنده چند نکته از این مقوله را به نظر خوانندگان خواهم رسانید. مطلب دیگری که باز شاید برای خوانندگان و پزشکان محترم ثقیل خواهد بود آنکه:

اگر مقرر شود مقام طبی شیخ فقط در مورد قانون بر صحیفه کاغذ آید اقلاً چندین هزار صفحه خواهد بود و این کار از عهده یک نفر برنخواهد آمد، بلکه باید هیأتی از اطباء فلاسفه و داروسازان و داروشناسان و دانشمندان به علوم تجربی، سال‌ها - یعنی اقلاً ده سال - بدان اشتغال ورزند، تا آنکه حق علمی کتاب قانون ادا گردد، بنابراین نباید از بنده ناچیز توقع آن را داشت که یکه و تنها چنین امر مهمی را بر روی کاغذ بیاورم.

قانون شیخ در سابق، تا آنجا که به خاطر دارم - تا پنجاه سال قبل - توسط عده‌ای از اطباء دیروزی برای شاگردان و طلاب علم طب تدریس می‌شده است. به مانند مرحومان میرزا سیدرضی سمنانی حکیم‌باشی کل نظام و صدرا لاطباء خراسانی (غلامعلی شاملو) و میرزا طاهر تنکابنی طبرسی و میرزا ابوالقاسم اصفهانی (معروف به گوگردی پدر مرحوم دکتر محمدعلی مؤید حکمت) و چند نفر دیگر که بعضی از آنان قانون را قریب پانزده مرتبه تدریس کرده‌اند، اما متأسفانه آن را به صورت کتاب علیحده به پارسی در نیاورده‌اند. حال چرا چنین اتفاق افتاده بر بنده مجهول است؟

اما بنده روزی در خدمت مرحوم استاد میرزا طاهر تنکابنی طبرسی اعلی‌اله مقامه الشریف عرض کردم: «چرا طی تدریس جزوات چندی از مطالبی که بیان می‌فرمایید بر روی کاغذ نمی‌آورید؟» در جواب آن مرحوم فرمودند: «حوصله این کار را ندارم و از طرفی مستمع شائق کم است.»

به هر حال و به هر جهت سرنوشت ترجمه قانون شیخ که تا به حال به پارسی برگردانده نشده معلول عللی است که شمه‌ای از آن عرض شد، با توجه بدان که شاید دانستن زبان تازی هم یکی از علل مربوط به این امر بوده است.

وغيره مكانه نامزد و در حيث تصاب به و بعد از مشاهده ام مثل
هو في الخمر نغبا و حاورا الى العظم ما حسنه طرف المزود من ليس
وملاسه وصلابه و حستونه . ك

اللعلاج

مرمجه الحانه النبط و كثر انا بودي في العصبه المصنوعه
الجزاز و انقطاع الصوت و احتلاط العقل و النبط ايضا لا يميز
الا لما تري و يكثر قطع الخمر المبيعه و لكن الاحتياط ان يستعمل
عليه اذ يوه بحقيقه و سقى الندى و نفوا الخمر و يدارا . ك

ضعف الرحم

سبه سوا المزاج و يهلل فتع و مفاسد امراض ستا لقه
و معرض و ضعف الرحم قلله شله و الهاء و كثرة سبلان الطهره
و المني و غيرهما و عدم الحمل و علاجه علاج سوا
المزاج و يدارك ما عرض له في الافات المعروفة و ما عرفت . ك

ما و حجاج الرحم

بحوز من سوا المزاج المختلف و من الزيلج المبيده و الرطوبات
الحريه لها حي و ما عرض فيها كما يعرض في الامعاء القولنج
و قد حدث و جع الرحم و الا و ارام و الشرطانك و من المذوح
و يشاركها الخواصر و الادنين و الساقان و الظهر و العانة
و الحجاب و المعده و الناس و خصوصا وسط البافوخ و ربما

استعمل الاطباء

چنانکه آمد برای آنکه معلوم گردد که شیخ چه مقامی ارزنده در عالم پزشکی دارد مطالعه در قانون وی کافی خواهد بود که بتوان حقیقتاً فهمید استاد چه گفته و در هزار سال قبل عقاید و نظرات پزشکی وی چه بوده است؟

مقدمتاً متذکر می‌گردم که شیخ تابع مکتب یونانیان بود و به مانند طبری و رازی و اهوازی طب را بیشتر از کتب استادان یونانی - یعنی ترجمه عربی آنها - اقتباس نموده، منتهی باید گفت که بسیاری مطلب به نظرات پزشکان یونانی اضافه کرده و آنها را به صورت جدیدی در آورده است. اما مطلب مهم آنکه پزشکان نامدار ایرانی به مانند طبری و رازی و اهوازی و ابن سینا پس از آنکه از طب یونانی استفادات کردند و در حقیقت از دانش آنان مستغنی شدند از استادانشان (یعنی اطباء یونانی به مانند بقراط و جالینوس) جدا شده خود مکتبی بزرگ در طب ایران و جهان گشودند.

پزشکان ایرانی به اطباء سلف یونانی احترامی خاص قائل بودند، منتهی نظرات خود را در کتب و آثار خود آورده، چنانکه رازی در ابتدای شکوک بر جالینوس مطلبی آورده که خلاصه آن چنین است:

رازی پس از تجلیل از مقام جالینوس متذکر گردیده که: «اگر وی (جالینوس) زنده می‌بود مرا برای این تألیف تمجید می‌کرد. چرا که در فلسفه تقلید جایز نیست.»

پس ملاحظه می‌فرمایید که رازی اول از مقام علمی جالینوس (به عنوان استاد) تجلیل کرده آنگاه نظر خود را ابراز داشته است. از آن گذشته پزشکان ایرانی مخصوصاً رازی و اهوازی و ابن سینا هر سه در کتابهای طبّی خود نظرات جمیع اطباء قبل از خود را گفته آنگاه نظر شخصی خودشان را بیان داشته‌اند.

باز لازم به تذکر است که بقراط و عده‌ای از پزشکان قبل از ابن سینا بیماری را یک نوع عنصر خارجی مستقلی می‌دانستند، که گاه و بیگاه بدن

Canticorum.

com humiditate egredientes a natura.

Цифровизация.

34. **Z**mir quacting perforatione ad ex
trahendum humiditatem nocuissim
cu: fatenti quani sic extrahimus ab
apostemate sanguinem sicut cor
ruptum et aqua ab oculo vel grandis et aqua
a:ducit nodum.

35. Π Elicui hydrope & bernia aquosa & car
nosa.

C Pars tertia manualis in oſſib⁹ cuius p^{ri}ncipium debet eſſe in conſolidationibus fracturarum ſolum.

36. Aliquid fit per operationem in oñe
qñ sicut in fractura aut dislocatione ip

curam cum consolidatione ipsius t

reducione ipsius fracture in osse donec inde ad
propium tunc reducatur et ablauone cuiuslibet

pungentio et modicanne ipsum: et ligatura manu facit: que neq; laborem neq; molestiam in

ferat. si nō minis formidit debili. Inchoetur an
sacramento in ... et formidetur structura

super ampl.
muli & desuper

37. Et Subit. quod dicitur eius a prin
cipio et in fine innotabitur eam: quatenus be

38 **E**st autem cauendus a principio: ne ap

Rema calidum generatur differendo i. ut ab
do ad locu fracture quod infunditur et sangu

ne toto posse: et prohibendo flagitiū, quæ cum
omni frigida compertum et prohibendo donec

curatio fuerit innotum patienti. Cura enim eius
sine longa quae non perficatur.

39. II. Curaque in bilocationis eo cum eo q
crebrum ipsum de bilocationis: donec ipsum ad

cum p opium reduce facia.

[illegible]

¶ Regio abodalhasses filij hali abntenc libe-
ritus hinc ab vna cum tractatu de viribus co-
dia translati ab Arnaldo de villanova: ac ena-
cuni canica eiusdem translata ex arabico in la-
tinum a magistro Arnaldo blasi de montepu-
siano. Impressus a del gentilium correctus
per Waganinum de pagamino. Amstelredam.
Mcmo. Anno saluto. MDC. ccccvi. die primo
novembus. Deo gratias. Amen.

Registrum

a b c d e f g h i l m n o p q r
 s t u x a a b b c c d d e f f g g h h i
 k l l m m n n o o p p q q r r s s t t
 v v x x y y z z a a b b c c d d e e
 f f g g h h i i j j k k l l m m n n o o
 p p q q r r s s t t u u v v w w x x
 y y z z

Dinueno sunt quatuordecim exceptio ultio.
x sunt ducenti.
y sexcentia.
z sunt terni.

را مورد حمله قرار می‌داده و چون بدن مرکب از اعضاء (اندام‌ها Orgenes) و رطوبات (اخلاط Les humeurs) و نیروی حیاتی (Esprit vital) است، در برابر آن (یعنی بیماری) به مبارزه و دفاع برخاسته و نتیجه این مبارزه تندرستی و حیات و یا بیماری و یا بالاخره مرگ می‌باشد. ابن سینا نیز بر همین نظریه بوده با این تفاوت که نظرات جدیدی بر آنها اضافه کرده است.

علم طب از نظر ابن سینا

علم طب از نظر شیخ حفظ سلامتی بدن است و نه درمان بیماری‌ها. این مطلب عیناً موضوعی است که امروزه سازمان بهداشت جهانی بدان معتقد است.

پس ملاحظه می‌فرمایند که شیخ در هزار سال قبل مطلبی را متذکر گردیده که با موازین کنونی تفاوتی ندارد و آنها که طب دیروزی کشورمان را نادیده گرفته و آنچه هست از طب امروزی می‌دانند بسیار بی‌توجه و کم‌التفات می‌باشند و چون غرب‌زدگی در مشرق زمین گریبانگیر افراد شده همه اکتشافات و اختراعات و دانش پزشکی را به ناحق از غرب می‌دانند چرا که طب از مشرق زمین گرفته و دو دستی تقدیم غریبان گردیده است و عجیب آنکه عکس این معامله را غریبان با مشرق زمین نموده و آن اینکه در کتب و آثار خود (مخصوصاً درباره تاریخ پزشکی) آنچه از آثار دانشمندان مشرق زمین اخذ کرده و اغلب آنها را با زرق و برق و جلا دادن به عالمیان نشان داده عیناً به خورد مشرق زمین داده‌اند.

عرض مطلب بالا از آن نظر بود که بر خوانندگان مطالب کمی روشن شود که استادان ایرانی چه مقام و ارجی در طب داشته‌اند. چنانکه در مقالات قبلی آمد قریب شش قرن طب مشرق و مغرب (مقصود اروپای دوران قرون وسطی و یکی دو قرن از دوران تجدد) در تسخیر کتاب قانون شیخ بوده. اگر خدای ناکرده ما ایرانیان از این مطلب اطلاعی نداشته باشیم

Iber candido	De febre ephimera ex	redimo.	ca. 1	De tussis con.	ca. 16
quartus in	gandio.	ca. 11		De eductione oppo	ca. 17
capit de egi	De febre ephimera ex	ca. 12		tus con.	ca. 18
timidib' par	timore.	ca. 13		De bolusio co: m:	ca. 19
decuribus que euz ac	De febre ephimera ex	ca. 14		capitulum	ca. 20
cidunt non appropia	labore.	ca. 15		De nigredie lingue co	ca. 21
me vni membro conu	De cura.	ca. 16		rum.	ca. 22
rens sequet sen. que co	De febre ephimera ex	ca. 17		De appetitu eozus co	ca. 23
prehendunt. xxiij tra	edione.	ca. 18		nino.	ca. 24
ctatus 2 summo. ij.	De curacione.	ca. 19		De sincope que accidit	ca. 25
En prima est o	De fe. ephimera ex do	ca. 20		co.	ca. 26
f	lore.	ca. 21		De constictione anib	ca. 27
seculi' e' e' qua	De cura.	ca. 22		luis eozum.	ca. 28
tuor tractatus.	De febre ephimera ex	ca. 23		De vehementia miffa	ca. 29
Eractatus primus est	sincope.	ca. 24		ne eoz.	ca. 30
de febre ephimera. 2 co	De cura.	ca. 25		De difficultate deglar	ca. 31
tinuer. 4. 4. capitula	De ephimera ex sanie.	ca. 26		rendi que accidit co.	ca. 32
De difficultate fe. 2 ge	capitulum.	ca. 27		capitulum	ca. 33
neribus fe.	De febre ephimera ex	ca. 28		De frigore extremi	ca. 34
De peparacione ad fe	sin.	ca. 29		tus qd accidit co. ca. 35	
bros.	ca. 30			De sermone fe. color	ca. 36
De bona febri.	ca. 31			et.	ca. 37
De cognicione bonap	De fe ephimera ex opi	ca. 32		De eterna pura 2 vo	ca. 38
egritudinis 2 pprie sta	lanone.	ca. 33		catur miffa.	ca. 39
tio.	ca. 34			De differetia sicut ter	ca. 40
De sermone vniuersa	De febre ephimera ex	ca. 35		uanam puram 2 no pu	ca. 41
li de febribus ephime	nause. 2 sinus sanctae 2 re	ca. 36		ram.	ca. 42
ris.	plenoze.	ca. 37		De eterna continua	ca. 43
De signis propiis fe	De cura.	ca. 38		capitulum.	ca. 44
brum ephimerarum de	De febre ephimera ex	ca. 39		De curacionibus pure	ca. 45
signis 2 ad alia.	terrestre id est quan	ca. 40		capitulum.	ca. 46
capitulum	do curis fit dura 2 te	ca. 41		De curacionibus im	ca. 47
De purgacione feb.	sta.	ca. 42		uo.	ca. 48
ebimere.	ca. 43			De fe. san.	ca. 49
De signis permutatio	De febre ephimera ex	ca. 44		De signis qd.	ca. 50
nis fe. ebimere ad fe.	calore.	ca. 45		De curacionibus feb.	ca. 51
alias.	ca. 46			lang.	ca. 52
De curacione feb. eph	De febre ephimera q	ca. 47		De sermone fe. segna	ca. 53
meret fm modum vni	accidit ex frigore ex bal	ca. 48		te.	ca. 54
uersalim.	neatione.	ca. 49		De signis segnan	ca. 55
De febribus fe. ephime	De febre ephimera ex	ca. 50		periodice 2 est illa que	ca. 56
re.	soliditate ex aquo su	ca. 51		notat amarios. ca. 57	
ca. 52	picio.	ca. 52		De signis segnan	ca. 58
De febre ephimera ex	Da signa.	ca. 53		insepaphis 2 illa que	ca. 59
angustia 2 signis eius.	De febre ephimera ex	ca. 54		notatur lancea.	ca. 60
capitulum	rino.	ca. 55		De febribus qui sunt	ca. 61
De cura.	ca. 56			in pluribus dispositi	ca. 62
De febre ephimera ex	De febre ephimera 2 ex	ca. 57		nibus de genere seg	ca. 63
mitata.	cibus calido.	ca. 58		manarum sunt ex co	ca. 64
ca. 59	De cura.	ca. 59		lera quidam 2 no sunt	ca. 65
De fe. ephimera ex co	De principio sermone	ca. 60		et no que sunt ex me	ca. 66
gitatione.	2 febribus putrido et	ca. 61		licetis appropriat ai	ca. 67
ca. 62	complementis sermo	ca. 62			
De febre ephimera ex	mo est in febribus san	ca. 63			
tra.	guinis 2 coloratis.	ca. 64			
ca. 65	Eractatus secundus	ca. 65			
De cura.	est de febre ephimera	ca. 66			
De febre ephimera ex	2 alio continet. 73	ca. 67			
vigilia.	capitula.	ca. 68			
De curacione.	De sermone vniuersa	ca. 69			
ca. 70	2 fe. putrida.	ca. 70			
De fe ephimera ex so	De sermone vniuersa	ca. 71			
no 2 quere.	li 2 signis febrium pu	ca. 72			
De curacione.	ca. 73				

دلیل بر عدم اهمیت اثر شیخ نمی باشد. اتفاقاً غربیان به این نکته بیشتر پی برده اند و متأسفانه شرقیان یا از آن بی خبر بوده و یا کم خبر.

تقسیم بیماری ها از نظر شیخ

شیخ بیماری ها را به دو دسته تقسیم کرده است:

۱ - بیماری داخلی؛

۲ - بیماری خارجی.

درباره بیماری های خارجی او معتقد بود که: این دسته ارتباط زیادی با رطوبات و فعل و انفعالات بدن ندارند، کافی است که عوارض خارجی برطرف گردند، تا نتیجه بیماری مرتفع شود.

اما در مورد بیماری های داخلی شیخ به رطوبات و ضایعات عضوی بسیار اهمیت می دهد و آنها را نتیجه اختلال در اعضاء و تغییرات حاصله در رطوبت بدن می داند. باید گفت در اینجا است که ابن سینا از استادان یونانی جدا گشته و بیماری را عنصر مستقل خاصی نمی داند.

گرچه ابن سینا پس از بقراط و جالینوس بوده و از نظر تاریخ طب عده ای از مورخان و مؤلفان وی را شاگرد دو استاد بالا می دانند، ولی همان طور که آمد شیخ و رازی بر اثر استقلال فکری و ایراد و خرده گیری و انتقاد بر کتب استادان یونانی و اینکه تجربه و آزمایش را در طب بسیار معتبر دانسته، توانستند دوره نوینی در طب پدید آورند، که مدت ها طب اسلامی ایرانی ملاک و مبنای طب اروپایی گردد، چرا که ابن سینا و دیگر پزشکان ایرانی طب یونانی را مرتب و بدان اضافات و ملحقاتی کرده و آن را از صورت نظری خارج و طب عملی را ترتیب داده و اثر داروها را در طب از نظر وظائف الاعضاء (= منافع الاعضاء = فیزیولوژی^۱ و قرا بادین

(=تراپوتیک)^۱ بسیار صحیح و با طریقه علمی به یادگار گذارده و بسیاری از داروها را در زمینه شیمی و داروشناسی در طب وارد ساخته‌اند. درباره بسط افکار ابن سینا در طب همه معتقدند، که امری بسیار عظیم و معجزه‌آسا است. با مطالعه قانون شیخ و آثار جالینوسی می‌توان به حق و انصاف گفت: با آنکه ابن سینا وارث طب جالینوسی است، اما از نظر مقام و رتبه در طب از جالینوس دست کمی ندارد. اکنون در تمام دنیا محققان و دانش پژوهان مشغول تحقیق در افکار و عقاید پزشکی شیخ (مخصوصاً مطالب قانون) می‌باشند، که جمیع جنبه‌های پزشکی و درمانی قانون را دریابند، مخصوصاً در کشور شوروی این امر با منتهای دقت پی‌گیری می‌شود^۲

در کلیات طب

شیخ در کلیات طب تابع مکاتب قبل از خود بوده، بدین معنی که در باب چهار عنصر^۳ (=اسطقس، ارکان یعنی آب و خاک و باد و آتش) و چهار خلط^۴ بدن (یعنی بلغم^۵ و صفرا^۶ و خون^۷ و سودا^۸) و مزاج‌ها^۹ (مزاج

1. Thérapeutique 2. Therapeutique

۳. این چهار عنصر را به زبان فرانسوی Elements گویند که بر حسب عقیده قدما اصل و ریشه ساختمان کلیه اجسام بوده که بعضی‌ها مایه اصلی را آب و برخی هوا و دسته‌ای خاک و عده‌ای آتش می‌دانستند. ایضاً در برابر چهار عنصر خلق (اخلاق خو) که مربوط به ترشحات بدن آدمی بوده معتقد بودند.

۴. اخلاط چهارگانه یا اخلاط اربعه که به زبان فرانسوی Les quatre Humeurs باشد ترشحات بدن آدمی بوده که در حال تعادل مزاج را معتدل می‌نمود و شخصی که مزاج معتدل داشت، معتدل المزاج می‌گفتند.

۵. که به زبان فرانسوی Le phlegme یا Pituite است.

۶. که در زبان فرانسوی La Bile یا Bile jaune یا صفرای زرد است.

۷. که در زبان تازی دم و به زبان فرانسوی Sang می‌باشد.

۸. سودا یا صفرای سیاه که به زبان فرانسوی Atrabile یا Bile noire گویند.

۹. مزاج‌ها که جمع آن امزجه و به زبان فرانسوی Les Tempéraments گویند.

بلغمی^۱ و صفراوی^۲ و خونی^۳ و سوداوی^۴ یا مالیخولیایی) و تولید و تقسیم اخلاط و مراحل مختلف هضم و قوای سه گانه^۵ (نیروهای سه گانه آدمی که عبارت بودند از نیروی طبیعی^۶ و نیروی حیوانی^۷ و نیروی روانی^۸ و سلامتی^۹ و توازن و تعادل اخلاط^{۱۰} و بیماری و عدم توازن آنها^{۱۱} (به عبارت دیگر بیماری) و تقسیم بندی بیماری ها و امثال آن تقریباً همان عقاید یونانیان را داشت.

از آن گذشته اثر ستارگان و کواکب و فصول چهارگانه (بهار، تابستان، پاییز و زمستان) و مناطق (شرق و غرب و شمال و جنوب) و سنین مختلف آدمی (طفولیت یا کودکی و نوجوانی و میان سالی یا عاقلی و پیری که به ترتیب به زبان فرانسوی، *Enfant, Bébé Vieux, Adolescent, adulte, Jeune* می گویند) در مزاج آدمی مؤثر می دانستند که ابن سینا هم بدان اعتقاد داشته است.

در تشریح

شیخ در کتاب قانون تشریح جمیع اعضاء را یک یک بیان می دارد. با آنکه بعید به نظر می رسد که شیخ کالبد شکافی (Dissection) نموده باشد، اما در استخوان شناسی (Ostéologie) و عضله شناسی (ماهیچه شناسی = Myologie) تقریباً به مانند امروز یک یک قسمت های آنها را شرح داده است.

اما تشریح نعش آدمی در آن دوران به نظر آسان نمی آمده و برای

۱. مزاج بلغمی که *Tempérament phlegmateux* است. ۲. مزاج صفراوی = *T. Bileux* است.
۳. مزاج خونی یا مزاج دموی = *T. Sanguin* است.
۴. مزاج سوداوی یا مالیخولیایی = *T. atrabair, mélan colique* است.
۵. قوای سه گانه = *Le trois Facultés*. ۶. نیروهای طبیعی = *Facultés naturelles*.
۷. نیروهای حیوانی = *F. animales* است. ۸. نیروهای روانی = *F. Psychiques* است.
۹. سلامتی = *Santé*. ۱۰. توازن و تعادل اخلاط = *Equilibre des Humeurs*.
۱۱. عدم توازن و عدم تعادل اخلاط = *Déséquilibre des Humeurs*.

تشریح میمون باب بوده است.^۱

موضوع تشریح بدن آدمی با علم بدانکه در آن دوران میسر نبوده است، اما ابن سینا در تشریح چشم و وصف دقیق عضلات حدقه چشم (چشمخانه = Orbite) آنچه گفته با نظرات امروزی توافق دارد، مخصوصاً آنکه اهمیت عصب چشم (Rétine) را دریافته است.

آقای یحیی رحیم‌اف نماینده شوروی در جشن هزاره ابن سینا در تاریخ پنجشنبه دوم اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ ضمن خطابه خود درباره «بعضی تعلیمات پزشکی حکیم ابوعلی سینا» چنین اظهار نظر کرده است:

«ابوعلی سینا این دانشمند کبیر قرن یازدهم، دانش پزشکی را از جهت علم تشریح نیز غنی ساخته است. ابوعلی اطلاعات دقیقی درباره بعضی از اعضای انسانی می‌دهد. ابوعلی در علم تشریح نیز مانند علوم دیگر در جستجوی هدف روشن است. وی پیدایش اعضاء را در ارتباط با لزوم آنها توضیح می‌دهد.

«ابوعلی علاوه بر توصیف تشریحی اعضاء و ظایف این اعضاء را بطور مختصر نیز شرح می‌دهد. وی علم تشریح را بسی پیشرفت داد. نخستین توصیف درست عضلات چشم را ما از او می‌دانیم. تصور این نکته دشوار است که ابوعلی هرگز به تشریح جسد انسانی دست نزده باشد. «کشفیات جالب او در رشد و توضیح بیماری‌ها دلیل بر تصور آن است که ابوعلی به کار تشریح جسد انسانی غالباً دست می‌زده است و این کار را محرمانه انجام می‌داده است.»^۲

۱. ابن ابی اصیبعه در کتاب خود موسوم به: عیون‌الاینها فی طبقات‌الاطباء درباره تشریح میمون متذکر گردیده است. از کسانی که تشریح میمون کرده یوحنا فرزند ماسویه است. رجوع شود به ترجمه این کتاب جلد اول توسط مرحوم سید جعفر غضبان و نگارنده این مقاله در باب مربوط به یوحنا فرزند ماسویه.

۲. رجوع شود به صفحه ۴۷ و پنجم مجلد دوم جشن‌نامه ابن سینا - خطابه پروفیسور واسیلی نیکلایوویچ ترنوسکی (Prof. V.N. Ternevsky) عضو پیوسته فرهنگستان علوم پزشکی اتحاد جماهیر شوروی و استاد طب.

ابن سینا اولین دفعه درباره عصب سه شاخه (= سه قلو = Nerf trijumeau) در قانون متذکر گردیده است.

در وظایف الاعضاء

شیخ به مانند پزشکان قبل از خود در قانون از فیزیولوژی (= منافع الاعضاء) سخن می راند و اطلاعات مربوط به این شعبه از علم پایه پزشکی را بیان می دارد. مثلاً درباره حواس پنجگانه ابن سینا را عقیده خاصی بود که دانستن آن خالی از فایده نیست.

حس لامسه

این شرح را دوست دانشمندم آقای اکبر دانا سرشت استخراج کرده و برای این جانب فرستاده اند که بسیار ارزشمند است:

۱ - «نخستین حسی که حیوان با داشتن آن حیوان می شود حس لمس است، همینطور که عقلاً جائز و امکان پذیر است که هر ذی روحی قوای نباتی را که عبارت است از غذایه نمو و رشد و تولید مثل جزو نیروی غذایه از دست می دهد و باز هم آن ذی روح باقی بماند و عکس آن جایز نیست، حال لمس در قوای حیوانی نیز چنین است که حیوان می تواند از قوای حیوانی خود که عبارت از حواس پنجگانه است جز لامسه را از دست دهد و باز هم در صحنه حیات پایدار بماند، اما همین که لامسه از دست رفت حیوان خود به سرعت و شتاب راه زوال می پیماید.

«چون حس لامسه پیشروی قوای نفس است باید به اموری که ترکیب حیوان را فاسد می کند دلالت نموده و صلاح حیوان را حفظ کند.

«ذائقه اگر چه دلالت بر مطموعات دارد که زندگی حیوان بسته به آن است، ولی باز رواست که حیوان ذائقه را از دست داده و همچنان باقی بماند و حواس دیگر او را به جلب غذای موافق و اجتناب از نظرات راهنمایی کند، ولی از هیچ یک از حواس دیگر بر نمی آید که کار لامسه را

انجام دهند. مثل اینکه دلالت کنند هوای مجاور به اندازه‌ای گرم است که سوزنده می‌باشد یا به اندازه‌ای سرد است که ما یخ خواهیم بست. تا از آن بهره‌ییم.

«مزه اغذیه فقط برای خوش آمدن از غذا می‌باشد. از اینجاست که بسیار روی می‌دهد برای آفات عارضه، ذائقه حیوان باطل شود، ولی حیوان زنده بماند».



«برگردیم به بحث در لامسه و گوئیم: هر حالتی که با بدن تضاد دارد وقتی بدن به آن حالت مستحیل شد آن را درک می‌کند ولی اگر این حالت در بدن جاگیر و مستقر گشت و کالبد به آن خو گرفت دیگر آن حالت احساس نمی‌شود و علت این امر آن است که احساس نوعی از انفعال حسی با هول شیء یا زوال شیء تحقق می‌یابد. پس اگر حالتی در بدن جاگیر و مستقر شد دیگر از آن انفعال پیدا نمی‌گردد. از اینجاست که آدمی حرارت تب لازم را احساس نمی‌کند اگر چه تب‌های متناوب بیشتر باشد».

۲ - حس لامسه دارای اختصاصاتی است که در دیگر حواس نیست -
«اولین خاصیت حس لامسه آن است مثلاً تألم از یک دمل که در تن ما پیدا شده و آسایش از درد آن پس از آنکه این دمل سر باز کرد و ریم (چرک) آن بیرون ریخت، هر دو از خود حس لامسه است، ولی ادراک چشم چنین نیست.
«چشم لذت و المی را که از دیدنی‌ها می‌برد جای آن در جان است و آن روح ما می‌باشد که از مناظر زیبا یا زشت، در درون جسم شادمان یا غمناک می‌گردد و گوش هم در ادراک مسموعات چنین است، «لذتی را که گوش از آوازهای خوش می‌برد و رنجی را که از صداهای کریه می‌یابد، هر دو در روح است اما اگر بانگ رعد به گوش رسید و آن را دردناک ساخت یا نوری شدید به چشم تابید و آن را آزار رسانید، این نوع درد مربوط به حس

لامسه گوش و چشم است و بازوال این رنج و درد لذت و راحت در حس لامسه پیدا می شود. حال ادراک شامه و ذائقه نیز مانند لامسه است. «پس از حواس پنجگانه ما ادراک چشم، گوش مجردتر از ادراک سه حس دیگر است.

»دومین خاصیت لمس این است که اشیاء خارجی که دارای کیفیاتی هستند بی هیچ واسطه ای تماس می جوید و به آن کیفیات مستحیل می شود و همین که استحاله یافت احساس حاصل می شود و اعصاب لامسه هم مودّی هستند و قابل حس و حال آنکه عصب های باصره تنها مودّی صوت محسوس می باشند.

»اعصاب دو قسمند. مصمت و مجوف یعنی توپر و میان تهی و دو عصب چشم که به شکل صلیب یکدیگر را در مجمع النورین قطع می کنند، تنها مودّی صورت محسوس هستند و صورت را به این محل می رسانند تا ادراک شود و خود قابلیت اخذ صورت را ندارند و آنچه صورت محسوس را پذیرفته، رطوبت چشم است که چون مانند تگرگ سرد و خنک است و بر دبه نام یافته،

»شامه هم تا هوایی نباشد که بو در آن انتشار یابد. نمی تواند مشموم خود را درک کند؛

»ذائقه هم تا رطوبت لعابی نباشد که متکیف به طعم معطوم شود ادراک حاصل نمی گردد.

»سامعه نیز اگر هوایی نباشد که تموجات حاصله از کندن و کوبیدن را بپذیرد و این تموجات را به گوش برساند، صورت ادراک نمی شود.»

۳- آیا حس لامسه بدون وساطت کار خود را انجام می دهد؟

»سومین خاصیت لمس آن است که این حس همه پوست بدن را فرا گرفته و قسمتی از بدن برای این کار تخصیص نیافته و علت آن است که چون حس طلیعه ای است که باید واردات بر بدن را بررسی کند که اگر به هر عضوی این واردات برسند در قوام شخص مفسده ای بزرگ ایجاد

می‌کنند. از این رو در خلقت لزوم یافت که تمام سطح کالبد با شبکه لامسه پوشیده شود و چون حواس دیگر اشیاء را بی آنکه تماس با آنها یابند حس می‌کنند پس کفایت می‌کند که آلت یک عضو باشد تا چون از محسوس خبر یافتند که ضرری به دنبال دارد نفس را آگاه سازند که از آن بپرهیزد و تن را از جهت آن محسوس برکنار دارند. ولی اگر لامسه در تمام سطح بدن گسترده نبود و یک عضو برای آن تعیین شده بود، نفس خطرهایی را که به بدن رو می‌آورد نمی‌دانست کدام است؟»

۴ - آیا لامسه یک قوه است یا بیشتر؟

«نزدیک به یقین آن است که قوای لمس متعدد هستند که هریک از آنها یک نوع تضاد را درک می‌کند. در نتیجه تضادی که میان سرد و گرم است غیر از تضادی است که میان جسم سبک و سنگین است و همچنین تضادی که میان زبر و نرم است غیر از تضادی است که میان تر و خشک است چون ادراکات مذکور افعال اولیه نفس هستند. پس در آفرینش واجب آمد که قوای خاص برای آنها باشد، ولی چون این قوه در آلات حس به تساوی تقسیم شده از این رهگذر همه قوای گوناگون یک قوه احساس می‌شود. چنانکه اگر حس لامسه و ذائقه در همه سطح بدن گسترده بود انسان تصور می‌کرد که این دو قوه یکی است، ولی چون در غیر از جرم زبان که این دو نیرو با هم هستند، در بقیه بدن از هم جدا شده‌اند از اختلاف آنها محسوس است چنین گمانی نمی‌رود.

«قوای متعدد لامسه چون در تمام بدن با هم هستند انسان تصور می‌کند که یک قوه است و حال آنکه چهار قوه هستند و هشت محسوس دارند که عبارت از دو طرف تضاد مورد ادراک آنهاست.»

این سینا مانند ارسطو به اصالت جهان مادی اعتقاد داشته و گرایش ذهنی او به واقعیت عالم محسوس بوده و همچون افلاطون این جهان را سایه و عکس عالم مجردات نمی‌دانسته. از این رهگذر در آنچه جنبه مادی داشته بهتر از ارمغانی مجرد تحقیق کرده و آراء و افکار او چه در طب و چه در

روانشناسی بسیار ارزنده و درخور هزار آفرین است. می‌توان به گفته‌های شیخ درباره اهمیت لامسه افزود که خطای باصره را که چوب یا قاشق فرو رفته در آب را شکسته می‌بینیم با احساس لمس این خطا از بین می‌برد.

اهمیت این حس تا آن اندازه است که فیلسوف فرانسوی کندیاک^۱ تنها راه ادراک جهان خارج را این حس دانسته و امروز هم یکی از مکاتب فلسفی از عقیده این حکیم پیروی می‌کند. و چگونه می‌توان از نتایج عملی این بحث غافل ماند با آنکه بانویی کرولال را با استفاده از حس لمس او حروف برجسته‌ای ساختند و او را عالمی به جامعه تحویل دادند و امروز کوران بدین وسیله باسواد می‌شوند.

تامسپیوس^۲ که ابن سینا او را از اهم مفسران قدیم ارسطو فاضل‌تر شمرده بنا بر نقل ابن رشد^۳ چنین گفته است:

«لامسه بی وساطت هوا نمی‌تواند محسوسات خود را درک کند و هوا برای ادراک آن لازم است چنانکه آب برای زندگانی ماهی ضروری است.» ابن رشد می‌گوید: «از سخن حکیم بیش از این استفاده نمی‌گردد که هوا شرط ادراک لامسه است، نه آنکه واسطه‌ای باشد که صورت محسوس را بپذیرد و به حساسه برساند. آری میان اینکه بگوییم در خلأ (تهی) نیز می‌توان لمس نمود: بطور کلی آیا احساس در خلأ صورت می‌پذیرد و بعداً به حساسه برساند فرق بسیاری است. (نقل از ابن رشد).

ارسطو و پیروانش می‌گفتند: طبیعت از خلأ‌گریزان است و آن را محال می‌شمردند، ولی در فلسفه و کلام اسلامی دانشمندانی معدود خلأ را ممکن می‌شمردند که از آن جمله است ابوالبرکات بغدادی در کتاب معتبر و

1. Condiaque

۲. Thémestius، فیلسوف و خطیب یونانی متولد در حوالی سال‌های ۳۱۰ یا ۳۰۰ مسیحی که خطیب رسمی شهر قسطنطنیه بود.

3. Averroés

امام فخر رازی در اربعین و بیان و دلایل طرفین، خود بخش جداگانه است. همان طور که قبلاً اشاره شد برای آنکه بتوان به دانش پزشکی شیخ و عمق مطالب طبی وی دسترسی یافت، باید آثار پزشکی (مخصوصاً قانون) شیخ را با دقت مطالعه کرد تا حق مطلب ادا گردد و این امر مستلزم وقت زیاد با عده‌ای طبیب و فیلسوف است که شب و روز چندین سال بدین امر اشتغال ورزند که امیدوارم این مطلب روزی جامه تحقق به خود بخشد. اکنون فهرست وار بعضی مطالب پزشکی از قانون را تقدیم می‌دارم.

در باب مزاج^۱

شیخ نیز به مانند پزشکان سلف خود به مزاج عقیده مند بوده و این عقیده را بیشتر از نظر یونانیان اخذ نموده بود. بدین معنی که ترجمه آثار طبی یونانیان را که به عربی بوده مطالعه کرده و بدانها سخت عقیده مند بوده است.

شیخ در قانون مزاج را چنین گفته است:

«هر ماده و جسم صاحب کیفیت و حالتی مخصوص به خود است، که این حالت یا کیفیت معلول کمی و زیادی میزان و مقدار عناصر^۲ سازنده آن است. چنین کیفیت و حالت مزاج است^۳ (قانون کتاب اول تعلیم سوم فی المزاجات)».

ابن سینا مزاج‌های چهارگانه^۴ (امزجه اربعه) را به مزاج خونی (دموی)^۵ و صفراوی^۶ و سودایی (مالیخولیایی)^۷ و بلغمی^۸ که اولی یعنی مزاج خونی را گرم و مرطوب و دومی یعنی مزاج صفراوی را گرم و

1. Tempérament = Mélange dans les Propolitions données

2. Eléments

۳. ایضاً در اصطلاح طب قدما مزاج را نتیجه یا کیفیتی که از فعل و انفعال قوای فاعله یعنی حرارت و برودت و قوای منفصله یعنی رطوبت و یبوست می‌دانستند.

4. Les quatre tempéraments

5. Tempérament sanguin

6. Tempérament bilieux

7. Tempérament atrabilaire = Mélancolique

8. Tempérament phlegmateux

خشک و سومی یعنی مزاج سوداوی را سرد و خشک و چهارمی یعنی مزاج بلغمی را سرد و مرطوب می‌دانسته است.

این نظر شیخ بیش از هزار سال در طب جهان (مخصوصاً ایران و شبه‌قاره هندوستان) رواج کامل داشته و اکنون با تطبیق با موازین طبّی امروزی آن را با متابولیسم^۱ بدن تطبیق می‌کنند.

شیخ در قانون با نظر دیگر مزاج‌های گرم و سرد و تر و خشک را مزاج‌های ساده و مفرد می‌داند و از مزاج‌های دیگری که مزاج‌های ساده و مرکب می‌باشند بیان مطلب می‌دارد.

به هر حال بطور کلی شیخ^۲ مزاج برای آدمی قائل بوده است: یک معتدل و هشت دیگر آن غیرمعتدل که دایره مدار آنها همان حرارت و برودت و رطوبت و ییوست بوده است.

داستان مزاج آدمی از امور طبّی به ادب پارسی سرایت کرده و به علاوه در میان مردم بسیار ساری و جاری گردیده که عده‌ای را با روی سرخ و گلگون خونی مزاج و با چهره زرد و لاغر صفراوی مزاج نامیده همچنین حالات عصبی را به مزاج سوداوی و بدن پف کرده و چاق را به مزاج بلغمی نسبت می‌دادند و در حقیقت باید گفت از بس امر مزاج در طب دیروزی رواج داشته و تمام اطباء بدان معتقد بودند به مردم عادی نیز سرایت کرده است که باید گفت مردان و زنان پیر خانواده خود را یک طیب آشنا به مزاج فرزندان می‌دانستند و در مواقع لزوم داروهای صفرا بر و ضد بلغم و ضد سودا استعمال می‌کردند و یا آنکه خون گرفتن (فصد) را در مزاج‌های خونی جایز می‌شمردند.

عموم اطبایی که به^۳ مزاج معتقد بودند نهمین را اعتدال مزاج می‌دانستند و همه نیز متفق القول چنین مزاجی را نادر (بلکه غیرممکن) می‌دانستند، بدین معنی که می‌گفتند شخصی که اعتدال مزاج‌ها در بدنش

1. Tempérament, Metabolisme

[illegible][illegible]

وجود داشته باشد بسیار نادر می باشد. ضمناً اعتقاد داشتند هرگاه یکی از این چهار رطوبت بدن بر رطوبت دیگر غلبه کرد انحراف در مزاج و عدم اعتدال در آن هویدا می گردد.

سعدی در گلستان فرماید:

چهار طبع مخالف سرکش چند روزی شوند با هم خوش
گر یکی زین چهار شد غالب جان شیرین برآرد از قالب
و باز از سعدی است که در بوستان فرماید:

مزاجت تر و خشک و گرم است و سرد

مرکب از این چهار طبع است مرد

به هر حال ذکر سطور بالا از آن نظر بود که تا اندازه ای اهمیت مزاج در طب دیروزی جهان بر خوانندگان معلوم و مشهود گردد.

اما اگر بخواهم کما هو حقّه موضوع مزاج و تطبیق آن را در طب امروزی شرح دهم مطلب به درازا کشد و شاید بیش از صد صفحه باید در باب آن نگاشت تا حق مطلب ادا گردد، لذا به همین مختصر قناعت کردم.

درباره نبض

شیخ را عقیده آن بود که: «نبض یک توازن و تناسب موسیقاری دارد». اجازه فرمایید عین عبارت شیخ را که در قانون آمده متذکر گردم، او گوید: «وَإِنَّ لِلنَّبْضِ حَرَكَهً مُوسِيقَارِيَّةً».

شیخ تشخیص بیماری را از نبض بیمار و تشخیص نوع نبض را از بیماری بیان داشته، یعنی گاهی از معلول به علت و زمانی از علت به معلول اداء مطلب کرده است. حکایت درمان خواهرزاده قابوس که شیخ انجام داده نمونه ای از این امر می باشد.

شیخ قریب چهل نوع نبض در قانون و رساله پارسی رگ شناسی (رساله در نبض) متذکر گردیده است.

جالینوس اهمیت گردش خون و زمان استراحت و نکات برجسته ای از

آن را متذکر گردیده و بعداً ابن سینا خواص ضربان نبض و قدرت آن را و عروق کوچک و سنگین و طول نبض و نکات جدیدی را بر نظرات جالینوس اضافه کرده است.

در بیماری شناسی

در بیماری شناسی یا علم الامراض اطلاعات شیخ بسیار وسیع و کامل بوده و بطور قطع می‌توان گفت آنچه او در علم الامراض در آثار خود آورده تا زمان خود کامل‌ترین و جامع‌ترین و وسیع‌ترین معلومات پزشکی بوده است. کتاب سوم و چهارم قانون در باب جمیع بیماری‌ها از سر تا پا و بیماری‌های مخصوص یک یک اعضاء می‌باشد.

در این دو کتاب شیخ از جمیع بیماری‌های داخلی و خارجی (تا دوران خود) بحث بسیار شیرینی دارد. مثلاً درباره بیماری‌های خارجی از شکستگی‌ها و دررفتگی‌ها و ضربه و ضغطه و پارگی‌های نسوج و درمان آنها صحبت کرده و همچنین درباره بیماری‌های داخلی از قبیل تب مطبقة^۱ (یا در اصطلاح خراسانی‌ها تب دامنه) و تب محرقه^۲ و آبله و سرخک^۳ و اسهال‌ها و سردردها و خلاصه تمام بیماری‌ها از سر تا قدم مطالبی ارزنده ذکر کرده است.

شیخ سرطان را یک نوع غده‌ای می‌داند که اصلش از سوداست. از انواع کیست‌ها^۴ (کیسه‌ها) چه کیست‌های چربی^۵ و چه سایر کیست‌ها در قانون مثال آورده و درمان آنها را متذکر شده است، بوعلی سینا در قانون همچنین از جذام بسیار مثال آورده و آن را از داء الفیل (پیل‌پا) تفکیک

۱. مطبقة یا تب مطبقة همان است که به زبان فرانسوی Fièvre Typhoïde گویند و کلمه حصبه در این باره ناصحیح است.

2. Thyphus exanthématique

۳. کلمه سرخک در زبان عربی «حصبه» و در زبان فرانسوی Rougole است.

4. Kystes

5. Lipomes

کرده و داء الفیل را سرطان پوست نام نهاده است. درباره آسم (یا ضيق النفس عصبی یا ضيق النفس عصبانی) نظریه شیخ خلطی است.

مدت‌ها پزشکان مغرب‌زمین علت آن را به سبب تشنج (اسپاسم) عضلات تنفسی می‌دانستند، ولی اکنون ورم مخاط برنش‌ها و وجود بلغم را در مجاری تنفسی و زیاد شدن ترشحات بلغمی که باعث انسداد مجاری تنفسی می‌گردد، مورد نظر دانشمندان علم طب می‌باشد.

شیخ گوید: «برای درمان آسم باید داروهای ملطف (لطیف‌کننده) و نضج‌دهنده به بیمار داد، به نحوی که ماده خشک نگردد و باعث غلظت آن نشود».

ابن سینا در هزار سال قبل از به کار بردن داروهای واگولی تیک و سمپاتومی تیک بر ضد آسم استفاده نمی‌کرده است. به هر حال درباره این بیماری ابن سینا را شاهکارهایی است که تذکر همه آنها باعث تطویل مقال می‌گردد.

درباره سل

در هزار و اندی سال قبل ابن سینا بدون داشتن وسایل پرتونگاری و اشعه مجهول از سل ریوی و سه مرحله آن (مرحله ابتدایی و مرحله نر می و مرحله غاری) که در بدن آدمی پدیدار می‌گردد، بحث کرده است، که عیناً با معلومات امروزی تقریباً هیچ اختلافی ندارد.

وی درمان سل را با مواد مأخوذ از تربانتین^۱ و مازو^۲ و گردو توصیه می‌کند که هر سه این دارو ضد سل می‌باشند و تا چندی قبل نیز متداول بوده است (قانون فصل مربوط به بیماری سل).

بسیار جای تعجب است که با فقدان وسایل آن روزی شیخ توانسته

1. Trébentine

2. Noix de galle

صفحة آخر کتاب ادویه مفردہ. [نسخہ خطی.]

است چنین نظریه‌ای بدهد. اینجاست که باید گفت به ظن قوی نزدیک به یقین شیخ تشریح کرده است.

درباره اسهال

شیخ اسهال را با آب پنیر و پنیر بز درمان می‌کرده، یعنی همین عملی که امروزه در باب داروهای ضد اسهال بر مبنای اسیدلاکتیک مجری می‌گردد. بنابراین از آن زمان شیخ تصور و فکر مخمر لاکتیک را داشته است. در این باب نظر شیخ با رازی یکی است و تا آنجا که از کتب تاریخ طب و آثار رازی مستفاد می‌گردد ولی (رازی) از پیشقدمان درمان اسهال بر مبنای اسیدلاکتیک می‌باشد.

به نظر اینجانب می‌رسد که شیخ این مطلب را از رازی و آثار وی اقتباس کرده است.

چون سخن به نام رازی طبیب نامدار ایران رسید لازم می‌دانم بطور معترضه متذکر گردم که «شیخ حتماً و یقیناً از آثار طبی رازی (مخصوصاً حاوی رازی) و ملکی اهوازی (کتاب کامل الصناعة الطبية الملکی تألیف علی بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی) استفاده کامل کرده است و اگر کتابهای اطباء سلف را (مخصوصاً دو کتاب نامبرده در بالا) نخوانده بود نمی‌توانست کتاب جامع قانون را به رشته تحریر درآورد، مضافاً بدانکه کتاب قانون از قلم یک فیلسوف دانشمند می‌باشد و از آن گذشته شیخ در منصب صدارت بوده و در زمان خود قانون را برای شاگردانش تدریس می‌کرده است.

درباره بیماری‌های عمومی و همه‌گیر

شیخ درباره بیماری‌های عمومی و همه‌گیر از هوا و آب و بانی در قانون صحبت کرده است و برضد بیماری‌ها دود دادن^۱ را توصیه می‌کند. به

1. Fumigation

عبارت آخری از قرنطینه سخن گفته است. در مورد انتقال بعضی از بیماری‌ها ابن سینا را عقیده آن بوده که این بیماری‌ها از مادر به طفل انتقال داده می‌شود. این نظر عیناً با نظر رازی یکی است. چرا که رازی قبل از شیخ این مطلب را در کتاب خود آورده است.

در بیماری‌های روانی و روان درمانی

شیخ را عقیده به تلقین^۱ بوده و داستان درمان خواهرزاده قابوس و مردی که تصور می‌کرد گاو شده و اظهار می‌داشته که او را باید کشت تا آدمیان از گوشتش استفاده کنند، دو نمونه از درمان وی توسط تلقین می‌باشد (شرح درمان خواهرزاده قابوس در رساله سرگذشت و شرح مربوط به درمان دومی در چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی آمده است).

بطور کلی ابن سینا بیماری‌های روحی را با بیماری‌های بدن آدمی یا بهتر عرض کنم امور نفسی را با امور جسمی مربوط می‌داند. وی همچنین رابطه بین اختلالات دستگاه گوارش و تأثیر آنها را در روحیات و تأثیر روحیات را در سلامت جسم مؤثر می‌داند.

شیخ در کتاب سوم قانون از بیماری‌های صرع^۲ و مرگ کاذب^۳ و فالج^۴ و درد سر^۵ و هذیان^۶ و بیماری‌های مالیخولیایی^۷ (سوداوی) و درمان آنها مشروحاً بحث کرده است.

در باره درد عصب سه قلو

شیخ در مورد درد عصب سه قلو در قانون آورده است که لقوه^۸ یک‌نوع عارضه آنی است که در صورت بروز می‌کند و نتیجه آن کشانده و

1. Suggestion

2. Epilepsie

3. Fausse mort

4. Paralyisie

5. Vertige

6. Délire

7. Les Maladieéli mélancoliques

8. Paralyisie Faciale

سست شدن یک طرف صورت به وضع غیر طبیعی است و هیأت و شکل طبیعی صورت را تغییر می‌دهد و نظم لب‌های بیمار را بر هم می‌زند و پلک‌های چشم هم از وضع خود خارج می‌گردند.

سبب این مرض (یا عارضه) استرخاء^۱ و سست شدن یا تشنجی است که بر عضلات و پلک‌ها و صورت عارض می‌گردد.

اما لقوه‌ای که بر اثر استرخاء و سستی است، این اثر را خواهد داشت که چون یک طرف صورت شل و سست شد طرف دیگر را از جای خود تکان داده و می‌کشانند تا آن طرف راست و شل و آنها را از وضع طبیعی خود منحرف می‌کند و این اثر وقتی است که لقوه عارضه قوی باشد و اگر ضعیف بود و شدتی نداشت فقط همان یک طرف صورت سست و شل خواهد شد. شیخ گوید: «هر لقوه‌ای که شش ماه به طول انجامد امید به علاج آن کم است، بلکه امیدی به درمان آن نیست و بدانکه لقوه پیش‌آهنگ فالج است، بلکه تهدید به سکت می‌کند و باید در این باب در مورد بیمار تأمل و دقت کرد و دید که بالقوه حالات صرع و سکنه هست یا نه؟» علامت آن عبارت است از آنکه مریض فقط از یک طرف دهان فوت کند و از یک طرف آب دهان بریزد و نتواند هوارادر دهان یا آب دهان خود را نگاه دارد و بعضی اوقات سردرد هم همراه است، مخصوصاً اگر فشار آن تشنج باشد؛

«اما علامات لقوه استرخائی آن است که حرکات صورت ضعیف شده و حواس آن مکدر می‌گردد و احساس کشش در اعضاء صورت بوده و در پوست شخص یک حالت نرمی دیده می‌شود و پلک پایین چشم رو به پایین می‌افتد و نیمی از پوست صورت زیرچانه که در محازات همان چشم است شل و آویزان می‌گردد؛

«نشانه لقوه تشنجی آن است که حواس انسان کمتر مختل می‌شود و

1. Parésie

پوست پیشانی کشش داده شده به قسمی که اعصاب را از کار می اندازد و عضله صورت سخت و سفت خواهد شد و آن قسمت از صورت که مبتلی به لقوه شده به طرف گردن زیاد می شود و برگرداندن آن به جای خود بسیار مشکل خواهد شد؛

«دیگر از علائم لقوه آن است که بیمار در اعضای صورت خود احساس درد می کند و در پوست مریض آثار خستگی دیده می شود و اختلالات صورت زیاد می گردد».

باز هم شیخ گوید:

«درمان لقوه استرخائی و تشنجی دو راه دارد:

«در درمان لقوه تشنجی باید حوصله به خرج داد و نباید داروهای مالیدنی به مانند ضمادها^۱ و روغن ها و خوردنی های گرم برای بیمار تجویز کرد. بیمار باید در اتاق تاریک استراحت نماید و حمام های مکرر و شراب برایش تجویز نمود.

در باره فالج و لقوه و بطور کلی درباره بیماری های اعصاب و روانی اگر مقرر شود مطالب بیشتری از قانون نگاشته شود، مطلب آنقدر زیاد و شیرین است که احتیاج به یک رساله جداگانه دارد.

شیر مادر غذای کودک است

شیخ را عقیده آن بوده است که شیر مادر بهترین غذای طفل است. اگر مادر شیر نداشت کودک را باید به دایه سپرد، منتهی شرایط ترضیع (شیر دادن) را تقریباً به مانند امروز در کتاب قانون ذکر می کند.

ابن سینا در این باب گوید: «باید از دایه اطمینان کامل داشت که سابقه بیماری نداشته و حتی الامکان جوان باشد. باید دایه را قبل از آنکه برای ترضیع طفل انتخاب می کنند همه نوع امتحان از وی (دایه) به عمل آید که

1. Pommades, Onguents

طفل به بیماری مبتلی نگردد».

رازی، پزشک نامدار ایرانی نیز عقیده‌ای به مانند شیخ دربارهٔ ترضیع طفل و شرایط دایه دارد و به نظر اینجانب می‌رسد که شیخ این مطلب را که مشروح بیان داشته، قطعاً از نظرات رازی استفاده کرده است.

این مطلب بسیار روشن است، چرا که نظرات شیخ در قانون که زماناً پس از رازی بوده از مؤلفات رازی متأثر گردیده، سهل است از کتاب کامل *الصناعة الطبية الملکی* یا کتاب «الملکی» علی بن عباس مجوسی اهوازی نیز استفاده کرده است.

شیخ اصولاً یکی از بنیان‌گذاران علم الامراض اطفال^۱ (= علم بیماری‌های کودکان) است که می‌توان نظراتش را با موازین کنونی تطبیق کرد.

نکاتی که شیخ در قانون دربارهٔ تربیت و رشد کودکان آورده چه از دوران شیرخوارگی و چه ترضیع توسط مادر و یا به توسط دایه می‌توان گفت با اصول و روش امروزی تقریباً مطابق است.

در این قسمت از مطالعهٔ قانون به نکاتی برخورد می‌شود که به راستی شیخ جمیع جوانب مربوط به شیردادن و تربیت و رشد کودک را بیان داشته که الحق قابل تحسین است.

دروزش و بهداشت و پیشگیری از بیماری‌ها

شیخ معتقد بود که ورزش یکی از ارکان مهم سلامت مزاج است و غریب آن است که ورزش‌های مختلف را برای آدمی در سنین مختلف گفته و اثر ورزش را در سلامت آدمی بسیار خوب بیان کرده است. شیخ در قانون شرح مبسوطی دربارهٔ ورزش کودکان و نوجوانان و جوانان و بالغان و افراد مسن و پیران متذکر گردیده.

شیخ برای پیران ورزش‌های سخت را نهی و بالعکس ورزش‌های سبک را تجویز کرده است.

وی گوید: «بهترین ورزش^۱ در هر سن و سال راه رفتن است». ابن سینا در تربیت جسمی نظریه‌ای در قانون ذکر می‌کند که یکی از مهمترین جهت تربیت آدمی و سلامت و تقویت اعضاء بدن است. وی خواب طبیعی و استنشاق هوای پاک و پاکیزگی جسم را برای سلامت بدن ضروری می‌داند.

بوعلی سینا در قانون در باب بهداشت و پیشگیری بیماری‌ها به تفصیل از بهداشت آب و مسکن و هوا و استحمام و شرایط بهداشتی در فصول و سنین مختلف را متذکر گردیده است.

شیخ به مانند قدما به هوای وبائی^۲ اعتقاد داشته و دستورهایی برای احتراز از قرار گرفتن در مسیر باد از نظر جلوگیری از امراض تذکر داده است. وی پرهیز از سکونت در مجاورت آب‌های راکد را توصیه کرده است. ابن سینا درباره مسکن و انتخاب آن توصیه می‌کند که باید به نحوی باشد که آفتاب به درون آن بتابد.

مطلب بسیار مهم آنکه شیخ در قانون تصفیه آب را توصیه کرده، چرا که اعتقاد داشته سرایت بعضی از امراض از آب می‌باشد. وی دستور داده که آب مشروب را باید از صافی بگذرانند یا آنکه آن را بجوشانند.

درباره آب‌های معدنی

شیخ را عقیده آن بوده که آب‌های معدنی برای سلامت آدمی بسیار مفید و در کتاب اول قانون اطلاعاتی در این باب و تصفیه آب در مواقع مسافرت گفته است.

۱. ورزش به تازی ریاضت است.

2. Air Cholérique



استهلاک فرموده و خیدمان و تالافوتی که در اسهال امراضی
 استخوان و در بعضی سهر و عن السوداوی بعد از بعضی نوما
 الی اکثر مرز دل و کثیرا ما یبقی الامعاء من ماء الفذوح
 و یخرج فی اکثر و ربما کان بعضهم یبقی منه و یجمع
 الفکر فی بطنه و کانه مستسقی و یخون و اما اکثر الامر
 فلا یبلغ الفذوح ان یخرج و یظهر الامعاء فی جحرادی لای
 المعونه و الی اسقاط القوة مشارکة المعده و الی الموت قلبه
 ان ینقبض الامعاء علیها و قد حکى قوم انه قد انقبض بعض
 الامعاء السفلی فی بعض المظن و المیاق و قد مر حدث بها محمد بن النقب
 و مشارکة الذل المعفونه و الا فیه و انقبض البطن انقباضا و کان
 یخرج الریح من معده و یحس فی بطنه و ان کان فی حمله المکان
 فهو من حمل الحمل البعید و البعد منه ان یحدث و انقل یصعب
 الی قضا البطن قالوا اذا وقع انقباض المعاء و البطن رز
 الصائم لم یسکر الخووع و لم یلبث شیء فی المعده و ذل صاحبیه
 و انتم بطنه و مات ه و لضاف السجدموی و صدیقی
 و مدی و مدی و خدای و زندی و قشاری و المدی و سلمی

مردی برتر از عصر خویش
 و در بعضی سهر و عن السوداوی
 و کثیرا ما یبقی الامعاء من ماء الفذوح
 و یجمع الفکر فی بطنه
 و کانه مستسقی و یخون و اما اکثر الامر
 فلا یبلغ الفذوح ان یخرج
 و یظهر الامعاء فی جحرادی لای
 المعونه و الی اسقاط القوة مشارکة المعده
 و الی الموت قلبه ان ینقبض
 الامعاء علیها و قد حکى قوم انه
 قد انقبض بعض الامعاء السفلی
 فی بعض المظن و المیاق و قد مر
 حدث بها محمد بن النقب و مشارکة
 الذل المعفونه و الا فیه و انقبض
 البطن انقباضا و کان یخرج
 الریح من معده و یحس فی بطنه
 و ان کان فی حمله المکان فهو
 من حمل الحمل البعید و البعد منه
 ان یحدث و انقل یصعب الی قضا
 البطن قالوا اذا وقع انقباض
 المعاء و البطن رز الصائم لم یسکر
 الخووع و لم یلبث شیء فی المعده
 و ذل صاحبیه و انتم بطنه و مات
 ه و لضاف السجدموی و صدیقی
 و مدی و مدی و خدای و زندی
 و قشاری و المدی و سلمی

در جراحی

آنچه که در قانون درباره جراحی دیده می شود میراثی است که شیخ از پزشکان سلف به دست آورده، منتهی اصولاً شیخ به عقاید پزشکان پیش از خود در باب جراحی کم اشاره کرده است.

اکنون من باب مثال نکات چندی درباره این شعبه از علم طب و اعمال جراحی و نظرات شیخ را متذکر می گردم:

شیخ در بستن زخم ها توصیه می کند که آنها را قبل از بستن با شراب شستشو دهند. (نقل از جشن نامه ابن سینا مجلد دوم صفحه ۱۱۵).

در عمل سنگ مثانه، ابن سینا برخلاف قدما که از راه عجان^۱ عمل می کردند و یا آنکه جدار مثانه را می شکافتند، عمل را از گردن مثانه^۲ (عنق مثانه) انجام می داده است. به علاوه وی برای بیرون آوردن سنگ مثانه آن را در داخل مثانه خرد می کرده است.^۳ همچنین در میل زدن مثانه^۴، از میل هایی که با چرم و فلز تهیه می گردیده استفاده و آن را با قاقاطیر^۵ انجام می داده است. شیخ توصیه می کند که پس از عمل جراحی سنگ مثانه مواظبت های لازم از زخم به عمل آید.

آقای پروفیسور رحیم اف دانشمند شوروی را اعتقاد آن است که شیخ اول بار به بخیه اعصاب پرداخته است (جشن نامه ابن سینا مجلد دوم صفحه ۱۱۵).

بطور کلی دانش شیخ در شعبه جراحی کمتر از طب داخلی است و این مطلب از مطالعه قانون به خوبی مشهود می گردد، ولی باید گفت درباره اعمال جراحی و درمان زخم ها^۶ و شکستگی ها^۷ و دررفتگی ها^۸ و برداشتن^۹ غده ها و بطور خلاصه اعمال جراحی عیناً به مانند رازی و اهوازی عمل می کرده، منتهی از آثار و مؤلفات وی (مخصوصاً قانون) چنین مستفاد می گردد که دو

۱. فاصله بین مقعد و خصیه.

2. Col de la vessie

3. Lithotritie

4. Cathétérisme

5. Cathéter

6. Les Plaies

7. Les Fractures

8. Les luxations

9. Ablation des glandes

پزشک نامبرده ایرانی (یعنی رازی و اهوازی) از وی برتر بوده‌اند (رجوع شود به ترجمه قصص و حکایات المرضی تألیف رازی و ترجمه نگارنده این مقاله، انتشارات دانشگاه تهران شماره ۹۴۰ سال ۱۳۴۳ ش).

در شکسته‌بندی

شیخ در شکسته‌بندی از راه کشش^۱ استمداد می‌کرده و آن را به صورت کشش طویل‌المده انجام می‌داده است. شیخ کوشش می‌کرده که بدون درد اعمال جراحی و شکسته‌بندی را انجام دهد و بدین لحاظ از داروهای مختلف برای این منظور استفاده می‌کرده است.

در سرطان

موضوع قابل توجه و دقت آنکه از اطباء ایرانی (مخصوصاً اهوازی و پس از وی ابن سینا) را عقیده آن بوده که باید غده سرطانی را در آن قسمت از بدن که چاقو بدان دسترسی دارد، برداشت. بدین معنی که سرطان پستان را باید عمل کرد و غده پستان را به کلی برداشت ولی درباره سرطان رحم نمی‌توان اقدامی کرد. این نظر عیناً به مانند نظر علی بن عباس مجوسی اهوازی است که در کتاب ملکی آمده است.

در اصول تداوی

ابن سینا جمیع معلومات آن زمان را در باب علم معالجه بیماری‌ها و اثر داروها داشته، با این تفاوت که به واسطه نبوغ ذاتی خود بدان اضافاتی کرده است.

او گوید: «استعمال زیاد ادویه ممکن است، خطراتی در بر داشته باشد (چنانکه اطباء امروز نیز بدان معتقد می‌باشند). تا آنجا که ممکن است با پرهیز و اجتناب از غذاهای مضر باید بیمار را تحت درمان قرار داد؛ اگر با داروهای غذایی ممکن نشود با داروهای مفرد^۱ و عندالضروره با داروهای مرکب^۲».

کتاب دوم و کتاب پنجم قانون که در باب داروهای مفرد و مرکب است، بسیار خواندنی می‌باشد، که خواص یک یک داروها و گیاه‌ها و امثال آنها را با خواص یک یک اجزاء آنها را بیان داشته و اکنون بسیاری از موضوعات مزبور تحت مطالعه است و هر روز که افق معلومات طبی روشن‌تر و وسیع‌تر می‌گردد، بیشتر به اهمیت کتاب قانون پی برده می‌شود.



کتاب پنجم قانون یک دوره علم‌الادویه و داروسازی است. در این کتاب شیخ طرز تهیه قرص‌ها^۳ و مرهم‌ها^۴ و حب‌ها^۵ و گردها^۶ و شربت‌ها^۷ و امثال آنها را بسیار خوب از عهده برآمده و مثل آن است که استاد در سر درس از آنها صحبت می‌دارد یا بهتر عرض کنم شیخ داروساز لایقی بوده است.

درباره تریاق‌ها وی را تریاقی است که به نام خود او معروف است یعنی «تریاق بوعلی سینا».

تریاق در اصطلاح قدما داروی ضد سم و زهر بوده که به زبان فرانسوی آن را Thériaque, Antidote گویند و همان نوش داروست، که پس از آنکه فردی سمی می‌خورد به وی می‌خورانند. چنانکه سعدی در گلستان آورده است:

1. Matières composées. simples

2. Matières composées

3. Pastilles

4. Onguents, Pommades

5. Pillules

6. Poudres

7. Sirops



«تا نوش دارو از عراق آید مار گزیده مرده باشد».

و مثل معروف: «نوش دارو پس از مرگ سهراب» را نیز فردوسی در شاهنامه گفته است.

اما کلمه تریاک را در زبان تازی افیون که معرب اییون فارسی است و به زبان فرانسوی Opium می گویند.

شیخ در قانون هشتصد قلم داروهای مفرد را به ترتیب حروف تهجی آورده است که در شرح و وصف هریک از آنها از ماهیت و نوع عالی و پست آنها و همچنین تعیین اینکه آن دارو معدنی یا نباتی یا حیوانی است سخن رانده است.

همچنین وی معتقد بود که بیمار نباید تنها به استعمال دارو بپردازد، بلکه با پرهیز و رژیم غذایی و حمام گرم و حمام آفتاب نیز باید خود را درمان کند.

شیخ معتقد بوده تا آنجا که ممکن است بیمار را با غذاهای مایع (بطور کلی با مایعات) درمان کرد. اگر ممکن نشد غذای دوایی، و الا با دوی غذایی و اگر حاصل نشد با داروهای مفرد^۱ و اگر با داروهای مفرد امکان درمان حاصل نگردید با داروهای مرکب به بهبود بیمار پردازند.

به نظر می رسد این نظریه را شیخ از رازی اقتباس کرده است. مقصود از داروهای مفرد جمع موادی است که از اجزاء زمین (معدن) و نباتات و حیوانات گرفته می شد به مانند بنفشه^۲ و عناب^۳ و نمک و روغن ها و امثال آنها.

و مقصود از داروهای مرکب آن بوده که چند داروی مفرد را با هم ترکیب نمایند و از آن معجون^۴ یا جوشانده^۵ و حب و امثال آن درست کنند.

1. Matières simples, Matières médicales

2. Violette

3. Jujube

۴. Electuaire (جمع آن معاجین است).

5. Tisane, Décocté, Infusion

سید فیض :

المستوفى

والربيع والشتاء
لها من

●

مقصود از غذاهای مایع آن بوده که جنبه روانی آن بر جنبه‌های دیگرش بچرید، به مانند آبگوشت و آب سبزی و شوربا‌های رقیق و آب برنج و امثال آن.

اما غذای مطلق و دوای مطلق و غذای دوائی و دوای غذایی را ذیلاً از زبان میر محمد حسین بن محمد هادی عقلی علوی خراسانی شیرازی به نحوی که در کتاب تألیفی‌اش یعنی کتاب مخزن‌الادویه آمده است عرض می‌کنم تا مطلب روشن شود. صاحب مخزن‌الادویه گوید:

«غذای مطلق آن است که تأثیر و تأثر آن در بدن به ماده فقط باشد نه به کیفیت و صورت. بدین قسم که چون وارد بدن گردد و تأثیر در آن نماید به توسط کیفیتی که لازمه آن است بدن از آن متأثر و متغیر نشود و از مزاج اصلی خود نگردد، بلکه در آن تصرف نموده و یا بالقوه آن را به فعل آورد و متغیر و متبدل از صورت غذایی به صورت خلطی گردانند... مانند آبگوشت‌های لطیف و زرده تخم مرغ نیم‌برشت و گندم و سایر حبوب و بقول و غیرها...

«دوای مطلق آن است که تأثیر آن در بدن به کیفیت فقط باشد و ماده آن قابلیت غذایی و جزو بدن شدن نداشته باشد. بدین قسم که چون وارد بدن گردد و حرارت غریزی در آن تصرف نماید متأثر و متغیر نگردد بلکه او تصرف در بدن نماید و آن را متأثر و متغیر به کیفیت خود سازد از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مفرداً یا مرکباً مانند فلفل و زنجبیل و نیلوفر و کافور^۱ و برزازیانه و امثال اینها.

«و غذای دوائی آن است که تأثیر آن در بدن به ماده و کیفیت هر دو باشد به همان نحو با غلبه ماده که بعد تأثیر و تأثر از آن خلطی حاصل گردد که جزو بدن تواند باشد و با آن اندک کیفیت و مزاجی باشد غالب بر کمیت و مزاج اصلی بدن و تغییرهایی در بدن نماید به کیفیات اربعه مانند خس^۲

1. Chicorée

۲. خس بر چند قسم است: خس برّی (Scarole) و خس النخل (Chou-Palmiste) و خس الحمار (Ben = Dent de lion).

و لا تخف من هذا
فمن يفسدوا فاني
بنيهم من النار
بما كانوا يعملون
فمن يفسدوا فاني
بنيهم من النار
بما كانوا يعملون

د. یوسف:

کھربار

والسلام

وقت

مکمل

三

三

[illegible]

(کاسنی) و ماء الشعیر و خیار و بادرنگ و کدو و هندوانه و خربوزه و انگور و بقله الحمقاء (خرغه = بقله حمقاء) و اسفاناچ و بابونه و شبت و شلغم و زردک و چغندر و کلم و ماش و عدس و نخود و لوبیا و نحوها.

«و دواى غذایى آن است که تأثیر آن در بدن به کیفیت و ماده هر دو باشد با غلبه کیفیت و بدن را متغیر سازد به تغییرهایی و ثانیاً بدن در آن تصرف نماید و از آن خلط بسیار کمی حاصل گردد که قابلیت غذایى و جوهر بدن شدن و فیضان صورت عضوى شدن داشته باشد با کیفیتی غالب بر بدن مانند گندنا (= تره) و نعناع و برگ کاسنی^۱ و عنب الثعلب^۲ و سیر و پیاز و توت و آلو و اکثر میوه‌ها و بذور مانند بذر خیار (تخم خیار) و خربوزه و هندوانه و امثال اینها». تا اینجا شرحی بود که از کتاب مخزن الادویه نقل شد. اما در مورد غذا و دوا اقسام دیگر نیز در این کتاب آمده به مانند غذای ذوالخاصیه و دواى ذوالخاصیه و غذا و دواى ذوالخاصیه و سمّ مطلق و دواى سمى و غذای سمى و غذای دواى سمى و دواى سمى و دواى مسهل ذوالخاصیه و دواى ملین و امثال آنها (نقل از صفحات ۵ و ۶ و ۷ و ۸ کتاب مخزن الادویه چاپ بمبئی، هند - جمعه بیست و دوم شهر شعبان المعظم ۱۲۶۰ هـ. ق. مطابق سوم سپتامبر ۱۸۴۴ مسیحی).

شیخ معتقد بوده که در تب‌های گرم (حارّ) اگر بیمار کر شود و اسهال صفراوی پیش آید کرى زایل گردد، چرا که علت از بالا رفتن خلط صفراوی شده و به اسهال صفراوی دفع گردد و بالعکس تب ربع^۳ و صرع^۴ را بهبود زیاد می‌بخشد یا معالجه کند.

وی معتقد بوده اگر به پای شخصی مالیخولیایی پیوک (رشته)^۵ پدید

1. Feuille de chicorée

2. Morelle moire

3. Fièvre quarte

4. Epilepsie

۵. Filaire de Medine = عرق‌المدینی = عرق‌المدنی.

این بیماری همان است که وقتی در جنوب ایران و بخارا شیوع داشته. چنانکه شیخ سعدی آورده است:

که بیماری رشته‌گردش چو دوک

یکى را حکایت کنند از ملوک

في الدنيا المفردة الحرف العبري

YHV

11

75

١٤

•

اعضاءالم

176.

الماء

5.

1941.

لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ الْأَمَانَةِ وَالْإِيمَانِ

تاج

محمد بن

مقدم الحجة

...

مشاركون

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

آید مالیخولیا بدان رفع شود (نقل از مجلد دوم جشن نامه ابن سینا، خطابه شادروان دکتر عبدالله احمدیه).

در داروشناسی و خواص داروها

ابن سینا در قانون ضمن وصف هر دارویی طرز تهیه و استعمال آن را شرح می دهد. وی علاوه بر آنکه از خواص داروهای مذکور در کتب اطباء سلف اطلاع داشته، شخصاً نیز از خواص داروها و گیاهان زیادی بحث کرده است.

وی در طبقه بندی داروها با مهارتی خاص داروهای ضد عفونی و مخدر و مسکن و امثال آنها را توجیه کرده است. به شرح ایضاً درباره ادویه مرکبه در کتاب پنجم مطالبی بسیار ارزنده آورده است.

در زمینه شیمی

شیخ در دنباله تحقیقات و تجارب جابر بن حیان^۱ و رازی اطلاعاتی درباره شیمی داشته، اما نه به اندازه این دو دانشمند. من باب مثال متذکر می گردم که شیخ در قانون از آهن و بوره^۲ (بورق) و تنگار^۳ (برات دوسدیم = تنکار) و توتیا^۴ (= دودیا) و زاج ها^۵ (= زاک ها = سولفات

۱. فرانسویان به جابر بن حیان Jeber گویند.

۲. ترکیب های مختلفی است که گاهی کربنات و گاهی برات می باشد. بورق الارمینی یا بوره ارمنی یا بوره زراوندی Na_2CO_3 , NaHCO_3 , $2\text{H}_2\text{O}$ با ناخالصی هایی از قبیل اکسید آهن و بورق المصفی و بورق الخبز و بوره الصناعة (بوری زرگران) «نقل از کتاب الاسرار رازی ترجمه و تحقیق از دکتر مهندس حسنعلی شیبانی».

۳. تنکال، ترکیبی بوده است دارای براکس و کربنات ها. اجزای آن مختلف بوده است و آن را می ساختند (نقل از کتاب الاسرار رازی، ترجمه و تحقیق دکتر مهندس حسنعلی شیبانی). ۴. Tutie. اکسید دوزنگ ZnO و گاهی کربنات دوزنگ Zn Co_3 .

۵. Aluns) زاج انواع و اقسام داشته مثل زاج زرد و زاج سرخ و زاج سیاه و زاج رنگرزان و امثال آنها (سولفات مضاعف پتاسیم و آلومینیوم).

حق الاكراد في التبانة

[illegible]

مضاعف پتاسیم و آلومینیوم) و زاج سبز^۱ (سولفات دوفر) و زرنیخ^۲ (سولفورارسنیک) و زنگار^۳ (زنجار = اکسید مس) و سفیدآب^۴ (سپیداک = اسفیداج = کربنات دوپلمب) و شاذنج^۵ (شاذنه - اکسیددوفر) و طلق^۶ (تلک) و فولاد و قلع^۷ و لاجورد^۸ و مرداسنگ^۹ (اکسید پلمب = مرداسنج = مرده سنگ) و مس و مغنسیا^{۱۰} (سنگ مغناطیس) و نظرون^{۱۱} (شوره ساغری سازی) و نمک طعام^{۱۲} (کلرور دوسدیم) و نوشادر^{۱۳} (کلرورامونیوم) و نوره^{۱۴} (واجبی) و مرقشیشا (پیریت^{۱۵} آهن) و حجرالنور که مرقشیشای ذهبی^{۱۶} و مرقشیشای نقره‌ای و مسی^{۱۷} و امثال آنها را ذکر کرده و موارد استعمال آنها را گفته است. مخصوصاً درباره شیمی معدنی

۱. $\text{CuSO}_4 \cdot \text{H}_2\text{O}$ یا زاج الاخضر = قلقند

۲. زرنیخ بر دو قسم بود: زرنیخ زرد و دیگری زرنیخ قرمز اولی Auripigment و دیگری $\text{S}_4 \text{ As}_4$ یا Realgar نامیده می‌شود (از کتاب سرالاسرار رازی ترجمه مهندس حسنعلی شیبانی).

۳. زنگار نیز بر چند قسم بود. به مانند زنگار سبز و زنگار سرخ و زنگار سفید که هر کدام فرمول علیحده دارند.

4. Carbonate de Plomb

۵. سنگ آهن = اکسید دوفر = Hematie = شاذنه آهن آبداده ۶. سنگ میکا = Talc

7. Zinc

۸. لازورد = لازورد

9. Litharge

۱۰. سنگ معدنی است که به پارسی آن را سنگ برگان یا مغنی می‌گفتند (برهان قاطع).

11. Exhantalse 12. Chlorure de Sodium

۱۳. نوشادر = نشادر = $\text{NH}_4 \text{ Cl}$ = Chlorure d'Ammonium و اسامی دیگر نیز برای این ماده در کتب آمده است.

۱۴. نوره یا آهک زنده که عربی آن «حلاق الشعر» Epilatoire یعنی پاک‌کننده مو می‌باشد.

۱۵. این کلمه مرقشیشا و مارقشیشا که اصل آن مرخشی است Markasit و ترکیبی است از سولفورهای فلزی (FeS_2).

۱۶. فرمول شیمیایی آن FeS_2 است که مارکاسیت نام دارد.

۱۷. این سنگ ممکن است فرمول شیمیایی آن Fe AsS باشد که آن را مرقشیشای احمر نیز گویند.

اطلاعات جالبی داشته است.

دربارهٔ جیوه گفته است: که از ترکیب آن با گوگرد می‌توان شنجرف تهیه کرد و بالعکس از شنجرف^۱ ممکن است جیوه به دست آید. شیخ همچنین دربارهٔ مسمومیت بخار جیوه نکاتی آورده و طرز به دست آوردن زنگار^۲ از مس و سرکه (اسید لاکتیک^۳) را مشروحاً بیان کرده است. اطلاعات شیخ دربارهٔ اکسیر اعظم^۴ و حجرالفلسفی^۵ (حجرالفلاسفه) به اندازهٔ رازی نبوده است.

توضیح آنکه قدما برای یافتن دارو یا معجونی که پیری را به جوانی تبدیل نماید پیوسته در تکاپو بودند و بدیهی است این ماده بیشتر مورد نظر پادشاهان و بزرگان بوده. عدهٔ زیادی از کیمیاگران شب و روز در پی یافتن آن بودند منجمله رازی هم در سلک همین کیمیاگران بوده است.

اما مقصود از حجرالفلسفی یا حجرالفلاسفه ترکیبی بوده که اگر آن را به فلزی به مانند مس بزنند یا با آن ترکیب کنند این فلز به طلا و نقره تبدیل گردد. این کار نیز به دستور پادشاهان و ولایه و امراء و بزرگان به کیمیاگران محول می‌گردیده و داستان آب آوردن چشم رازی که بر اثر کوبیدن کتابی (که در باب کیمیا نوشته بوده) بر سرش نشانهٔ همین امر می‌باشد.

بطور خلاصه کیمیاگران اسلامی مدت‌ها در پی تهیهٔ این دو ماده بودند. گرچه توفیق یافتن آن برایشان میسر نشده ولی طی عملیات کیمیاگران تعداد زیادی مواد و ترکیبات دیگر را پیدا کردند.

شیخ آنچه که در باب دو ماده بالا اطلاع داشته بیشتر به نظرات جابر متمایل است.

۱. که در پارسی شنجرف گویند و شنجرف معرب سنگرف است و فرمول شیمیایی آن سولفور دیمرکوری HgS می‌باشد.

۲. زنجار معرب زنگار است و آن زنگی بوده که بر روی فلزات می‌نشسته و انواع و اقسام داشته به مانند زنجار سبز و زنجار قرمز و زنجار سفید.

3. Acide Lactique

4. Elixir

5. Pierre Philosophale



صفحة اول كتاب قانون شيخ جاب تهران (كتاب سوم)
در باره بیماری های اعضاء بدن

ابن سینا را عقیده آن بوده که برای تبدیل یک فلز به فلز دیگر لازم است که ترکیبات عناصر آن تغییر یابد، اما چون از نسبت‌های بین عناصر هر فلزی بی‌اطلاعیم پس نمی‌توانیم آنها را به دستکاری و سایلی که کیمیاگران به کار می‌برند، به یکدیگر تبدیل نماییم.

بطور کلی اصولاً شیخ درباره شیمی اصول و عقاید کیمیاگران را قبول نداشته و در این راه هم زحمتی متحمل نگردیده است. اما درباره معدن‌شناسی در کتاب شفا مطالبی متذکر گردیده که معلوم می‌دارد وی اطلاعات وسیعی در این باب داشته که شرح و بسط جمیع مطالب آن از حوصله این مقال خارج است.

برای اطلاع کامل به معلومات طبی و علمی شیخ جز مطالعه کتب و آثار وی و تجزیه و تحلیل آنها راهی نیست و این امر محتاج دقت و وقت وسیع می‌باشد.

ثانیاً موضوعات و مفاد قانون با پزشکی امروز تطبیق گردد تا بتوان از نبوغ شیخ اطلاع حاصل کرد،

ثالثاً با کمال بی‌طرفی و بدون تعصب دریافت که شیخ در هزار و اندی سال قبل چه گفته و میزان دانش وی چه اندازه بوده است،

رابعاً اگر میسر شود مطالب طبی و درمان‌هایی که شیخ در قانون و سایر مؤلفات آورده امتحان کرد تا اگر صحیح به نظر رسید آنها را به کار برد. اکنون در شبه قاره هندوستان این امر صورت تحقق به خود گرفته و طلاب علوم طبی از قانون استفادات کامل می‌کنند. آن دسته که با طب شیخ آشنایی دارند و به حدی رسیده‌اند که مطالب قانون را توسط مدرسین آموخته‌اند آن را به کار می‌برند. این دسته را به اصطلاح خود «حکیم» می‌گویند و به آنها اجازه طبابت (یا دیپلم) می‌دهند که به رسم و سیاق شیخ و سایر اطباء سلف طبابت نمایند.

نگارنده در سفر اخیر به پاکستان در لاهور، مرکز ایالت بزرگ پنجاب از این مرکز دیدن کردم که با چه دقت نظر طلاب علوم طبی بدین مهم

في كيفية أمراض القلب

[illegible]

اشتغال می‌ورزند و بیماران را به همان سبک قدیم درمان می‌کنند. مقصود آن است که ساکنان شبه قاره هندوستان دریافته‌اند که با درمان بیمارانی با سبک قدیم و استعمال گل و گیاه نباتی و داروهای معدنی می‌توان به نتیجه رسید با توجه بدانکه از داروهای امروزی نیز غافل نمانده‌اند.

شرح این موضوع رانمی‌توان در چند صفحه مختصر کرد و لازم است که مقاله‌ای مفصل از دیدنی‌ها و مشاهدات و طرز درمان و اصول تداوی این حکیمان را به نظر خوانندگان ارجمند برسانم.

همین قدر یادآور می‌شوم که در شهرهای کراچی و لاهور و پیشاور و حیدرآباد و راولپندی در کشور پاکستان عطاران و گیاه‌فروشان نقش عمده‌ای در مورد داروها و گیاهان طبی ایفا می‌نمایند یا بطور خلاصه نیمی (بلکه بیشتر) داروخانه‌های این شهر با سبک و روش قدیمی کار می‌کنند (مانند عطاران سابق کشور خودمان که اکنون در شهر تهران و بعضی نقاط دیگر کشور نمونه‌هایی از آنان دیده می‌شود) و نیمی دیگر داروخانه‌های امروزی است که با داروهای جدید سروکار دارند و بدین ترتیب پزشکان این سرزمین به دو دسته تقسیم گردیده‌اند. دسته‌ای «حکیم» و دسته دیگر «دکتر در طب» می‌باشند. به عبارت آخری طب دیروزی «طب قدیم» را با طب امروزی «طب جدید» تلفیق نموده رفع احتیاج مردم را می‌کنند.

اینک می‌پردازم به دنباله مطالب قبل.

قبل از نگارش درباره خواص داروهای طبی که شیخ در قانون آورده ذکر نکات زیر لازم است:

چنانکه آمد قانون در پنج کتاب می‌باشد:

کتاب اول در کلیات طب،

کتاب دوم در داروهای مفرد به ترتیب حروف تهجی،

کتاب سوم در امراض جزیی اندام‌های بدن آدمی از سر تا قدم،

الكتاب الثاني في النسخ الثاني من القاموس

[illegible]

کتاب چهارم در زینت و بیماری‌هایی که مخصوص به یک عفونی است. کتاب پنجم در داروهای مرکب که قرابادین است. چنانکه از تصاویر مشاهده می‌شود چند صفحه از قانون در باب امراض و احوال قلب و اورام و بثور و صفحه اول کتاب دوم قانون درباره داروهای مفرد و امراض جزئی اعضا بدن آدمی و بیماری‌های برص و بهق و استسقاء و دردهای مفاصل و نقرس و تسکین دردها و قرص‌ها و بعضی داروهای دیگر از نظر خوانندگان می‌گذرد که در آنها شیخ به تفصیل درباره هریک از مطالب بالا شرحی جامع نگاشته است. اما در باب خواص داروها مخصوصاً گیاهان دارویی از شاهکارهای بسیار ارزنده شیخ در آثار و مؤلفاتش به خواص گیاهان دارویی مخصوصاً گیاهان صفاوی برخورد می‌کنیم که بی‌اندازه معتبر می‌باشد و تاکنون ارزش دارویی خود را از دست نداده است. شیخ در قانون در کتاب دوم (در داروهای مفرد به ترتیب حروف تهجی) و در کتاب پنجم (در داروهای مرکب که قرابادین است) که جمعاً از هشتصد قلم با مرکبات آنها متجاوز است مطلب آورده که اگر مقرر شود تمام آنها ذکر شود یک کتاب بسیار قطور گردد و از آن گذشته باید یک یک آنها را مورد تجزیه و تحلیل و بحث قرار داد و خواصی که شیخ برای آنها تذکر داده همان‌طور که وی در کتاب آورده نگاشت، سپس با خواصی که امروز پزشکان و دانشمندان برای آنها قائل گردیده‌اند مقایسه کرد تا حق مطلب ادا گردد. سعی کرده‌ام بسیار فشرده مطالبی درباره گیاهان دارویی مخصوصاً گیاهانی که شیخ برای بیماری‌های کبدی و صفاوی آورده است مختصری به نظر خوانندگان برسانم. ابن سینا در کتاب دوم قانون تعدادی از داروها را (اعم از گیاهی و غیرگیاهی) برای درمان بیماری‌ها و خواص طبی آنها نام می‌برد که قریب هشتصد قلم می‌باشد.

شیخ سعی بلیغ نموده که خواص داروهای گیاهی را مختصر و مفید و بدون حشو و زوائد شرح دهد و از اطالۀ مطلب خودداری کرده است. اکنون از تعدادی داروهای صفاوی (که جزیی از تمام داروهای کبدی است) یاد می‌کنم:

۱ - انبرباریس (= امبرباریس = زرشک = *Berberis Vulgaris*)
 درباره این گیاه شرحی کامل از خواص دفع صفاوی آن ذکر می‌کند. وی این گیاه را (مقصود میوه آن است) برای دفع تشنگی و کمی اشتها و التهاب و همچنین دفع خمار شراب استعمال و تجویز می‌کرده است. اکنون نیز ریشه و برگ و پوست آن استعمال می‌گردد. پیشینیان از میوه آن شربت تهیه می‌کردند که اکنون نیز متداول است. از این گیاه ماده‌ای عامله استخراج می‌گردد که بربرین «Berberine» است. این ماده دافع صفا و ملین است و انقباض الیاف ماهیچه‌های صاف «Muscles lisses» را زیاد می‌کند و در ورم و اختلالات کبدی و صفاوی مفید است.

اخیراً تجاربی توسط بوهن^۱، وری^۲ و ژیلبر^۳ دانشمندان فرانسوی در این باب به عمل آمده است و گفته‌های شیخ را تصدیق کرده‌اند. شیخ در قانون شرحی به نام قرص زرشک آورده که مرکب از گل سرخ Rose و تخم خیار Pépin de Concombre و ژب السوس Régliste و تخم هندوانه Pépin de Pastiche و تخم کاسنی Graine de Chicorée و مصطکی Mastic و سنبل الطیب Valériane و عصاره عافت (حشیش الغافت) Eupatoire و ریوند Rhubarbe و ترنجبین Mamne de Hedrsarum Aihagi بوده که آن را برای دفع سده‌های جگر و طحال و تب‌های حاد و یرقان Ictère و ورم‌های معدی Gastrites به کار می‌برده است. تا این اواخر در طب بعضی از کشورها و نیز کشور خودمان توسط

صفحة آخره الالند في حق ودين

[illegible]

پزشکان قرص زرشک بسیار استعمال می‌گردیده که بسیار مفیده بوده است.

اکنون نیز در شبه قاره هندوستان استعمال فراوان دارد.

۲- پودنه (فودنج = پونه = Pulegina = Pouliot = Mentha)

که دارای مادهٔ عامله پولگن Pulegone می‌باشد. شیخ آن را برای تقویت معده و امعاء و رفع سوزش معدی و سکسکه «فواق = Hoquet» و همچنین برای رفع استسقاء Ascite و یرقان به صورت جوشانده Infusion و شربت Sirop استعمال می‌کرده است.

تجارب اخیر نیز خواصی را که شیخ قائل بود، تأیید می‌کند و در بیماران مبتلا به یرقان و ورم‌های کبدی Hepatites و کیسهٔ صفرا به کار برده می‌شود.

دانشمند فرانسوی شابرل^۱ تزریق داخل وریدی و جوشاندهٔ این گیاه را در حیوان عمل کرده که ترشح صفرا را دو یا سه برابر کرده است.

۳- ترشک «حماض = Rumea acetosa = Oseille» این گیاه که ریشه و دانه و برگ آن (مخصوصاً دانهٔ آن) در طب استعمال می‌گردید و دارای اسیداکسالیک Acide Oxalique است یکی از داروهای معتبر ضد صفراست.

در کشور ما مدت‌ها این گیاه به عنوان دفع صفرا استعمال می‌گردیده ولی اکنون استعمال آن کم شده است. این گیاه در زمین‌های زراعتی مرطوب که کود داده باشند به دست می‌آید. دانه و ریشهٔ آن بهترین قسمت برای درمان بیماری‌های صفرائی است. به علاوه در تغذیه نیز به کار می‌رود.

ترشک انواع و اقسام دارد. برگ آن که مزهٔ ترش دارد برای مصارف تغذیه به کار می‌رفته است.

1. Chabrol

فَالْأَكْثَرُ الْمُنْبَاسِدُ

[illegible]

۴ - تر تیزک «تره تیزک = جیر جیر منداب»

(Eruce = Eruca Sativa = Mill Eruce =)

این گیاه نیز دارای خواص دفع صفرا می باشد. در قدیم این گیاه مورد استعمال فراوان داشته و اکنون نیز مردم برخی دهات و شهرها آن را با نان قاتق می کنند. اما آنچه که مسلم است یکی از قاتق های قدیم ما ایرانیان تره تیزک بوده که در ایام بهار از صحراها و مزارع آن را چیده و برگ آن را با نان می خوردند و از غذاهای لذیذ بوده است. این گیاه در ایران در نواحی شمال کمال و فور دارد و آنچنان مورد توجه همگان بوده است که بعضی ها در خوردن آن زیاده روی می کردند و معتقد بودند که برای سلامتی بسیار خوب است. مثل معروف «تر تیزک کاشتیم که قاتق نان باشد قاتل جان شد» از آنجا آمده است که مردم با اشتیاق کامل در خوردن آن زیاده روی می کردند. خلاصه آنکه شیخ درباره این گیاه توصیه کامل نموده که برای رفع بیماری های کبدی بسیار مفید می باشد و مخصوصاً در فصل بهار خوردن آن را توصیه کرده است.

۵ - تمر هندی (= Tamarin Indien - Tamarindus Indica) که میوه آن

مصرف می گردیده و اکنون نیز بسیار متداول است. در ایران و شبه قاره هندوستان و بسیاری از کشورها میوه آن را می خورند. در کشور خودمان نیز تمر هندی مصرف زیاد دارد و در تمام فصول به عنوان تنقل (مخصوصاً جوانان) و به عنوان دفع صفرا (پیران) و به عنوان داروی کبدی (توسط پزشکان) استعمال می گردد. این گیاه در شبه قاره هندوستان و بلوچستان بسیار زیاد است و از داروهایی است که مردم سرزمین های بالا عموماً آن را در تمام فصول استعمال می کنند اما استعمال آن تا پنجاه سال قبل در ایران زیادتر از امروز بوده است. من در پاکستان ضمن مطالعه در باب گیاهان دارویی در شهرهای مختلف آن به خوبی دریافتم که مورد استعمال تمر هندی فراوان است. اما

این سینا آن را مقوی قلب و معده و ملین و مسهل و مسکن قی‌های صفراوی و اخلاط گرم می‌دانسته به علاوه شیخ آن را برای رفع عطش و همچنین در بیماری‌های پوستی مصرف می‌کرده است.

اخیراً خواص این گیاه مورد توجه داروشناسان جهان قرار گرفته که در بیماری‌های کبد و کیسه صفرا Vesicule biliaire از عصاره آن استفاده‌ات کامل می‌گردد که تحریک کننده عضلات صفراوی و به اصطلاح طبی کولاگوک Cholagoque و مترشح صفرا (کولرتیک Cholérétique) محسوب می‌گردد.

این تجارب توسط استاد پارتوریه^۱ و تحقیقات مشارالیه به عمل آمده است.

۶- رازک شیخ نام آن را لبلاب آورده است (Houblon = هومولوس لوپولوس = Humulus Lupulus) که از گیاهان بسیار مفید کبدی به‌شمار می‌آید. نام دیگر آن حشیشه‌الدینار است.

۷- رازیانه رازیانه که معرب آن رازیانج است و به زبان فرانسوی آن را Fenouil یا به زبان علمی لاتین آن را Foeniculum Vulgare نامند.

رازیانه از داروهای مفید صفراوی و کبدی است که شیخ آن را زیاد استعمال می‌کرده و هنوز هم در کشورهای آسیایی این دارو را برای بیماری‌های کبدی و صفراوی (یعنی ضد صفرا) استعمال می‌کنند.

۸- رجل الغراب که نام دیگر آن اطریلال است و در کشور ما آن را قازایاغی (قازیاغی) می‌نامند و لاتین آن Cochlearia Coronopi می‌باشد.

این گیاه همان گیاهی است که تا چندی قبل در فصل بهار دوره گردها آن را می‌فروختند و اغلب خانواده‌ها آن را برای تصفیه خون و جلوگیری از صفرا به تجویز پزشکان قدیم می‌خوردند. حتی بعضی‌ها آن را در غذاهای خود داخل کرده به مانند سبزی‌ها با میل و رغبت و به نیت

1. Parturier

سلامتی از آن استفاده می کردند.

۹ - روناس (یا رُنّاس = فوة الصباغین Tinctorum = Garance = Rubica از داروهایی بوده که شیخ از آن در قانون نام می برد و ثابت کرده است ریشه آن را که رنگرزان استعمال می کنند در انسداد مجاری کبد و طحال و یرقان بسیار مفید می باشد.

شیخ در قانون جوشانده (Infusion) و یا سکنجبین (Oxymel) آن را برای درمان بیماری های کبدی و صفراوی مشروحاً متذکر گردیده و به علاوه در بسیاری از بیماری ها به مانند فالج ها (Paralysies) و بی حسی (Insensibilité) و سستی اعضا (Faiblesse = Relaxion) و لقوه (کجی دهان) (Pavalysie de la Face) و عرق النساء (Sciaticque) آن را تجویز می کرده است.

این گیاه در ایران فراوان است و در قدیم پزشکان (حتی در حال حاضر بعضی از اطباء در شهرستان ها) ریشه این گیاه را به میزان یک تاسه مثقال (پنج تا پانزده گرم) تحت عنوان مدر و دفع کننده صفرا استعمال می کنند. اخیراً خواص این گیاه توسط علمای مغرب زمین مورد توجه قرار گرفته و آن را در آماس بیماری های مزمن کیسه صفرا (Pericholecystites) مفید دانسته اند.

ایضاً دانشمندان دیگر مغرب زمین از جوشانده ریشه این گیاه برای ازدیاد ترشحات کبد و تحریک مجاری صفرا نتایج مفید دیده اند. ناگفته نماند که بیشتر مورد استعمال روناس در رنگرزی می باشد.

۱۰ - زیره بر دو نوع است: زیره سبز (Cumin des prés) و زیره سیاه یا زیره کرمانی (Cumin carvi) که ابن سینا در کتاب دوم قانون خواص جالبی از آنها ذکر می کند.

این گیاه هنوز هم در کشور ما برای تصفیه خون و بیماری های ناشی از صفرازی زیاد استعمال می گردد. حتی آن را در غذا ریخته و با برنج مخلوط می کنند و با میل و رغبت می خورند. از آن گذشته این گیاه یکی از صادرات بزرگ کشور ما محسوب می گردد.

نگارنده در سفر اخیر (آذرماه و دی ماه ۱۳۵۲) که برای شرکت در

کنگره بین المللی هزاره ابوریحان به پاکستان رفته بودم، ملاحظه کردم که در این سرزمین زیره تا چه حد استعمال می گردد، منتهی در قدیم استعمال آن زیادتیر بوده است.

۱۱ - سروکوهی (سرو جبلی یا سرو کوهی = عرعر = Genévrier commun) و چند نام دیگر که ابن سینا آن را به نام عرعر آورده است. شیخ استعمال آن را در آماس های کیسه صفرا و برای دفع سنگ های مجاری صفراوی مفید می دانسته است. اما کلمه ای که امروزه ما به نام عرعر می نامیم، مصرف طبی ندارد و فرانسوی آن (Ailante یا Vernis du Japon) است.

استعمال میوه آن باعث تقویت بدن و تعریق و تصفیه خون و زیادی ادرار می گردد. به علاوه خواص دیگری نیز دارد که ذکر همه آنها در این مختصر نگنجد.

باید دانست یک نوع دیگر از سرو کوهی (سرو = شجرة الحیات = Cyprés commun) وجود دارد که درختی به ارتفاع ۲۰ تا ۲۵ متر می باشد که از چوب و میوه آن استفاده می گردد.

چوب آن قبض کننده مزاج و معرق است. میوه آن در قدیم برای رفع اسهال های ساده و درمان بواسیر به کار می رفته است.

سرو کوهی غیر از درمان بواسیر در رفع اختلالات یائسگی نیز مصرف داشته و از همه اینها گذشته بر آن در کتابهای طبی قدیم خواص فوق العاده دیگری نوشته شده است که بسیار خواندنی است و باید چند صفحه را به شرح آنها اختصاص داد. اما در اینجا به همین مختصر قناعت می گردد. ابن سینا در قانون برای سرو خواص شگفت انگیزی قائل شده که بسیار قابل مطالعه است.

عده ای از محققان مغرب زمین مخصوصاً دارو شناسان درباره یک یک اجزاء سرو اعم از دم کرده میوه خرد شده یا مطبوخ و یا حب و امثال آنها مطالبی در کتابهای خود متذکر گردیده اند (برای اطلاع بیشتر رجوع شود

به کتاب بسیار ارزنده گیاهان دارویی تألیف آقای دکتر علی زرگری).

۱۲ - شاهتره (شاهترج = شاترج = ساتراج = *Fumeterre officinalis*) این گیاه مانند کاسنی در بیماری‌های کبدی و صفراوی مورد استعمال زیاد داشته و تا قریب پنجاه سال قبل در تهران (و شاید اکنون نیز در شهرستان‌ها) عصاره آن را با کاسنی مخلوط نموده و به صورت مایع در فصل بهار استعمال می‌کردند. در فصل بهار عده‌ای از دوره گرد‌ها این گیاه و همچنین کاسنی را تهیه کرده و به مردم عرضه می‌داشتند و پزشکان هم آن را تجویز می‌کردند. شیخ در قانون خواص این گیاه و استعمال آن را در بیماری‌های کبدی و کیسه صفرا به صورت عصاره توصیه کرده است. خواص درمانی آن تصفیه کننده خون و صفراست و به علاوه اشتها آور نیز می‌باشد و چون زیاد مصرف گردد، گلبول‌های قرمز خون را کم کند. بدین دلیل وقتی میزان خون فردی زیاد می‌گردد از این گیاه تجویز می‌شده است. اثر بزرگ شاهتره بر روی کبد و کلیه است، به علاوه خواص دیگری هم دارد. در قدیم بیشتر آن را مخلوط با کاسنی تجویز می‌کردند و شیخ هم به همین نحو در قانون آورده است.

۱۳ - شنبلیله (حلبه = *Trigonella*) - *Fenugrec* - *Foenum graecum* شیخ در قانون از این گیاه خواص مهمی بر شمرده و آن را برای تقویت کبد و معده و زیاد شدن اشتها تجویز کرده و اکنون نیز عده‌ای از پزشکان آن را تجویز می‌کنند.

از آن گذشته این گیاه که یک ساله است و در کشور ما و آسیای صغیر و الجزیره و هند و مصر و مراکش و ایتالیا و بسیاری از کشورهای روی کره زمین می‌روید، از صورت دارویی بیرون آمده و صورت غذایی و خوراکی به خود گرفته است. چنانکه در ایران در خورش‌ها آن را استعمال می‌نمایند.

دانه‌های شنبلیله نیروبخش است که ترمیم قوا می‌کند و سابقاً آن را برای افراد نحیف و لاغر و مبتلی به سل تجویز می‌کردند. شاید اکنون هم

متداول باشد منتهی با داروهای جدیدی که در طب وارد شده این دانه‌ها کمتر مورد استعمال دارند.

۱۴ - غافث (= حشیشه الغافث = Eupatorium Cannabinum = Eupatoire

Ep d'Avicenne = Eup. Chanvrine) این گیاه که بسیار مورد نظر شیخ بوده و انواع و اقسام دارد، در کنار آب‌های راکد و نه‌رها فراوان است. همچنین در نقاط مرطوب کوهستانی ایران (مخصوصاً کوه‌های بختیاری) می‌روید.

در قدیم از تمام قسمت‌های گیاه استفاده طبیبی به عمل می‌آمده است، ماده‌عامله آن (Eupatorine) می‌باشد. این اپوتاروین ماده‌ای تلخ و گزنده است که در آب و الکل حل می‌شود. این گیاه در قدیم‌الایام بسیار استعمال می‌گردیده و ابن‌سینا آن را در بیماران مبتلی به یرقان و ورم کبد به صورت جوشانده می‌داده است. همچنین عصاره آن را نیز استعمال می‌کرده است. شیخ به این گیاه و قسمت‌های مختلف آن عقیده زیاد داشته، بطوری که در استعمال آن بسیار کوشا و جاهد بوده و بدین مناسبت یکی از نام‌های آن «اپاتوار ابن‌سینا» گذارده شده است.

۱۵ - کاسنی (هندباء) (Chichorium intybus Chicorée) از گیاهانی است

که شیخ خواص فراوانی برای آن قائل بوده و آن را داروی بسیاری از بیماری‌ها می‌داند. بدین معنی که آن را مقوی جگر و مسکن حرارت خون و تشنگی و ضد ورم‌های بندها و نقرس و بازکننده (مفتح) مجاری ادرار می‌داند.

شیخ درباره این گیاه و خوردن عصاره و برگ آن شرحی ممتع در کتاب دوم قانون بیان داشته که بسیار جالب است، تا آنجا که شخصاً (یعنی شیخ) کتابی علیحده به نام الهندباء تألیف کرده، که ضمن مقالات مربوط به مؤلفات و مصنفات ابن‌سینا قبلاً آمده است.

این گیاه در ایران در اغلب نقاط موجود است و از ریشه و ساقه و برگ آن استفاده به عمل می‌آید. کاسنی حتی در کنار جاده‌ها و زمین‌های بایر

دیده می‌شود، اما در جاهای مساعد و رطوبتی بسیار فراوان است. اگر ساقه آن شکسته شود شیر سفیدی از آن خارج می‌گردد که مزه تلخ دارد و اصولاً برگ و ریشه و ساقه (یعنی تمام اجزاء این گیاه) تلخ است. از تحقیقات اخیر عده‌ای از دانشمندان داروشناس فرانسوی به مانند پروفیسور شابرل و پارتوریه^۱ ثابت شده است که اگر جوشانده کاسنی در ورید حیوان تزریق گردد، حجم صفرا را زیاد کند. به علاوه امروز خواص این گیاه تقریباً به همان نحو که شیخ در قانون و کتاب الهمدباء آورده، بدان معتقد می‌باشند.

از قسمت‌های مختلف این گیاه، ریشه آن است که گاهی طول آن به چهل و پنج الی پنجاه سانتی متر می‌رسد که روستاییان و گیاه‌فروشان در بیرون آوردن آن مهارت دارند و بسیار مورد استعمال دارد، به نحوی که جوشانده ریشه آن از ساق و برگ گیاه مورد استعمالش زیادتر است. اما استفاده از ریشه کاسنی در دو قرن پیش در فرانسه بسیار رونق گرفت و چون از صرف قهوه زیان دیده شده بود، لذا کوبیده ریشه کاسنی جای آن را گرفت و همین امر باعث شد که گرد این کوبیده به نام قهوه کاسنی (Café de chicorée) در بازار به فروش رسد.

در اینجا متذکر می‌گردیم که نظرات شیخ درباره این گیاه چنان تأثیر عظیمی در میان مردم ایران داشته که اغلب خانواده‌ها در ایام بهار خوردن شیر کاسنی (و بعضی اوقات با شاه‌تره) را چند بار برای سلامت و بهبود و پیشگیری از بیماری‌ها (مخصوصاً بیماری‌های کبدی و صفراوی) واجب می‌دانستند و اکنون نیز متداول است.

غیر از گیاهان کبدی و صفراوی (مقصود ضدبیماری‌های کبد و ترشح‌کننده صفراست) تعدادی گیاهان دیگر توسط شیخ در قانون آمده که عبارتند از:

1. Parturier

۱۶ - ابهل که فارسی آن مای مرزوریس می باشد و کلمه ابهل عربی آن است.

(Genévrier Sabine = S. Femelle = Sabinier = Sabine)

این گیاه بوته ای (یا درخت کوچکی) است که تا دو متر هم ارتفاع آن می باشد.

خواص درمانی آن چنین است که وقتی آن را دم کنند، تحریکات شدید در معده و روده و دستگاه هضم و تناسلی دارد و در بیماری های کبدی نیز مفید است.

سابقاً دم کرده آن را برای سقط جنین به کار می بردند، ولی اکنون چندان متداول نیست. مثل آنکه درباره سقط جنین اثر آن مشکوک است.

۱۷ - افسنطین (Absinthe) که انواع و اقسام دارد به مانند افسنطین بزرگ یا افسنطین تلخ (Grande Absinthe) و افسنطین بحری یا افسنطین دریایی (Absinthe maritime) و افسنطین کوچک (Petite Absinthe). خواص افسنطین تقویت قلب و ادرار آور و قاعده آور است. از آن گذشته ضد کرم است و در رفع اسهال های مزمن مفید می باشد.

در کشور ما این گیاه در کرمان و اطراف کویر دیده می شود. این همان گیاهی است که از آن سانتونین (Santonine) معروف را می گیرند که ضد کرم و در طب استعمال فراوان داشته است. شیخ در قانون از این گیاه علاوه بر خواصی که ذکر شد، در درمان بیماری های کبدی نیز یاد کرده است.

۱۸ - بابونه (Anthemis nobilis) = بابونج = بابونق = بابونک = Camomille

بابونه شیرازی Romaine = Camomille بابونه گاوی = (اقحوان = Martricarica Parthenium) این گیاه در اغلب کشورها و مخصوصاً در کشور ما در جنوب فراوان دیده می شود.

از نظر شیخ، بابونه مخصوصاً بابونه شیرازی در بیماری های کبدی مفید می باشد. از آن گذشته اکنون نیز در شیراز و نواحی جنوب، بابونه را

در غذا استعمال می کنند و چون معطر است، غذا را بسیار مطبوع می نماید. بابونه در فارس مصرف زیاد دارد. در اغلب عطاری های کشور ما از این گیاه فراوان دیده می شود و قسمت های مختلف آن مورد استعمال دارد.

در پاکستان هم (بیشتر در قسمت های جنوبی و غربی این کشور) بابونه فراوان دیده می شود و در عطاری های این کشور از گیاهانی است که بسیار به چشم می خورد.

غیر از گیاهان مذکور، شیخ در قانون تعداد زیادی از گیاهان کبدی و صفراوی را آورده که فقط فهرست وار به ذکر آنها قناعت می شود و آنها عبارتند از:

۱۹ - آزاددرخت (Zélkoua = توسه در زبان محلی شیراز)؛

۲۰ - سارون (Asaret).

۲۱ - اسپرزه (اسفرزه = بزر قطونا = Herbes aux puces).

۲۲ - انیسون (Anis).

۲۳ - بادآور (باذآور = Chadonbeni).

۲۴ - پرسیاوشان (پرسیاوشان = C. Commune = Capilbaire).

۲۵ - فلوس (= خیار شنبر = خیار هندی =

(Canéficiér = Casse de bâton = Casse).

۲۶ - شبت (شبت «با تشدید ب» = Fenouil bâtard = Aneth odorant).

۲۷ - طرخون (ترخون = Estragon = Serpentine).

۲۸ - عناب (Jujube).

۲۹ - کرفس (Celeri = Persilet divers = Ache) که انواع و اقسام دارد به

مانند کرفس بری (بیابانی) و کرفس جبلی (کوهی) و کرفس سرخسی؛

۳۰ - گشنیز (کزبره = Coriandre).

موضوع اطلاعات گیاه شناسی طبی ابن سینا و دانش وسیع وی در خواص گیاهان دارویی، علاوه بر آنچه که مذکور افتاد، در طب اروپا و

کتب مغرب زمین شهرت کم نظیری دارد. مثلاً در لهستان بزرگترین دانشمند و گیاه‌شناس لهستانی در تدوین کتب خود از آثار ابن سینا استفادات کامل نموده است.

این دانشمند شیمون دو لویچ^۱ گیاه‌شناس بزرگ لهستانی است که در کتاب خود درباره خواص گیاهان به نام *De Herbarum virtutibus* از ابن سینا بسیار نقل قول کرده است.

همچنین از معاصران، آقای پروفیسور دکتر آنانیاز زایاکوفسکی^۲ استاد دانشگاه ورشو و رئیس انجمن خاورشناسی لهستان تحقیقات ارزنده‌ای در باب مؤلفات شیخ و مخصوصاً گیاهان طبی مذکور در قانون کرده است.

درمان‌ها و افسانه‌های طبی منسوب به ابن سینا

درمان‌ها و افسانه‌های طبی مربوط به شیخ متعدد می‌باشد و این مطلب بسیار طبیعی است، چراکه از فردی با چنان جودت ذهن و سرعت انتقال و احاطه بر علوم، مستبعد نیست که درمان‌های عجیب و غریب نموده باشد و حتی اگر تعداد معالجات غریبه‌وی نیز محدود باشد، نسبت دادن درمان‌های بسیار به چنین دانشمندی آسان است. توفیق بی‌سابقه شیخ در فراگرفتن علوم و اینکه در هجده سالگی جمیع علوم زمان خود را فرا گرفته و نسبت به آنها صاحب رأی و نظر شده و همچنین در بیست و یک سالگی به تألیف و تصنیف کتب علمی و فلسفی پرداخته، باعث شده است که وی مورد اعمجاب و تحسین معاصران خویش از عارف و عامی قرار گیرد تا آنجا که پزشکان مجرب و سالخورده و دانشمند بخارا از وی استمداد جویند.

از طرفی چون زندگی این مرد عجیب از اسرار و رموز خالی نبوده و احوالش در سفر و حضر و دوران وزارت و صدارت و حبس و امثال آنها شباهت به احوال یک فرد عادی و زندگی آرام سایر معاصرانش نداشته،

1. Szymon de Lowicz

2. Prof. Dr. Ananias Zajachowsky

بلکه پر از نشیب و فراز بوده است و بدین مناسبت تحت عوامل بالا و همچنین بسیاری از عوامل دیگر، داستان‌ها و افسانه‌های زیادی به وی نسبت داده شده است.

قدیم‌ترین کتاب پارسی که داستان‌های ابوعلی در آن آمده، کتاب چهارمقاله نظامی عروضی است که به سال ۵۵۰ هجری قمری تألیف شده و شامل چند داستان از وی است که در مقالت چهارم زیر عنوان «در علم طب و هدایت طبیب» آمده است، در زیر نقل می‌گردد:

حکایت ۱ - ابوالعباس مأمون خوارزمشاه وزیری داشت نام او ابوالحسن احمدبن محمدالسهلی. مردی حکیم طبع و کریم نفس و فاضل و خوارزمشاه همچنین حکیم طبع و فاضل دوست بود و به سبب ایشان چندین حکیم و فاضل بر آن درگاه جمع شده بودند چون ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی و ابوالخیر خمار و ابوریحان بیرونی و ابونصر عراق. اما ابونصر عراق برادرزاده خوارزمشاه بود و در علم ریاضی و انواع آن ثانی بطلمیوس بود، و ابوالخیر خمار در طب، ثالث بقراط و جالینوس بود و ابوریحان در نجوم به جای ابومعشر و احمدبن عبدالجلیل بود و ابوعلی سینا و ابوسهل خلف ارسطاطالیس (ارسطو) بودند در علم حکمت که شامل است همه علوم را. این طایفه در آن خدمت از دنیاوی بی‌نیازی داشتند و با یکدیگر انسی در مجاورت و عیشی در مکاتبت می‌کردند. روزگار برنپسندید و ملک روانداشت، آن عیش برایشان منقض شد و آن روزگار برایشان به زیان آمد.

از نزدیک سلطان یمین‌الدوله محمود معروفی رسید با نامه‌ای، مضمون نامه آنکه: شنیدم که در مجلس خوارزمشاه چند کس اند از اهل فضل که عذیم‌النظیرند چون فلان و فلان، باید که ایشان را به مجلس ما فرستی تا ایشان شرف مجلس ما حاصل کنند، و ما به علوم و کفایت ایشان مستظهر شویم و آن منت از خوارزمشاه داریم و رسول وی خواجه حسین بن علی میکال بود که یکی از افاضل و امائل (برگزیده قوم) عصر و

اعجوبه‌ای بود از رجال زمانه و کار محمود در اوج دولت ملک او رونقی داشت و دولت او علوی و ملوک زمانه او را مراعات همی کردند و شب از او به اندیشه همی خفتند.

خوارزمشاه خواجه حسین بن میکال را به‌جای پیک فرود آورد و علفه (آنچه پادشاهان برای پذیرایی سفرا و لوازم نگاه‌داشت ایشان و ملازمان و اتباع و دواب ایشان به مصرف رسانند) شگرف (خوب و عجیب و بزرگ) فرمود و پس از آنکه او را بار داد، حکماء را بخواند و این نامه بر ایشان عرضه کرد و گفت: محمود قوی دست است و لشکر بسیار دارد و خراسان و هندوستان ضبط کرده است و طمع در عراق بسته من نتوانم که مثال او را امتثال ننمایم و فرمان او را بنفاد (به جریان امر) نپیوندم، شما در این چه گوید؟».

ابوعلی و ابوسهل گفتند «ما نرویم» اما ابونصر و ابوالخیر و ابوریحان رغبت نمودند که اخبار صلات و هبات سلطان همی شنیدند. پس خوارزمشاه گفت: «شما دو تن را که رغبت نیست پیش از آنکه من این مرد را بار دهم، شما سر خویش گیرید».

پس خواجه اسباب ابوعلی و ابوسهل بساخت و دلیلی همراه ایشان کرد و از راه بیابان روی به گرگان نهادند.

روز دیگر خوارزمشاه حسین بن علی میکال را بار داد و نیکویی‌ها پیوست و گفت: نامه خواندم و بر مضمون نامه و فرمان پادشاه و قوف افتاد. ابوعلی و ابوسهل برفته‌اند. لیکن ابونصر و ابوریحان و ابوالخیر بسیج می‌کنند که پیش خدمت آیند، و به اندک روزگار برگ ایشان بساخت و با خواجه حسین میکال فرستاد و به بلخ به خدمت سلطان یمین‌الدوله محمود آمدند و به حضرت او پیوستند و سلطان را مقصود از ایشان ابوعلی بوده بود، و ابونصر عراق نقاش بود، بفرمود تا صورت ابوعلی بر کاغذ نگاشتند نقاشان را بخواند تا بر آن مثال چهل صورت نگاشتند و با مناشیر (منشورها) به اطراف فرستادند و از اصحاب اطراف (رؤسای

نواحی) درخواست که «مردی است بدین صورت و او را ابوعلی سینا گویند طلب کنند و او را به من فرستند. اما چون ابوعلی و ابوسهل باکس ابوالحسن السهیلی از خوارزمشاه برفتند، چنان کردند که بامداد پانزده فرسنگ رفته بودند. بامداد به سر چاهساری فرود آمدند. پس ابوعلی تقویم برگرفت و بنگریست تا چه طالع بیرون آمده است، چون بنگرید روی به ابوسهل کرد و گفت: «بدین که بیرون آمده ایم، راه گم کنیم و شدت بسیار ببینیم».

بوسهل گفت: «رضینا بقضاء الله. من خود همی دانم که ازین سفر جان نبرم که تسیر (روان کردن) من در این دو روز به عیوق (ستاره معروف سرخ‌رنگ) می‌رسد و او قاطع است، مرا امیدی نمانده است و از این میان ملاقات نفوس خواهد بود (نمانده است)».

پس برانندند. ابوعلی حکایت کرد که روز چهارم بادی برخاست و گرد برانگیخت و جهان تاریک شد و ایشان راه گم کردند و باد طریق را محو کرد و چون باد بیارامید، دلیل از ایشان گمراه‌تر شده بود. در آن بیابان خوارزم از بی‌آبی و تشنگی بوسهل مسیحی به عالم بقا انتقال کرد و دلیل و ابوعلی با هزار شدت به باورد (ابیورد) افتادند.

دلیل بازگشت و ابوعلی به طوس رفت و به نیشابور رسید، خلقی را دید که ابوعلی را می‌طلبیدند. متفکر به گوشه‌ای فرود آمد و روزی چند آنجا بود و از آنجا روی به گرگان نهاد که قابوس پادشاه گرگان بود و مردی برزگر و فاضل دوست و حکیم طبع بود.

ابوعلی دانست که او را آنجا آفتی نرسد. چون به گرگان رسید به کاروانسرای فرود آمد. مگر در همسایگی او یکی بیمار شد، معالجت کرد، به شد. بیماری دیگر را نیز معالجت کرد، به شد. بامداد تاروره (ادرار بیمار و ظرفی که در آن ادرار بیمار را ریزند به معنای هر دو می‌باشد) آوردن گرفتند و ابوعلی همی نگریست و وخلش پدید آمد و روز به روز می‌افزود. روزگاری چنین می‌گذاشت مگر یکی از اقرباء قابوس و شمشگیر

را که پادشاه گریان بود عارضه‌ای پدید آمد و اطباء به معالجت او برخاستند و جهد کردند و جدی تمام نمودند. علت به شفا نپیوست و قابوس را عظیم در آن دلبستگی بود تا یکی از خدم قابوس را گفت که در فلان تیم (تیمچه یا کاروانسرای کوچک) جوانی آمده است عظیم طبیب و به غایت مبارک دست و چند کس به دست او شفا یافت.

قابوس فرمود که «او را طلب کنید و به سر بیمار برید تا معالجت کند، که دست از دست مبارک‌تر بود».

پس ابوعلی را طلب کردند و به سر بیمار بردند. جوانی دید به غایت خوب روی و متناسب اعضاء خط اثر کرده و زار افتاده. پس بنشست و نبض او بگرفت و تفسره (ادراری که به بیماری دلالت دارد و اطباء چون در آن بنگرند علت بیماری را دریابند) بخواست و بدید، پس گفت: «مرا مردی می‌باید که غرقات (غرفه‌ها و راه‌ها) و محلات گریان را همه شناسد». بیاوردند و گفتند: «اینک!».

ابوعلی دست بر نبض بیمار نهاد و گفت: «برگوی و محلت‌های گریان را نام برده!» آن کس آغاز کرد و نام محلت‌ها گفتن گرفت تا رسید به محلتی که نبض بیمار در آن حالت حرکتی غریب کرد، پس ابوعلی گفت: «از این محلت کوی‌ها برده (ذکر کن)» آن کس برداد تا رسید به نام کویی که آن حرکت غریب معاودت کرد پس ابوعلی گفت: «کسی می‌باید که درین کوی سرای‌ها را بداند» بیاوردند و سرای‌ها را بردادن گرفت تا رسید بدان سرایی که این حرکت باز آمد. ابوعلی گفت: «اکنون کسی می‌باید که نام‌های اهل سرای به تمام داند و بردهد» بیاوردند. بردادن گرفت تا آمد به نامی که همان حرکت حادث شد.

آنکه ابوعلی گفت: تمام شد.

پس روی به معتمدان قابوس کرد و گفت: «این جوان در فلان محلت و در فلان کوی و در فلان سرای بر دختری فلان و فلان نام عاشق است و داروی او وصال آن دختر است و معالجت او دیدار او باشد».

پس بیمار گوش داشته بود و در هر چه خواجه ابوعلی می‌گفت می‌شنید، از شرم سر در جامه خواب کشید، چون استطلاع کردند همچنان بود که خواجه ابوعلی گفته بود.

پس این حال را پیش قابوس رفع کردند (عرض حال و دادخواهی نزد سلطان یا امیر). قابوس را عظیم آمد و گفت: «او را به من آرید». خواجه ابوعلی را پیش قابوس بردند و قابوس صورت ابوعلی را داشت که سلطان عین‌الدوله فرستاده بود، چون پیش قابوس آمد گفت: انت ابوعلی (تو ابوعلی هستی؟).

گفت: نعم یا ملک معظم (بلی ای پادشاه معظم). قابوس از تخت فرود آمد و چند گام ابوعلی را استقبال کرد و در کنارش گرفت و با او بر یکی نهالی پیش تخت بنشست و بزرگی‌ها پیوست و نیکو پرسید و گفت: «اجل افضل و فیلسوف اکمل کیفیت این معالجه البته باز گوید (باز گوی)».

ابوعلی گفت: «چون نبض و تفسره بدیدم مرا یقین گشت که علت عشق است و از کتمان سرّ حال بدینجا رسیده است، اگر از وی سؤال کنم راست نگوید. پس دست بر نبض او نهادم، نام محلات بگفتند. چون به محلت معشوق رسید، عشق او را بجنبانید، حرکت بدل شد، دانستم که در آن خجلت است. بگفتم تا نام کوی‌ها بگفتند چون نام کوی معشوق خویش شنید همان معنی حادث شد، نام کوی نیز بدانستم. بفرمودم تا سرای‌ها را نام بردند، چون به نام سرای معشوق رسید همان حالت ظاهر شد، سرای نیز بدانستم، بگفتم تا نام همه اهل سرای بردند، چون نام معشوق خود بشنید به غایت متغیر شد، معشوق را نیز بدانستم. پس بدو گفتم و او منکر نتوانست شدن، مقرر آمد».

قابوس از این معالجت شگفتی بسیار نمود و متعجب بماند و الحق جای تعجب بود پس گفت: «یا اجل افضل اکمل، عاشق و معشوق هر دو از خواهرزادگان منند و خاله‌زادگان یکدیگر. اختیاری (در اصطلاح منجمان

عبارت از تعیین بهترین وقت از اوقات برای شروع امری) بکن تا عقد ایشان بکنیم».

پس خواجه ابوعلی اختیاری پسندیده بکرد و آن عقد بکردند و عاشق و معشوق را به هم پیوستند. و آن جوان پادشاهزاده خوب صورت از چنان رنجی که به مرگ نزدیک بود، برست.

بعد از آن قابوس خواجه ابوعلی را هرچه نیکوتر بداشت و از آنجا به ری شد و به وزارت شاهنشاه علاءالدوله افتاد و آن خود معروف است اندر تاریخ ایام خواجه ابوعلی سینا.

حکایت ۲ - مالیخولیا^۱ علتی است که اطباء در معالجت او فرو مانند. اگر چه امراض سوداوی^۲ همه مزمن است، لیکن مالیخولیا خاصیتی دارد به دیر زایل شدن و ابوالحسن ابن یحیی (یا ابوالحسن برنجی از پزشکان دوره اسلامی) اندر کتاب معالجت بقراطی که اندر طب، کس چنان کتابی نکرده است بر شمرد از ائمه و حکماء و فضلا و فلاسفه که چند از ایشان بدان علت معلول گشته اند.

اما حکایت کرد مرا استاد من الشیخ الامام ابو جعفر بن محمد بن سعید النشوی المعروف بصرخ (فرخ، سرخ؟) از الشیخ الامام محمد بن عقیل التفردینی از امیر فخرالدوله باکاليجار البویبی که یکی را از اغره آل بویه مالیخولیا پدید آمد، و او را در این علت چنان صورت بست که او گاوی شده است. همه روزه بانگ همی کرد و این و آن را همی گفت که «مرا بکشید که از گوشت من هر یسه (طعامی از گوشت و حبوب) نیکو آید» تا کار به درجه ای بکشید که نیز هیچ نخورد و روزها برآمد و نهار (ناهار؟) کرد، و اطباء در معالجت او عاجز ماندند.

و خواجه ابوعلی اندرین حالت وزیر بود و شاهنشاه علاءالدوله محمد بن دشمزیار بر وی اقبالی داشت و جمله ملک در دست او نهاده بود

1. Melancolie

2. Malaidie Melancoliques

و کلی شغل به‌رأی و تدبیر او باز گذاشته و الحق بعد از اسکندر که ارسطاطالیس وزیر او بود، هیچ پادشاه چون ابوعلی وزیر نداشته بود و از این حال که خواجه ابوعلی وزیر بود و هر روز پیش از صبح‌ها برخاستی و از کتاب شفا دو کاغذ (صفحه) تصنیف کردی چون صبح صادق بدمیدی شاگردان را بار دادی چون: کیا رئیس بهمنیار و ابو منصور بن زیله و عبدالواحد جوزجانی و سلیمان دمشقی و من که باکاليجارم^۱ تا به وقت اسفار (به روشنایی روز درآمدن) سبق‌ها (مقداری از کتاب که همه روزه آموخته شود) بخواندیمی و در پی او نماز کردیمی و تا بیرون آمدمانی هزار سوار از مشاهیر و معارف و ارباب حوائج و اصحاب عرایض در سرای او گرد آمده بودی و خواجه برنشستن و آن جماعت در خدمت او برفتندی چون به دیوان رسیدی سوار، دو هزار شده بودی پس به دیوان تا نماز پیشین بماندی و چون بازگشتی بخوان آمدی. جماعتی با او نان بخوردندی پس به قیلوله (خفتن نیمروز) مشغول شدی و چون برخاستی نماز بکردی و پیش شاهنشاه شدی، و تا نماز دیگر پیش او مفاوضه (گفتگو) و محاوره بودی میان ایشان در مهمات ملک.

دو تن بودند که هرگز ثالثی نبود و مقصود ازین حکایت آن است که خواجه را هیچ فراغتی نبود.

پس چون اطباء از معالجت آن جوان عاجز آمدند، پیش شاهنشاه ملک معظم علاءالدوله آن حال بگفتند، و او را شفیع برانگیختند که خواجه را بگوید تا آن جوان را علاج کند.

علاءالدوله اشارت کرد و خواجه قبول کرد، پس گفت: «آن جوان را بشارت دهید که قصاب همی آید تا تو را بکشد» و با آن جوان گفتند: او شادی همی کرد.

پس خواجه برنشست همچنان با کوکبه بر در سرای بیمار آمد و با تنی

۱. شرح مربوط به شاگردان ابوعلی در مقالات قبل آمده.

دو در رفت و کاردی به دست گرفته گفت: «این گاو کجاست تا او را بکشم» آن جوان همچو گاو بانگی کرد، یعنی اینجاست.

خواجه گفت: «به میان سرای آوریدش و دست و پای او را ببندید و فروان کنید»، بیمار چون آن شنید بدوید و به میان سرای آمد و به پهلوی راست خفت و پای او سخت بیستند.

پس خواجه ابوعلی بیامد و کارد بر کارد مالید و فرو نشست و دست بر پهلوی او نهاد، چنانکه عادت قصابان بود، پس گفت: «و این چه گاو لاغری است، این را شاید کشتن علف دهدش تا فربه شود» و برخاست و بیرون آمد و مردم را گفت که: «دست و پای او بگشایید و خوردنی آنچه فرمایم پیش او برید و او را گوئید بخور تا زود فربه شوی» چنین کردند که خواجه گفت، خوردنی پیش او بردند و او همی خورد و بعد از آن هرچه از اشربه و ادویه خواجه فرمودی بدو دادندی و گفتند که «نیک بخور که این، گاو را نیک فربه کند» او بشنودی و بخوردی بر آن امید که فربه شود تا او را بکشند.

پس اطباء دست به معالجت او برگشادند چنانکه ابوعلی می فرمود، یک ماه را به صلاح آمد و صحت یافت و همه اهل خرد دانند که این چنین معالجت نتوان کرد الا به فضلای کامل و علمی تام و حدسی راست.

این دو حکایت را نظامی عروضی سمرقندی همراه با حکایتی دیگر از شیخ، در کتاب چهارمقاله خود در مقاتل چهارم آورده که دیگران پس از وی با شروح چندی آن را در کتابهای خود ذکر کرده اند (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به چهارمقاله عروضی که به همت شادروان دکتر محمد معین با تعلیقات و حواشی در تهران به سال های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ چاپ شده است).

حکایت ۳ - غیر از داستان های دوگانه بالا، داستان های دیگر نیز به ابن سینا نسبت داده اند، منجمله معروف است که وی بیمار خود را به وسیله نخ یا ریسمانی که بین محل اجتماع مردم و خانه اش کشیده بود به معاینات از راه دور می پرداخته است.

مردم برای آنکه او را بباز نمایند گربه ای را زیر چادر زنی گذارده و سر

ریشمان را به پای او بستند، ابوعلی طبق عادت نسخه‌ای نوشت چون آن را باز کردند چنین دیدند: باید به این بیمار پنج سیر گوشت نرم و دو موش داده شود تا رفع علت گردد.

از این قبیل درمان‌های افسانه‌ای در بسیاری از تواریخ و تراجم احوال بسیار دیده می‌شود که شیخ با دیدن بیمار و ملاحظه تاروره حدس زده که مثلاً بیمار در چند ساعت یا چند دقیقه می‌میرد.

حکایت ۴ - در روضات الجنات آمده است:

آنگاه که شیخ به جرجان رسید، دید مرده‌ای را دفن می‌کنند، شیخ بر سر قبر حاضر شد و چون میت را در لحد نهادند گفت: «این شخص نمرده است او را در گور نگذارید» مردم از سخن شیخ به حیرت آمده گفتند: «این چه مطلبی است می‌گویی؟» شیخ گفت: «او را در محلی خالی به من سپارید که پس از چند روز او را زنده به شما باز گردانم» مردم چنان کردند، چون مرده را به موضع خالی بردند شیخ او را فصد کرده چون قدری خون گرفت، نفس آن شخص برآمد، شیخ رگ او را بگرفت و پس از ساعتی قدری دیگر خون برداشت آن شخص بنشست و از حال خود استفسار کرد، شیخ او را خبر داد، آنگاه شیخ به درمان وی قیام کرد تا صحت کامل یافت.

حکایت ۵ - ابوالحسن بیهقی در نتمه صوان الحکمه آورده و منتخب‌الدین یزدی در ترجمه آن به نام درة الاخبار گوید: «از تجارب او آن است که روزی صداعی صعبش طاری شد، بدانست که ماده‌ای است که از حجاب سر فرود می‌آید و شاید بود که به ورمی انجامد بفرمود تا برف بسیار بیاوردند در خرقة کتان پیچیدند و سر را بدان بپوشانید، موضع سر قوی گشته از قبول نزول ماده ممتنع شد و خلاص یافت. و در خوارزم زنی مدت‌ها به مرض سل مبتلی بود، فرمود که از شراب‌ها به غیر از گلشکر چیزی تناول نکند تا صدمن گلشکر بخورد و شفا یافت».

دوست فقیدم شادروان فضل‌الله صبحی مهتدی کتابی تحت عنوان

افسانه‌های بوعلی به مناسبت هزاره شیخ به سال ۱۳۳۳ شمسی به چاپ رسانده که در آن یازده افسانه و حکایت طبری از شیخ تحت عناوین بوعلی و بیمار، حکایت عاشق مالیخولیایی، گربه بیمار، بوعلی سینا، بوعلی، بوعلی و استاد، خواجه ابوعلی، ای وای، دفتر جهان‌نما، استادبوعلی می‌باشد.

هزاره ابن سینا

دکتر محمود نجم آبادی

مقدمتاً متذکر می‌گردم که طی عمر خود در دو هزاره از دو مرد که افتخار کشور ما می‌باشند، شرکت داشته‌ام نخست در سال ۱۳۱۳ و مربوط به فردوسی طوسی شاعر بلند پایه ایران بود که بنده به عنوان طیب هیأت مستشرقین (یا به اصطلاح طیب المستشرقین) انتخاب شده بودم که آن مراسم با تجلیل فوق‌العاده در تهران و مشهد برگزار گردید و بسیار با عظمت حق فردوسی ادا شد و بنده ناچیز از ابتدا تا انتهای جشن هزاره حضور داشتم. دوم در سال ۱۳۳۳، هزاره شیخ‌الرئیس ابن سینا و تجلیل از این طیب و فیلسوف شهیر ایرانی که بنده در آن شرکت داشتم. منتهی در این هزاره علاوه بر شرکت در جمیع مراسم، یکی از رسالات منسوب به ابن سینا به نام رساله جودیه را که از طرف انجمن آثار ملی به حقیر واگذار گردیده بود تشریح نمودم که به چاپ رسید.

پس از مقدمه بالا اشاره می‌کنم که هزاره شیخ در کشور ما به سال ۱۳۳۳ شمسی مطابق با ۱۹۵۴ میلادی برگزار گردید، اما تجلیل از وی و برگزاری جشن‌ها و یادبودها در کشورهای دیگر جهان در تاریخ‌های مختلف انجام یافت. اکنون مختصر و فشرده‌ای از این جشن‌ها و یادآوری‌هایی که به مناسبت تجلیل از مقام وی در دنیا انجام گرفته است، می‌نگارم.

در ژوئن سال ۱۹۳۷ میلادی در کشور همسایه - ترکیه - تجلیلی از شیخ به عمل آمد و این امر به مناسبت نهصدمین سال وفات شیخ بود. طی مراسمی که در دانشگاه اسلامبول انجام گرفت، از طب و ملیت و حیات

فلسفی و هیئت و ریاضیات و فهرست نسخ و قصص و روایات و ترجمه‌های شیخ صحبت شد که در مجموعه‌ای درج گردید، متأسفانه شیخ را «طبيب بزرگ ترک فیلسوف و استاد طب ابن سینا...» خواندند و بسیار جای تعجب است که چنین نسبتی به شیخ داده شده است. اینجانب در هزاره شیخ در تهران و همچنین در دو سال قبل در اسلامبول موضوع را با همکار دانشمندم آقای دکتر سهیل انور در میان گذاشتم (بدون آنکه مجادله‌ای بشود) و تا آنجا که مقدور بود ایشان را متوجه مطلب نمودم.

پس از ترکیه کشور ایتالیا اقدام به جشن هزاره حکیم نمود و در تاریخ پنجم ژوئن ۱۹۵۰ مطابق با ۱۵ خرداد ۱۳۲۹ در شهر فلورانس با حضور عده‌ای از دانشمندان و مخصوصاً نمایندگان ملل اسلامی به یاد حکیم هزاره‌اش برگزار شد که در آن جشن جنبه‌های مختلف دانش شیخ و اهمیت و مقام او مورد بحث قرار گرفت و سخنرانی‌هایی ایراد شد و در دنباله آن از طرف پنجمین کنفرانس یونسکو (سازمان علمی و تربیتی و فرهنگی ملل متحد) نیز سخنرانی‌هایی به عمل آمد.

همچنین در کشورهای انگلستان و فرانسه و کانادا و لهستان و اتحاد جماهیر شوروی و هندوستان و جمهوری لاتوی و مجارستان و بلغارستان و آلمان شرقی و رومانی و چکسلواکی و چند کشور دیگر عربی نیز به افتخار هزارمین سال وفات شیخ مراسمی برپا شد.

مثلاً در انگلستان شش سخنرانی از طرف دانشگاه کمبریج و در فرانسه نه سخنرانی ایراد گردید و در مصر نه مقاله از طرف مؤسسه شرقی فرانسوی در قاهره و سایر کشورهای مذکور رسالات و مقالاتی درباره مقام علمی شیخ انتشار یافت.

گذشته از آن در برخی از جراید و مجلات اروپا و آمریکا به مناسبت هزاره شیخ درباره مقام طبّی، علمی، فلسفی و ادبی وی مقالاتی به چاپ رسید که اگر مقرر شود به نگارش تمام آنها پرداخته شود مطلب به درازا خواهد کشید. همین قدر یادآور می‌شود که کار تجلیل از مقام شامخ وی

ت در جهان بسیار مجلل انجام یافت، ولی آنچه که در کشور ما به عمل آمد، همانا چیز دیگری بود که شرح آن خواهد آمد.

د اضافه می‌نماید که از طرف شورای جهانی صلح در آبان‌ماه ۱۳۳۰ در ب جلسه عمومی که در وین (پایتخت کشور اطریش) انعقاد یافت، برای ع تجلیل از پنج دانشمند بزرگ منجمله ابن سینا به مناسبت تطبیق سال‌های ه تولدشان با تاریخ بالا مراسمی برگزار گردید.

برای این امر یک کمیته بین‌المللی به ریاست یک تن از مشاهیر ؛ کشوری که آن دانشمند از آنجا برخاسته تشکیل شد.

شادروان سعید نفیسی به ریاست کمیته بین‌المللی هزاره ابن سینا برگزیده شد. این کمیته مرکب از چهل و چهار تن نماینده بیست و سه کشور بود. در تهران هم ریاست کمیته ملی ابن سینا به عهده شادروان سعید نفیسی بود.

در تهران از ۲۳ تا ۲۹ مهرماه سال ۱۳۳۰ هفته‌ای به نام «هفته ابن سینا» اختصاص داده شد که علاوه بر تهران در اغلب شهرهای ایران نیز برای شناسایی مقام علمی، طبی، فلسفی و ادبی شیخ در مجامع و مؤسسات فرهنگی و علمی حق مطلب ادا شد، مضافاً بدانکه ارباب جراید و مجلات نیز سهمی بسزا در این امر داشتند.

لازم به تذکر است که در اتحاد جماهیر شوروی به مناسبت جشن هزاره شیخ در شهر بخارا و استالین آباد (پایتخت جمهوری تاجیکستان) و لنینگراد و مسکو و کی‌یف^۱ (مرکز جمهوری اوکراین) سخنرانی‌هایی ایراد و نمایشگاه‌هایی تنظیم گردید.

در شهر بخارا در قریه افشنه که مادر ابن سینا از آنجا بوده علاوه بر آنکه جشن‌هایی برپا شد، در مرکز ولایت پیشکوه دبیرستانی به نام «ابوعلی سینا» افتتاح گردید.

1. Kiev

شرح مراسم هزاره‌شماره شیخ در ایران

تهیه مقدمات جشن هزارمین سال تولد شیخ به سال ۱۳۲۳ شمسی از طرف انجمن آثار ملی شروع گردید که پس از چند سال انجمن توانست کارهای ذی‌قیمتی برای تجلیل از مقام شیخ انجام دهد: ساختمان بنای آرامگاه ابن‌سینا و طبع آثار فارسی و تهیه مجسمه شیخ و نصب آن در همدان و تأسیس کتابخانه‌ای به نام بوعلی‌سینا در همدان و تهیه مدال‌هایی به یادگار هزاره شیخ و تشکیل کنگره‌ای از خاورشناسان جهان در تهران و جلب همکاری سایر کشورها در تجلیل از شیخ و نشر مقالات و رسائل و کتب و انتشار تمبر بوعلی که تمام آنها با وضعی بسیار پسندیده انجام گرفت. اکنون مراسم تاریخی هزاره شیخ را که از اول اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ مطابق با ۲۱ آوریل ۱۹۵۴ میلادی تا دهم اردیبهشت ماه مطابق با ۳۰ آوریل به مدت ده روز در تهران و همدان اجرا گردید، به نظر خوانندگان می‌رسانم:

چهارشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۳۳:

- خطابه افتتاحیه
- خیر مقدم توسط آقای دکتر جهان‌شاه صالح وزیر بهداشتی و رئیس دانشکده پزشکی وقت.
- بیانات مرحوم حسین علاء رئیس انجمن آثار ملی.
- خطابه آقای جعفری وزیر فرهنگ وقت.
- بیانات آقای دکتر علی‌اکبر سیاسی رئیس وقت دانشگاه تهران.
- سپس از طرف آقای دکتر ابراهیم مدکور (نماینده کشور مصر) و دکتر تاراچند سفیر کبیر کشور هندوستان و مرحوم پروفیسور محمد شفیع لاهوری نماینده کشور پاکستان و شادروان دکتر کاظم اسماعیل نماینده کشور ترکیه و پروفیسور ا.ا. برتلس^۱ نماینده کشور شوروی و مرحوم

1. Prof. E. E. Bertels

پروفسور لویی ماسینیون^۱ نمایندهٔ کشور فرانسه و پروفسور ژرژ کامرون^۲ نمایندهٔ ایالات متحده آمریکا و پروفسور هانری لوژییه^۳ از سوربن و نمایندهٔ یونسکو بیاناتی ایراد گردید. آنگاه آقای علی اصغر حکمت به ریاست و آقایان دکتر مدکور (مصر) به نیابت ریاست و دکتر ذبیح الله صفا به دبیری کنگره انتخاب گردیدند.

پنجشنبه دوم اردیبهشت ماه ۱۳۳۳:

خطابه‌های زیر از طرف اعضاء کنگره ایراد گردید:

- پروفسور ا.ا. برتلس (شوروی) اصالت رباعیات ابن سینا (به زبان فارسی).

- پروفسور احمد آتش (ترکیه) «آیا رسالهٔ حکمة الموت از ابن سیناست» (به زبان فارسی).

- آقای عبدالغفور برشنا (افغانستان) «بحث دربارهٔ رباعیات شیخ الرئيس ابوعلی سینا» (به زبان فارسی).

- پروفسور محمد شفیع لاهوری (پاکستان) «ملاحظات چند راجع به شرح احوال شیخ» (به زبان فارسی).

- پروفسور واسیلی نیکلایویچ ترنوسکی^۴ (شوروی) «مکالمهٔ آثار پزشکی ابن سینا در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» (به زبان روسی).

- آقای عقیفی (عراق) «کتاب البرهان ابن سینا و مقایسهٔ آن با کتاب آنالوطیقای ثانیة ارسطو» (به زبان عربی).

- پروفسور ولادیمیر مینورسکی^۵ (انگلستان) «ابن سینا فرد بشر» (به زبان انگلیسی).

1. Prof. Louis Massignon

2. Prof. G. Cameron

3. Prof. H. Lougier

4. Prof. V.N. Ternovski

5. Prof. V. Minorsky

- دکتر سهیل انور (ترکیه) «تحقیق راجع به کتاب الوصایای ابن سینا» (به زبان فارسی و فرانسوی).
- دکتر شوکت قنواتی (سوریه) «رعاية الطفوله والاموه» (به زبان فرانسوی).
- دکتر جهان‌شاه صالح (ایران) «رابطه قانون با نظریات جدید پزشکی» (به زبان فارسی).
- احمد خراسانی (ایران) «دانشنامه علائی شیخ و مقاصد الفلاسفه غزالی» (به زبان فارسی).
- عبدالحلیم متصر (مصر) «النبات عند ابن سینا» (به زبان عربی).
- دکتر کاظم اسماعیل کورکان (ترکیه) «بحثی از ابن سینا در باب زیست‌شناسی» (به زبان فرانسوی).
- دکتر عباس مؤدب نفیسی (ایران) «شرحی درباره برخی از گیاه‌های صفراوی که در کتاب دوم قانون ابن سینا از آن یاد شده و تطبیق با داروشناسی جدید» (به زبان فارسی).
- دکتر ج. اونوالا^۱ (هندوستان) «اسناد طبی و جراحی که در یک دخمه قدیم در یزد به دست آمده است» (به زبان انگلیسی).
- پروفسور عبیدالله کریم‌اف (شوروی) «نقش ابن سینا در ترقی و تکامل علوم شیمی» (به زبان فارسی).
- دکتر محمدحسین ادب (ایران) «امزجه از نظر شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا و مقایسه آن با کشفیات و نظریات جدید» (به زبان فارسی).
- دکتر جلال مصطفوی کاشانی (ایران) «بیماری آسم از نظر ابن سینا و تطبیق آن با موازین علمی جدید» (به زبان فارسی).
- یحیی رحیم‌اف (شوروی) «مقام ابن سینا در تاریخ پزشکی اتحاد جماهیر شوروی» (به زبان فارسی).

شنبه چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۳۳:

- دکتر حموده غرابه (مصر) «الاسلام و الفلسفه السيناويه» (به زبان عربی).
- مرحوم پروفیسور هانری ماسه (فرانسه) «اصطلاحات فلسفی که ابن سینا در پارسی ایجاد کرده است» (به زبان فرانسوی).
- محمدرضا الشیبی (عراق) «نظرات فلسفی و نقد در آنها» (به زبان عربی).
- دکتر علی اکبر سیاسی (ایران) «علم النفس ابن سینا و تطبیق آن با روان شناسی جدید» (به زبان فارسی).
- مرحوم پروفیسور لویی ماسینیون (فرانسه) «حکمة المشرقیه ابن سینا و معنی آن» (به زبان فرانسوی).
- دکتر ناجی الاصل (عراق) «وحدة العلم و التوحید الفلسفی» (به زبان عربی).
- دکتر عیسی صدیق (ایران) «نظر ابن سینا در باب تعلیم و تربیت و مقایسه اجمالی آن با نظریات افلاطون و ارسطو» (به زبان فارسی).
- دکتر ژرژ کامرون (آمریکا) «ابن سینا و نبوت» (به زبان انگلیسی).
- دکتر قدری حافظ طوغان (اردن هاشمی) «مقام العقل عند ابن سینا» (به زبان عربی).
- دکتر احمد فواد الانواتی (مصر) «نظریه ابن سینا درباره معرفه النفس» (به زبان فرانسوی).
- پروفیسور امیل بنونیست^۱ (فرانسه) «میراث مزدینا در فلسفه ایرانی» (به زبان فرانسوی).

یکشنبه پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۳۳:

- دکتر جمیل صلیبا (سوریه) «المدينة العادلة» (به زبان عربی).
- پروفیسور گارسیا گونتر «رساله حی بن یقظان ابن سینا و رساله

1. Prof. E. Benveniste

- حی بن یقظان ابن طفیل» (به زبان فرانسوی).
- دکتر مصطفی جواد (عراق) «الثقافة العلیه والحال الاجتماعیه فی عصر ابن سینا» (به زبان عربی).
- علی اصغر حکمت (ایران) «تفاسیر ابوعلی از قرآن مجید» (به زبان فارسی).
- پروفیسور آندره گدار (باستان شناس فرانسوی در خدمت ایران) «اینیه و آثاری که باید ابوعلی در سفرهای خود دیده باشد» (به زبان فرانسوی).
- دکتر فواد افرام بستانی (لبنان) «ابن سینا و التریبۃ الحدیثه فی لبنان» (به زبان عربی).
- مرحوم بدیع الزمان فروزانفر (ایران) «ابن سینا و تصوف» (به زبان فارسی).
- کیخسرو اردشیر فیتز^۱ (هند) «ایران منشأ نوابغ» (به زبان انگلیسی).
- مرحوم عباس اقبال آشتیانی (ایران) «چند نکته راجع به زندگی و آثار ابن سینا» (به زبان فارسی).
- پروفیسور ژولین هکسلی^۲ (یونسکو) «افکار تکامل یک نفر زیست شناس درباره ابن سینا» (به زبان انگلیسی).
- رشید شهمردان (هندوستان) «سهم ابن سینا در استغنای فارسی و نفوذ آن بر زبانهای هند و فارسی گویان هند» (به زبان فارسی).
- پروفیسور لوئی گارده^۳ (فرانسه) «روش فلسفی ابن سینا» (که توسط دکتر ابراهیم مدکور قرائت شد).
- دکتر ابراهیم مدکور (مصر) «کمیتۃ ابن سینا در قاهره» (به زبان فرانسوی).
- استاد جلال الدین همائی (ایران) «رابطۃ ابوعلی سینا با اصفهان» (به زبان فارسی).

1. A. Fitter

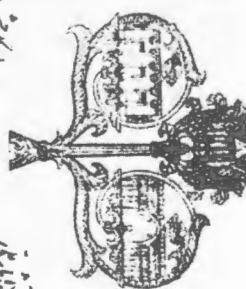
2. Porf. Julien Huxley

3. Porf. L. Gardet

- پروفیسور هانری کرین^۱ (فرانسه) «مکتب ابن سینا و تشیع» (به زبان فرانسوی).
- آقای سید محمد محیط طباطبائی (ایران) «جستجو در لفظ ابن سینا» (به زبان فارسی).
- مادموازل امیلی - ماری گواش^۲ (فرانسه) «فصلی از تأثیر ابن سینا در مغرب زمین» (به زبان فرانسوی).
- پروفیسور ریچارد اتینگهاوزن (آمریکای شمالی) «صنایع ظریفه در ایران عهد ابن سینا» (به زبان انگلیسی).

دوشنبه ششم اردیبهشت ماه ۱۳۳۳:

- ابواتی (مصر) «ابن سینا و سن توماس داکن» (به زبان فرانسوی).
- مرحوم سعید نفیسی (ایران) «ابن سینا در اروپا» (به زبان فرانسوی).
- پروفیسور آنانیچ زایاکوفسکی (لهستان) «آثار ابن سینا در لهستان» (به زبان فارسی).
- دکتر حسین خطیبی (ایران) «نثر فارسی در نیمهٔ قرن چهارم و نیمهٔ اول قرن پنجم و سبک نثر فارسی ابن سینا» (به زبان فارسی).
- پروفیسور پ. ب. وایچا (هند) «نکات مهم عملی و عقلی ابن سینا» (به زبان انگلیسی).
- پروفیسور نیکلایویچ زاخودربوریس (شوروی) «مطالعه دورهٔ ابن سینا در شرق شناسی و علوم تاریخ شوروی» (به زبان روسی).
- پروفیسور هارولد لمب (انگلستان) «دنیای دورهٔ بوعلی سینا» (به زبان انگلیسی).
- مرحوم دکتر محمد معین (ایران) «لغات پارسی ابن سینا و تأثیر آن در ادبیات» (به زبان فارسی).



یا که شمس‌الزما از نوری سینا

سلفی شمس‌الزما از نوری
« ۱۰ »

رساله تجوید

تصنیف

شیخ فخر ابوعلی سینا

با تصدیق و درجی و تصحیح

دکتر محمد فتح آبادی



کتابخانه دانشگاه تهران
۲۰۸

کتاب
عیون الکلام

تصحیح شیخ ابوالحسن انصاری
انصاری



اردیبهشت ۱۳۳۳
کتابخانه دانشگاه تهران

- پروفیسور اتو روسی^۱ (ایتالیا) «برخی اضافات به فهرست آثار ابن سینا در ایتالیا» (به زبان فرانسوی).
- اکبر دانا سرشت (ایران) «مقدمه بر رسالهٔ تناهی و نامتناهی» (به زبان فارسی).
- پروفیسور والتر آرتلت^۲ (آلمان) «پزشکان آلمانی قرن هفتم در ایران» (به زبان انگلیسی).
- بانو عظیم جان اوا (ازبکستان شوروی) «مطالعهٔ آثار پزشکی ابن سینا در ازبکستان» (به زبان فارسی).

سه‌شنبه هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۳۳:

- دکتر آیدین سایللی^۳ (ترکیه) «روش علمی ابوعلی سینا» (به زبان فارسی).
- پروفیسور ر. لوی^۴ (انگلستان) «ابوعلی سینا به مثابه یک فرد انسان» (به زبان انگلیسی).
- دکتر ذبیح‌الله صفا (ایران) «ابن سینا در داستان‌های ایرانی» (به زبان فارسی).
- دکتر ریچارد مک کارتی (نمایندهٔ واتیکان) «اهمیت مابعدالطبیعه در فلسفهٔ ابن سینا» (به زبان انگلیسی).
- دکتر فریدون نافذ اوزلوق (ترکیه) «سخنی چند دربارهٔ حکیم عالم ابن سینا و حکیم الهی مولانا» (به زبان فارسی) (که توسط دکتر احمد آتش قرائت شد).
- سر رستم مسانی^۵ (هندوستان) «آثار ابوعلی سینا در کتابخانه‌های خصوصی و عمومی هند» (به زبان انگلیسی) (که توسط کیخسرو فیتز قرائت شد).

1. Prof. E. Rossi

2. Prof. v. Artelt

3. Dr. Aydin Sayili

4. Prof. R. Levy

5. Sir. R. Massani



کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب: ۲۰۸۷

مخارج الخروف

استباج الخروف

صفيح البربر على

البربر

جزء اول

تدوین: دکتر پرویز نادر جلالی

تألیف: دکتر پرویز نادر جلالی

تألیف: دکتر پرویز نادر جلالی



مشارت و مشارکت
۲۶۳

التبنيها والاقترا

مشارت و مشارکت

مشارت و مشارکت

مشارت و مشارکت

مشارت و مشارکت

مشارت و مشارکت

- مرحوم دکتر موسی عمید (ایران) «عقل و تقسیمات آن از نظر ابن سینا» (به زبان فارسی).
- دکتر ویلهلم کوچ^۱ (واتیکان) «هدف تحقیقات ابن سینا» (به زبان آلمانی).
- مرحوم ولادیمیر ایوانف^۲ (هند) «ابوعلی سینا و اسمعیلیان مخفی» (به زبان فارسی).
- دکتر محمد نظام‌الدین (هند) «چند نسخه از آثار شیخ‌الرئیس در کتابخانهٔ دولتی حیدرآباد، پیشنهاد برای ایجاد یک آکادمی ابن سینا در ایران» (به زبان انگلیسی).
- دکتر محمود نجم‌آبادی (ایران) «نکاتی چند دربارهٔ عقاید پزشکی و طب ابن سینا» (به زبان فارسی).
- دکتر مهدی برکشلی (ایران) «موسیقی ابن سینا» (به زبان فارسی).
- مرحوم دکتر عبدالله احمدیه (ایران) «قاعدهٔ تشخیص و درمان بیماری‌ها از نظر ابن سینا» (به زبان فارسی).
- پروفیسور ژ. پ. کانگر^۳ (آمریکای شمالی) «پیام برای کنگرهٔ هزارهٔ ابن سینا» (که توسط پروفیسور کامرون به انگلیسی قرائت شد).
- دکتر پرویز ناتل خانلری (ایران) «رسالهٔ اسباب حدوث الحروف» (به زبان فارسی).
- دکتر حسین مینوچهر (ایران) «طبقه‌بندی علوم از نظر شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا» (به زبان فارسی).
- محمد کاظم طریحی (عراق) «ابن سینا فی الاجتهاد» (به زبان عربی).
- دکتر احسان یارشاطر (ایران) «اثر تازه‌ای از ابن سینا» (به زبان فارسی).
- دکتر هادی حسن (هندوستان) «نبغت و ابتکارات ابوعلی سینا» (که توسط

1. Dr. W. Kutsch

2. V. Ivanov

3. Prof. P. Conger

۲۶۴ ◇ مردی بر تراز عصر خویش

حکمت ابوعلی سینا

تألیف

حضرت ابوالقاسم علی بن سینا
مؤلف و تالیف کننده این کتاب است

چهارم

در فلسفه و طب

مجله علمی و ادبی

شماره ۱۰۰

تیرماه ۱۳۵۳

چاپ اول

2 Place Armand - No 111

JUL 1981

مردی بر تراز

LA REVUE DU CAIRE

MILLENAIRE

DAVICENNE

(ABOU ALI IBN SINA)

1dc

NUMERO SPECIAL

101 PAGES - 100 PAGES

آقای محمد جعفری کارمند سفارت کبرای هندوستان به فارسی قرائت شد).

- خطابه‌ها و سخنرانی‌ها در تاریخ سه‌شنبه هفتم اردیبهشت ۱۳۳۳ (۲۷ آوریل ۱۹۵۴ میلادی) خاتمه یافت. سپس طبق برنامه قبلی در تاریخ چهارشنبه هشتم اردیبهشت ۱۳۳۳ میهمانان و مدعوین و اعضای کنگره به همدان عزیمت کردند و صبح پنجشنبه نهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ ساعت نه صبح افتتاح آرامگاه حکیم بزرگ به عمل آمد).

- آخرین جلسه (جلسهٔ اختتامیه) در تاریخ دهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ (۳۰ آوریل ۱۹۵۴) بعد از ظهر به شرح زیر برگزار شد:

- تشکر از میهمانان توسط مرحوم سید حسن تقی‌زاده.

- سخن نمایندگان کشورها به ترتیب حروف تهجی: افغانستان، آلمان، بلژیک، مصر، اسپانیا، کشورهای متحده آمریکا، شمالی، فرانسه، انگلستان، هلند، هندوستان، اندونزی، عراق، ایتالیا، اردن، هاشمی، لبنان، نروژ، پاکستان، سوئیس، ترکیه، اتحاد جماهیر شوروی، واتیکان، یوگسلاوی (که عده‌ای از آنان نمایندگان و عده‌ای سفرا و وزراء مختار کشورها در تهران بودند) همچنین سخن نمایندهٔ یونسکو. در خاتمه آقای علی اصغر حکمت ختم کنگره را اعلام کرد.

- در میان سخنرانان و خطبای خارجی و ایرانی عده‌ای طبیب و استاد تاریخ طب و فنون وابسته بدان بودند که سخنرانی‌هایشان از نظر تاریخ طب بسیار ارزنده بود.

آثار چاپ شده از ابن سینا

۱ - رسالهٔ تجلیل از ابن سینا در پنجمین دورهٔ اجلاس یونسکو در شهر فلورانس (ایتالیا) به شمارهٔ ۹ انتشارات انجمن.



پیکره این ستیا در میدان بوعلی همدان

- ۲ - رساله جودیه (منسوب به ابن سینا) به کوشش و تصحیح و تحشیه نگارنده این مقاله به شماره ۱۰ انتشارات انجمن آثار ملی.
- ۳ - رساله نبض ابن سینا به تصحیح استاد سید محمد مشکوة به شماره ۱۱ انتشارات انجمن آثار ملی. این رساله در سال ۱۳۱۷ تحت عنوان «رگ‌شناسی» هنگام گشایش دبیرستان پهلوی [سابق] بروجرदनیز به چاپ رسیده است.
- ۴ - رساله منطق دانشنامه علائی به تصحیح استاد فقید دکتر محمد معین و استاد محمد مشکوة به شماره ۱۲ انتشارات انجمن آثار ملی.
- ۵ - طبیعیات دانشنامه علائی به تصحیح استاد سید محمد مشکوة به شماره ۱۳ انتشارات انجمن آثار ملی.
- ۶ - ریاضیات دانشنامه علائی به تصحیح آقای مجتبی مینوی به شماره ۱۴ انتشارات انجمن آثار ملی.
- ۷ - فهرست آثار شیخ الرئيس ونسخ آنها توسط دکتر یحیی مهدوی، تهران سال ۱۳۳۳ شمسی، از انتشارات دانشگاه به شماره ۲۰۶.
- ۸ - پورسینا مشتمل بر زندگی و روزگار و آثار شیخ توسط مرحوم سعید نفیسی، تهران سال ۱۳۳۳ شمسی، از انتشارات کتابفروشی دانش.
- ۹ - علم النفس ابن سینا به کوشش دکتر علی اکبر سیاسی، تهران ۱۳۳۳ شمسی، از انتشارات دانشگاه تهران به شماره ۲۰۳.
- ۱۰ - عیون الحکمه به کوشش مجتبی مینوی، تهران ۱۳۳۳ شمسی، از انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۱ - مخارج الحروف به کوشش دکتر پرویز ناتل خانلری، تهران سال ۱۳۳۳ شمسی، از انتشارات دانشگاه تهران به شماره ۲۰۷.
- ۱۲ - سرگذشت ابن سینا متن عربی به قلم ابو عبید جوزجانی و ترجمه مرحوم سعید نفیسی، تهران سال ۱۳۳۳ شمسی.
- ۱۳ - کتاب التنبیها والاشارات توسط محمود شهابی، سال ۱۳۳۹ شمسی، از انتشارات دانشگاه به شماره ۶۲۳، که ضمن آن کتاب لباب



سمت راست: روی مدال این سینا - سمت چپ: پشت مدال این سینا

الاشارات فخرالدین رازی نیز می باشد و از طرف مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در شماره چهارم سال اول در تیرماه ۱۳۳۳ شمسی ضمن پنج مقاله به قلم چهار تن از دانشمندان ایرانی و یک تن غیر ایرانی انتشار یافته است.

درباره شیخ و آثار آن کتب و رسالاتی که انتشار یافته است:

- ۱ - از نخستین رسالاتی که مربوط به شیخ می باشد در سال ۱۳۱۵ از طرف شادروان دکتر قاسم غنی می باشد که در آن علاوه بر شرح حال، سه جنبه طب و فلسفه و ادب شیخ را بیان داشته است.
- ۲ - معراج نامه به کوشش مرحوم مهدی بیانی.
- ۳ - کتاب حکمت بوعلی سینا، مرحوم شیخ محمد صالح مازندرانی .
- ۴ - از طرف کمیسیون ملی یونسکو در ایران نیز در سال ۱۳۲۸ شمسی رساله ای به زبان فرانسوی تحت عنوان:

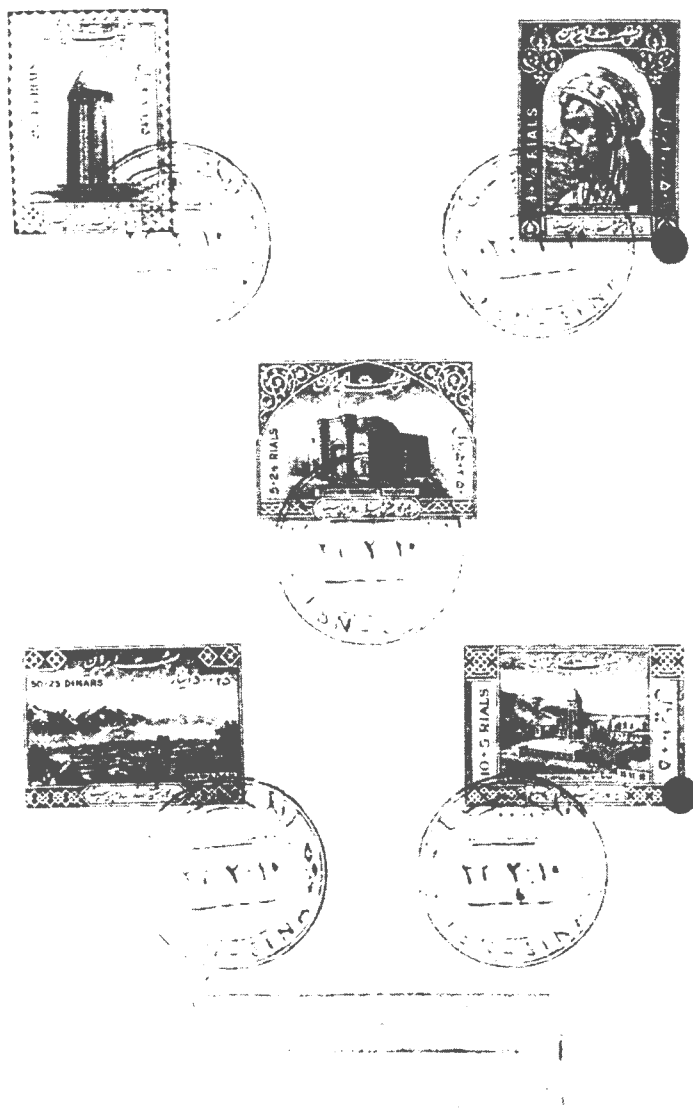
Commémoration du Millénaire d'Avicenne en IRAN.

- و ایضاً به سال ۱۳۲۹ شمسی رساله ای دیگری (به زبان انگلیسی تحت عنوان: *Avicenna, his Life and Works.* که حاوی ترجمه مختصری از احوال ابن سینا و آثار مهم اوست، انتشار یافت.
- ۵ - در مجله ماهانه شیروخورشید از خرداد ۱۳۳۷ شمسی به بعد مقالاتی به شرح زیر انتشار یافت:

- نظری به عقاید پزشکی ابن سینا به قلم مرحوم دکتر عباس نفیسی.
- پزشک و فیلسوف بزرگ ایرانی ابوعلی سینا به قلم دکتر ذبیح الله صفا.
- هزاره یک مرد بزرگ به قلم علی اصغر حکمت که به انگلیسی انتشار یافته است.

گذشته از رسالات و جزوه ها و کتابها که در جشن هزاره ابن سینا انتشار یافت، از طرف اغلب وزارت خانه های کشور، به مانند وزارت امور خارجه و وزارت پست و تلگراف و تلفن و وزارت فرهنگ و راه و

۲۷. مردی بر تراز عصر خویش



سری پنجم تمپوهای یادبود ابن سینا

سازمان برنامه و مردم خیر و دانشمندان و دانش پژوهان نیز کمک‌هایی شد و هدایا و کتب و امثال آن به آرامگاه شیخ اهدا گردید.

به علاوه در ایران (چه در تهران و چه در شهرستان‌ها) و در کشورهای خارجه رسالات و انتشارات قابل توجهی از طرف دانشمندان و محققان دربارهٔ شیخ چاپ و انتشار یافت.

از ابن سینا تصاویری چند مأخوذ از کتابهای جهان و ایران در تهران و شهرستان‌ها و همچنین در کشورهای دیگر جهان به چاپ رسید که بسیار چشمگیر می‌باشد.^۱

۱) مجسمهٔ ابن سینا - اما مجسمهٔ ابن سینا که توسط استاد ابوالحسن صدیقی تهیه شده بود، در شهر همدان در میدان بوعلی نصب گردید. این مجسمه با هنرمندی کم‌نظیری انجام یافته است.

مجسمه بر روی پایه‌ای در میدان بوعلی در انتهای خیابان بوعلی در شهر همدان نصب و بر روی پایه آن چنین نقل شده است:

بوعلی سینا ۳۷۰-۴۲۸ هجری
دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت
یک موی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت
آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت

«این تندیس را انجمن آثار ملی به یادبود هزارمین سال تولد شیخ‌الرئیس ابوعلی حسین بن سینا به شهر همدان اهداء کرده است».

پیکرنگار ابوالحسن صدیقی ۱۳۷۰ هجری قمری

۲) مدال ابن سینا - مدال ابن سینا از روی تصویر نیمرخ که استاد صدیقی تهیه کرده بود به پاریس سفارش داده شد و آرتور برتراند^۲

۱. از این قسمت تا آخر این مقاله تلخیص گردیده است.

2. Arthur Bertrand



سنگ مقبره سابق این سینا در همدان

مدال ساز معروف آن را تهیه کرد و در جشن هزاره شیخ به شرکت کنندگان اهداء گردید.

روی مدال تصویر ابن سینا که در زیر آن «بوعلی» و دور آن رباعی معروف ابن سینا و پشت مدال «یادگار جشن هزار ساله شیخ الرئيس ابوعلی حسین ابن سینا و نمای آرامگاه شیخ در همدان ۱۳۷۰ هجری قمری» است.

۳) تمبرهای یادبود هزاره شیخ - تمبرهای یادبود ابن سینا در پنج سری توسط کارخانه برادبوری ویلکینسن^۱ در لندن تهیه گردید و مشتمل بر پنج دوره و هر دوره مرکب از پنج تمبر بود:

- دوره اول آثار عهد هخامنشی؛

- دوره دوم آثار عهد ساسانی؛

- دوره سوم آثار عهد سلجوقی؛

- دوره چهارم آثار قرن هفتم هجری به بعد؛

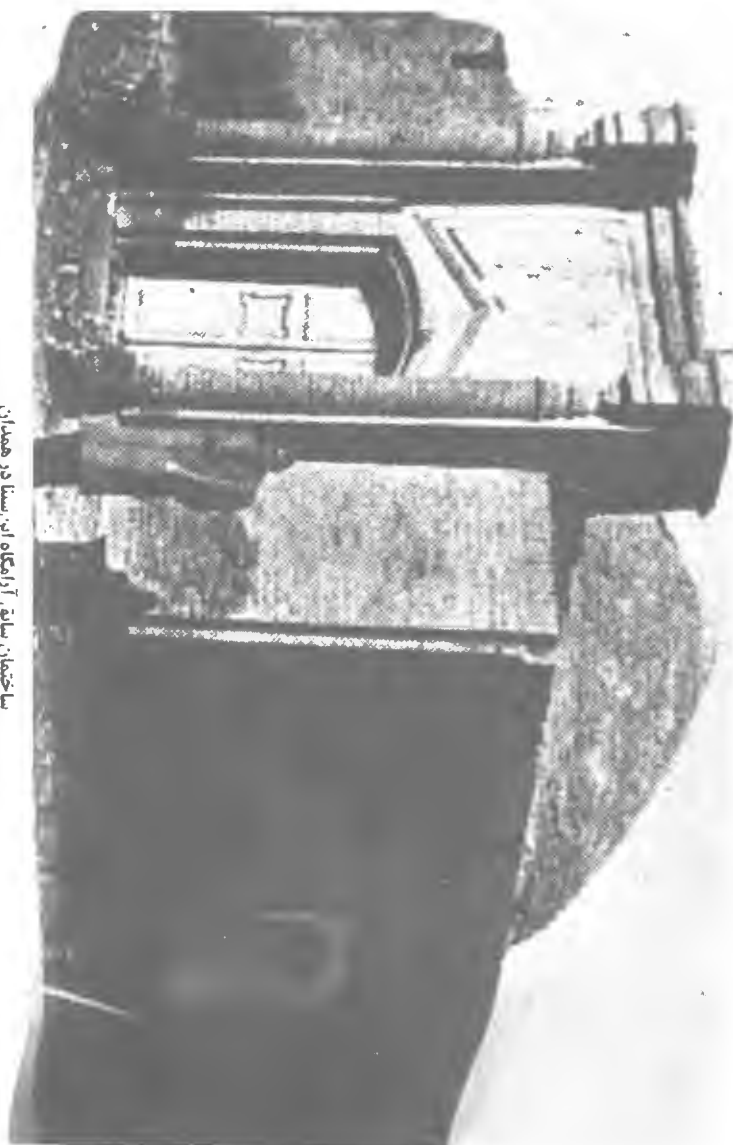
- دوره پنجم تصویر ابن سینا و تصویر آرامگاه قدیم و جدید و منظره‌ای از شهر همدان و مقبره قابوس و شمشگیر بود.

چهار دوره اول تا چهارم قبل از انعقاد جشن و دوره پنجم در موقع انعقاد جشن انتشار یافت...

۴) در هزاره ابن سینا، غیر از تمبرهای مذکور در بالا اوراق اعانه ملی برای تهیه عوائد ساختمان آرامگاه شیخ چاپ شد و به فروش رفت.

به علاوه جوهری از طرف مجلس شورای ملی و شیر خورشید سرخ و وزارت کشور و شرکت ملی نفت و شهرداری همدان و پارسیان مقیم هندوستان و دانشکده پزشکی تهران و وزارت بهداری و بازرگانان برای

1. Bradbury Wilkinson and Co. Ltd . New Maloen, Surry , England



ساختمان سابق آرامگاه ابن سینا در همدان

ساختمان آرامگاه و مخارج انعقاد هزاره پرداخت گردید.

۵) کتابخانه ابن سینا - از کارهای معتبر انجمن آثار ملی، تأسیس کتابخانه‌ای به نام شیخ در همدان می‌باشد، که در موقع برگزاری جشن هزارمین سال ولادت ابوعلی سینا صورت گرفت. این کتابخانه تا سال ۱۳۳۱ خورشیدی تعداد ۱۴۰۰ جلد کتاب در آن جمع‌آوری گردید و قبل از این تاریخ تعداد ۶۴۹ جلد کتاب در آرامگاه وجود داشت. از آن پس از طرف برخی از مؤسسات و دانشگاه‌ها و اشخاص چه در ایران و چه در جهان تعداد زیادی کتاب و رساله و مجله و امثال آنها بر کتابخانه اضافه شده است که اکنون به صورت یک مرکز بزرگ مطالعه درباره آثار شیخ می‌باشد.

۶) آرامگاه شیخ - آنچه که به نظر صحیح می‌رسد آنکه وفات شیخ طبق گفته ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء در همدان اتفاق افتاد. و در زیر حصار همدان در طرف قبله دفن شده که بعدها به قبر «باباعلی سینا» شهرت یافته است. این قبر کم‌کم رو به ویرانی نهاد. بعدها توسط یکی از شاهزاده خانم‌های قاجار به نام نگارخانم به وضعی بهتر در آمد و به جای مقبره قدیمی، گنبدی از آجر ساخته شد و سنگ قبر ابوعلی سینا و ابوسعید دحدوک را بر روی قبر دیگری که جنب قبر شیخ بود، قرار دادند. بر روی سنگ قبر پس از چند جمله چنین نقر شده است:

«...هَذَا قَبْرُ جَنَّتِ مَكَانَ فَرْدَوْسِ أَشْيَانِ سُلْطَانِ الْحُكَمَاءِ شَيْخِ ابُو عَلِيٍّ سَيْنَا نَوَّرَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ. وَفَاتَهُ فِي خَامِسِ شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةِ ۴۲۷.

حجة الحق ابوعلی سینا در شجع آمد از عدم به وجود
در شصا کسب کرد کل علوم در تکر کرد این جهان بدرو
حرره حقیر عبدالصمد. عمل کر بلائی عبدالخالق، تاریخ ۱۲۹۴»

۱. و. ویلیامز جاکسون^۱ استاد زبان‌شناسی هند و ایران در دانشگاه کلمبیا، آمریکای شمالی که قبل از سال ۱۹۰۹ میلادی (= ۸-۱۲۸۷ شمسی) در همدان قبر ابن سینا را زیارت کرد، و در کتاب خود موسوم به ایران در گذشته و حال (*Persia past and Present, New York 1909*) متذکر گردیده است که مقبره با ساختمان آجری و ساده به شکل مستطیل می‌باشد و دور آن محوطه و بر دور محوطه دیواری است که محل درویشان و زوار و رهگذران است. سنگی بر قبر این متفکر بزرگ قرار دارد و در کنار او معاصرش شیخ ابوسعید شاعر صوفی مشرب ایرانی مدفون است...».

عکسی که جاکسون از آرامگاه قدیمی شیخ برداشته، در اغلب کتابهای تاریخ طب قبل از ۱۳۳۳ شمسی به عنوان مقبره ابن سینا چاپ شده و از آن سال عکس آرامگاه جدید شیخ به چاپ رسیده است.

آرامگاه جدید شیخ - اما طرح آرامگاه جدید شیخ به همت انجمن آثار ملی در سال ۱۳۲۶ شمسی شروع گردید. طراح آن مهندس هوشنگ سیحون بود.

از ضمائم این بنا دو تالار، یک کتابخانه و دیگری تالار سخنرانی است. در تالار کتابخانه مقابل در ورودی کتیبه‌ای چنین به خط نستعلیق به قلم آقای زرین خط دیده می‌شود:

«به نام ایزد بخشاینده مهربان - چنین گوید نیازمند حضرت بی‌نیازی علی اصغر حکمت شیرازی که چون در این زمان فرخنده نشان که هزار سال از ولادت با سعادت حکیم حجة‌الحق شرف‌الملک شیخ‌الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا می‌گذشت مقرر گردید که به یادگار هزاره آن بزرگوار که آثار گرانبهای او به روزگاران باقی و پایدار است، بر مزار او بنائی برپا کنند که از عظمت فکر و بلندی اندیشه و نیروی دانش و جلالت قدر وی نمودار باشد. پس جمعی از وطن‌دوستان که به نگاه‌داشت آثار ملی ایران

همت گماشته‌اند و بر این نیت خیر انجمن کرده‌اند به اجرای امر برخاستند و سالی دو بر ساختمان این گنبد رفیع و مرقد شریف فراخور توانایی خود نه در خور شأن خواجه رئیس بذل همت نمودند تا بحمدالله تعالی در سال ۱۳۷۰ هجری قمری برابر با سال ۱۳۳۰ شمسی به میمنت و مبارکی این بنای یادگار به پایان رسید. امید که این خدمت بس خرد به نام آن دانای بزرگ در پیشگاه فرزندان ایران و خردمندان جهان نیکو و پسندیده افتد».

در ذیل آن تاریخ بنای آرامگاه آمده است:

ز الوند است تابان تا فروغ بوعلی سینا
بتابد نور حکمت در جهان چون طور در سینا
پی افکند از خرد گیتی و هم از دانش آئینی
که جاوید است در گیتی زهی کیشا و آئینا
شفا نی غیر قانونش نیابد خاطر خسته
به جایی جز اشارتش نبیند دیدهٔ بینا
نبیند دیدهٔ بینا حکیمی همچو او دانا
به روی مسند دانش به زیر قبهٔ مینا
عیان شد لطف یزدانش نهان شد دیو از جانش
بلندی یافت ایوانش به طغرای و آئینا
رقم زد کلک حکمت در هزارم سال میلادی
که (مانند این کاخ پاینده به فرّ بوعلی سینا)

رستاخیز نموداری از زندگی ابن سینا

حسین خدیو جم

چون تصویر «جاودانگی» را بیشتر در آینه «رستاخیز» می‌توان دید و به تماشای این چهره روحانی جز در پایان گذرگاه پریپیچ و خم زندگی نمی‌توان رسید، همه کاروانیان امیدوار این خاکدان - از کهن‌ترین روزگار - گاهی به فرمان جان و دل، و زمانی به رهبری پیشوایان روحانی خویش، به شوق جاودانه شدن، یا در آرزوی راه یافتن به جهان خلود و سرمنزله ابدی، این یگانه راه را به شیوه‌های گونه‌گون پیموده‌اند تا سرانجام به اجبار در شمار ساکنان دیار خاموشان جای گرفته‌اند؛ دیاری که هیچ‌کس از راز درونش آگاه نیست.

در پیرامون این راه بی‌بازگشت حرف زیاد است و نتیجه‌گیری دشوار. اهل ایمان به این نتیجه رسیده‌اند که: باید همچون امیدواران تسلیم شد و زبان در کام کشید؛ زیرا مردمی که به آستان «امید» پناهنده شدند، و از چون و چرای بی‌حاصل لب فرو بستند، در سایه ایمان استوار به هنگام زندگی - از رنج اندیشه مرگ و نیستی رستند و در لحظات کوتاه و زودگذر هستی با آرزوهای شیرین «جاودانگی» هم‌آغوش گشتند تا آنگاه که با خاطری آسوده از این مرز گذشتند.

اهمیت موضوع در این است که چون ساختمان درونی آدمی طوری آفریده شده که خواه ناخواه در سراسر عمر به گونه‌های متفاوت درباره فرجام زندگی و جهان پس از مرگ می‌اندیشد، ناچار پرسش‌های فراوان

در ضمیرش نمودار می‌شود. پرسش‌هایی که جز کیش و آیین پاسخگویی ندارد....

بنابراین مسأله معاد یا رستاخیز از روزگاران کهن در شمار بزرگ‌ترین مسائل آیینی ساکنان این «دیر خراب‌آباد» جای گرفته و برای ادیان و مذاهب به صورت رکنی از ارکان اصلی به حساب آمده است. در کتابهای آسمانی برای تعریف و توصیف رستاخیز، و سرنوشت مردم در دیگر سرای، نکات آموزنده فراوان - در قالب داستان‌های کوتاه و بلند - روایت شده.

پیامبران و پیشوایان مذهبی - برای آرامش دل‌های امیدوار - از چگونگی آن سخنان امیدبخش و دلنشین، یا حکایت‌های ترس‌آور و جانسوز، فراوان گفته‌اند.

فیلسوفان و متکلمان درباره نفی و اثباتش کتابها نوشته و عقاید متفاوت بیان داشته‌اند.

شاعران و نویسندگان، و صورتگران مایه‌ور - در هر عصر و زمان، متناسب با نمودارهای تلخ و شیرین زندگی - برایش نظیره‌سازی‌ها کرده، و تصویرهای ذهنی پرنشیب و فراز ساخته و پرداخته‌اند.

زیرکان نکته‌یاب نیز، هرگاه فرصت دم برکشیدن پیدا کرده‌اند، بر پیرایه‌های دور از حقیقت آن انگشت انتقاد نهاده‌اند؛ بدان امید که شاید بر اثر هشدارشان مردم صاحب‌دل از خواب غفلت بیدار شوند، و در سایه نیروی خرد راه را از چاه باز شناسند.

کوتاه سخن آنکه پس از کتابهای آسمانی و پیامبران راستین، گروهی از هوشمندان هر ملت و مذهب در پیرامون این آرزوی بزرگ، گاهی بی‌پرده اظهار نظر کرده‌اند، و زمانی با کنایه برایش دست به کار سرودن ترانه یا نگاشتن سفرنامه‌های روحانی شده‌اند، تا از این رهگذر زمینه‌ای فراهم آورند که ممکن شود حد و رسم آن جهان بی‌انتها در فضای مغزهای کوچک نیز به گونه‌ای جلوه‌گر شود.

تردید نیست که در این آثار منظوم و منثور، نمودارهای بسیار از شهرهای افسانه‌ای جهان پس از مرگ ترسیم شده، و از سرنوشت مردم نیکوکار و بدکار به هنگام رستاخیز، حکایت‌های عبرت‌آموز سودمند بیان گردیده که همه شیرین و خواندنی است، اما افسوس که در اینجا برای نقل نمونه‌هایی از آنها حوصله و مجال نیست.....

بنابراین باید - به شیوه گزیده گویان و کوتاه‌نویسان - دنباله این بحث را رها کرده و با احتیاط گفت:

شاید بتوان آن دسته از دانشوران اسلامی را که پیرامون «معاد یا رستاخیز» در قرن‌های صدر اسلام - که بازار این گونه مباحث رونقی داشته - به نگارش و گزارش پرداخته‌اند، به سه گروه تقسیم کرد:

۱ - گروهی که به رستاخیز ایمان استوار دارند، و برای اثبات عقاید خویش دلیل عقلی و نقلی فراوان اقامه کرده‌اند، و این گروه در همه ادوار گذشته اکثریت داشته‌اند.

۲ - گروهی که به تناسب زمان و مکان - پنهان و آشکارا - سخنانی بر زبان آورده‌اند که ظاهربینان آنها را گواه بر ضعف اعتقاد آنان درباره رستاخیز می‌پندارند، یا آنکه چون این گروه در آثار خود برخی از عقاید و آراء دیگران را با جمله‌های طنزآمیز افسانه می‌شمارند، متهم به انکار گشته‌اند.

۳ - گروهی که به هنگام بحث درباره رستاخیز - چون فیلسوفان آشنا با تصوف و عرفان - راه اعتدال در پیش گرفته‌اند، و با منطق عقل به انتقاد و توضیح گفته‌های گروه موافق و مخالف پرداخته‌اند، بی آنکه خود مانند برخی شیفتگان چشم‌پسته به هر گفته‌ای گردن نهند، یا خصمانه بر همه سخنان تردیدآمیز خط بطلان بکشند.

به عنوان نمونه از گروه اول حکیم ناصر خسرو و امام محمدغزالی را می‌توان نام برد. ابوالعلائی معری و حکیم عمر خیام نیز، چون قلم در کف دشمن بوده است، در گروه دوم جای گرفته‌اند. و ابونصر فارابی و ابن سینا از

سومین گروه‌اند. کسانی که بخواهند از افکار و آراء پردامنه گروه معتقدان، نیک آگاه شوند - اگر با زبان عربی آشنایی ندارند، اما مأخذ دست اول می‌جویند - کتابهای کیمیای سعادت غزالی و زادالمسافرین ناصر خسرو تا حدودی می‌تواند پاسخگوی آنان بوده باشد. گرچه ابن سینا در رساله اضحویه خود - که متن فارسی آن به تازگی به بازار اهل کتاب عرضه شده و ترجمه مقدمه‌اش در پی این مبحث خواهد آمد - بسیاری از عقاید گروه موافق و مخالف را با بیانی روشن و پیراسته مطرح کرده، و ضمن بحث نیز - تا حد ممکن اندکی از عقاید خویش را با تصریح یا اشاره بیان داشته است.

سبب نام‌گذاری این رساله

در مأخذ برجای مانده از قرن‌های نزدیک به روزگار ابن سینا، از این اثر به نام‌های «اضحوی»، و «اضحویه»، و «الاضحویه فی المعاد» یاد شده است. گروهی از محققان بر اثر واژه «اضحویه» و دقت در سبک سخن مؤلف در مقدمه این رساله، نتیجه گرفته‌اند که: ابن سینا به سبب فرار سیدن عید اضحی (= عید قربان) به نگارش این مختصر پرداخته تا آن را به رسم ارمغان عید تقدیم کسی دارد که از وی حقوقی برگردن داشته، و خویشتن را مدیون وی می‌دانسته است.

دکتر قاسم غنی می‌گوید: «چون این رساله در عید اضحی نوشته شده است «الاضحویه» نامیده شده.....»^۱.

دکتر ذبیح‌الله صفا به هنگام یادآوری جمعی از دانشوران معاصر ابن سینا می‌نویسد: «ابوبکر احمد بن محمد البرقی الخوارزمی [از این گروه است] که ابوعلی سینا اثر مشهور خود را به نام رساله اضحویه فی امر المعاد به اسم او نوشته، و در آغاز آن «ابوبکر» را به نیکویی ستوده....»^۲.

۱. ابن سینا، به خامه دکتر قاسم غنی، تهران، ۱۳۱۵، ص ۷۷.

۲. جشن نامه ابن سینا، ۱۳۳۱، جلد ۱، ص ۴۷.

دکتر یحیی مهدوی می‌نگارد: شیخ‌الرئیس این رساله را به مناسبت عید اضحی، و نیروزیه را به مناسبت عید نوروز... تصنیف کرده بوده است»^۱.

ترجمه پیش‌گفتار رساله‌ی اضحویه

این رساله‌ای است از شیخ رئیس ابوعلی سینا در امر «رستاخیز» که برای «ابوبکر بن محمد» نوشته، و نام «اضحویه» بر آن نهاده است، و گوید: «خدای بزرگ انوار دانش را در دو جهان نثار روان «الشیخ‌الامین» بگرداند، و جانش را از آلودگی‌های طبیعت پاکیزه فرماید. عمری آنچنان دراز دهدش که برای رسیدن به سعادت حقیقی بسنده باشد. و چون به کاری از کارهای هر دو سرای روی آورد، یا از آن پرهیز کند، کامیاب گردد. و خدای مرا یاری دهد تا حقوق نیکی‌های فراوانش را تلافی کنم، و حق تعلیم بسیار وی را به گونه‌ای نیکوتر و سزاوارتر بگزارم.

این حق‌شناسی به پاس بهره‌هایی است که مرا از دانش او نصیب شده است. سزاوارترین و شایسته‌ترین سپاس آن است که از وی به نیکی یاد کنم، و درود فراوان نثارش نمایم.

برای جبران این حق، کمترین و ناچیزترین خدمتی که می‌توان با بدن و توابع آن انجام داد، آن است که در هیأت کسی درآیم که به اندازه‌ی تاب و توان، در انجام وظیفه می‌کوشد و به هیچ روی کوتاهی نمی‌ورزد، اگر چه خدمتش در خور صاحب حق نباشد.

امید آنکه به زودی هنگامی فرارسد تا به یاری وی به آرزویم برسم، و فرصتی یابم که دوستان را شاد و دشمنان را خوار سازم و از سرزنش بدخواهان و اراهم.

آنگاه به آن خیر و خوشبختی دست یابم که بر اثر کج‌مداری روزگار از کفم بیرون شده؛ و از شادکامی و کفایت، و بردباری و آسوده‌دلی - از دنیا

۱. فهرست نسخه‌های مصنفات ابن سینا، ۱۳۳۳، ص ۳۷.

برای آخرت - بهره‌مند گردم. زیرا دیرزمانی است که گرفتار رنج و اندوهی شده‌ام که اگر برکوه‌ها یا صخره‌ها فرو می‌افتاد آنها را خرد می‌کرد. اکنون من از تمام جهان دل برکنده‌ام و تنها به وی می‌اندیشم، و او نیز از همه چیز بریده و به امثال من پرداخته است.

به شکرانه این تجدید صحبت، از اندک دانشی که اندوخته‌ام، ارمغانی تقدیم می‌دارم. استاد را دل راضی نمی‌شود که پس از پذیرش، مرا بیهوده گذارد، و به دست ناکامی سپارد، تا در گذرگاه نیک و بد حوادث قرار گیرم، و او خود تنها به کسی پردازد که از هر جهت از من فروتر است؛ یا سرنوشت مرا به آن کس سپارد که پیروزی خود را در شکست من جوید، و عزت خویش را در خواری من می‌یابد، و برای رسیدن به مقصود در جهت خلاف من گام برمی‌دارد.

تفاوت پایه، میان من و او اندک نیست، و اینکه او بتواند مرا جایگزین شود، در وهم نگنجد. پس روا نیست که وی از کوشش‌های من بهره‌برداری کند؛ زیرا همپایه شدن او با من - در کفایت یا درایت، یا صیانت یا امانت، یا حسب و نسب، یا جاه یا نیکنامی - امکان‌پذیر نیست. در آنجا که مردان را برمی‌شمرند، وی در شمار فراموش‌شدگان است؛ و من ستوده و سرشناس خواهم بود.

جای گرفتن او در شمار خاصان استاد برای همه مایه سرافکندگی است، و رفتارش با روش استاد هماهنگی نمی‌پذیرد؛ در حالی که وجود من برای استاد موجب سرافرازی و سپاس و ستایش و خیر خواهد بود، و همیشه از آیین پسندیده و روش گزیده‌اش پیروی خواهد کرد.

او در پناه استاد از پایه بلند و مال فراوان بهره‌ور شده و شکسته‌حالی خویش را از این رهگذر جبران کرده، و رخنه‌های ناکامی خود را پر بسته است. در حالی که من تازه به نزدیک آن رسیده‌ام، و هنوز طرفی نبسته‌ام. «الشیخ الامین» کسی نیست که از حال این دو مرد، که فاصله میان ایشان همچون دوری مشرق و مغرب است، بی‌خبر بماند. آنچه گفته شد

ناله‌ای است که از گلوی فشرده بیرون جسته، و شکوه‌ای است که از سینه آزرده سربر کشیده است. امید آنکه استاد - که خدای سعادتش را پایدار گرداناد - اگر از این شاگرد لغزشی دیده است، به آیین همیشگی و مقتضای کرم خویش، نادیده انگارد...

بنابر این ابن سینا در مقدمه این رساله روی سخنش با شخصی است که «الشیخ الامین» لقب دارد، و کنیه او «ابوبکر» و نام پدرش «محمد» است، ولی از اسم اول وی نامی به میان نیاورده است.

اما به استناد نوشته ابن سینا رساله سرگذشت و مقدمه‌های رساله‌های اضحویه و نیروزیه، و گفته سمعانی در کتاب الانساب شاید بتوان شواهدی به دست آورد تا مسلم شود که این «الشیخ الامین» همان ابوبکر احمد بن محمد بَرَقی است که ابوعلی در رساله سرگذشت در حق وی چنین می‌گوید: «مردی دیگر همسایه ما بود که او را ابوبکر بَرَقی می‌گفتند. خوارزمی بود، و هوشیار و روشنفکر. در فقه و تفسیر و زهد یگانه بود. با این همه، به علوم فلسفی گرایش داشت. به خواهش او کتاب حاصل و محصول را - در بیست مجلد - تصنیف کردم، همچنین کتاب البروالاثم را که در علم اخلاق است. این دو کتاب تنها نزد وی است، و او هیچکس را عاریت نمی‌دهد تا از آن نسخه بگیرد».



سمعانی می‌نویسد: «بَرَقی؛ (به فتح با و را و حرف قاف در مرتبه سوم) نسبتی است به «بَرَق» که خاندانی بزرگ از مردم خوارزم بودند، به بخارا کوچ کردند و در آنجا اقامت گزیدند. کلمه بَرَق معرب بره فارسی است، زیرا جَد این قوم گوسفنددار بوده است.

ابوالحسن بن ماکولا گوید: «ابو عبدالله بن ابی بکر برقی - نوه ابو عبدالله محمد برقی - مرا گفت: جد ما امام ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف بن اسماعیل بن شاه خوارزمی برقی است که به عراق سفر کرد، و به حج رفت

و پس از بازگشت در بخارا ساکن شد. وی یکی از ادیبان و سخنوران شیوا سخن بود، و دو پسر داشت؛ یکی فقیه هوشیار ابوبکر احمد، و دیگری فقیه عارف ابو حفص عمر، که هر دو زاهد و دانشمند و شاعر بودند...
 ابوبکر احمد بن محمد در ادبیات و تصوف و کلام از نام‌آوران پیشین بود، و کراماتی از وی مشهور است. وی اشعار نیک و ابتکاری فراوان دارد. ابن ماکولا گوید: «من دیوان شعر او را دیده‌ام که بیشتر آنها به خط شاگردش ابن سینای فیلسوف است»^۱.

ترجمه مقدمه رساله نیروزیه

ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا - که خدایش ببخشاید - گوید: این رساله‌ای است پرفایده در معانی حروف هجائیه (= حروف مقطعه) که در آغاز برخی از سوره‌های قرآن جای گرفته است.
 همت هر کس انگیزه‌ای می‌شود که برای بزرگداشت آیین نوروزی مولانا الشیخ الامیر السید ابی بکر محمد بن عبدالرحیم - که خدای ارجمندیش را پایدار بدارد - به اندازه توانایی خویش تحفه‌ای به پیشگاه وی ارمغان برد - من نیز آرزومند شدم که در شمار یکی از هدیه‌دهندگان این روز جای گیرم و با گروهی بی‌شمار در این راه همگام شوم.
 اما روزگارم چنان بود که مرا از دست یافتن به تحفه‌ای مادی - که شایسته گنجینه گرانبهای وی بوده باشد - باز می‌داشت. بنابراین دانش را برترین هدیه دلپسند و ارجمندترین تحفه سزاوار تقدیم دانستم، به‌خصوص «حکمت الهی» که در خور دانشوری پیرو آیین بوده باشد، و

۱. الانساب سمعانی، چاپ حیدرآباد، ۱۹۶۳ م، جلد ۲، صص ۱۷۳-۱۷۲. در کتاب الاکمال ابن ماکولا (جلد ۱، ص ۴۸۳) عبارتی نقل شده است که با اندکی اختلاف به سخن سمعانی شبیه است و در حاشیه همین صفحه افزوده شده که: فرزند این ابوبکر به سرپرستی قضای بخارا برگزیده شد، سپس رئیس بخارا و شیخ آنجا و پیشوای مردمش گردید. او اهل دانش و فضل بود، و «شرف الرؤساء» لقب یافت.

بتواند از رازی پرده برگیرد که در شمار پیچیده‌ترین رازهای حکمت و آیین است. و از غرض پنهانی حروفی خبر دهد که در آغاز برخی از سوره‌های قرآن آمده است.

آنگاه در این زمینه رساله‌ای نگاشتم، و به آیین هدیه نوروزی تقدیم وی داشتم؛ زیرا دانش بهترین هدیه و گرامی‌ترین تحفه است. و یقین دارم که سرورم را - الشیخ الامیر السید، که خدای بزرگیش را پایدار بداراد - دلپسند خواهد شد...



اما در مقدمه رساله‌ی اضحویه نکات روشن تری وجود دارد که نمایشگر آن است که ابن سینا رساله‌ی اضحویه را به روزگار جوانی نوشته است؛ و در آن هنگام آشکارا خویشان را شاگرد و مدیون «الشیخ الامین» می‌دانسته، و در پرده یادآور می‌شود که یکی از شاگردان استاد خصم وی شده، و استاد را نسبت به او بدبین کرده است. ولی از لحن کلام شیخ در رساله‌ی سرگذشت معلوم می‌شود که چون ابن سینا نتوانسته با تقدیم این رساله، یا دیگر وسیله‌ای، استاد خود را بار دیگر بر سر مهر آورد، بعدها حقوق این استاد را نادیده گرفته، و بسیار ساده و بی‌پیرایه در رساله‌ی سرگذشت می‌گوید: «مردی دیگر نیز همسایه‌ی ما بود که وی را ابوبکر برقی می‌گفتند...» و اعتراف می‌کند که کتاب حاصل و محصول را در بیست مجلد و کتاب البروالائم را در دو مجلد برایش نوشته است. بنابراین، نگارش همین دو کتاب می‌تواند گواه بوده باشد بر اینکه ابن سینا هم از دانش و هم یاری مادی این مرد برخوردار بوده است.

اما درباره‌ی مطالب رساله‌ی سرگذشت - اگر در صحت انتساب آن به شیخ تردید نشود - باید گفت: بی‌همتا بودن بوعلی در دانش‌های مختلف، وی را گرفتار اندکی رعونت کرده تا سرگذشت خود را طوری بیان دارد که ثابت شود او در جوانی از استادی اهل و توانا برخوردار نشده، و آنچه

می‌داند همه را به تنهایی از کتاب و نیروی تفکر باز یافته است. مثلاً آشکارا می‌گوید: حساب هند را از مردی سبزی فروش آموخته! یا ابو عبدالله ناتلی به هنگام تدریس و تعلیم فلسفه و ریاضیات در کار خویش فرو می‌ماند، و از منطق جز ظاهر آن را نمی‌دانست، و خودستایی‌هایی از این قبیل...



شاید از مجموع شواهدی که تا اینجا برای روشن ساختن هویت «الشیخ الامین» بیان گردید، بتوان چنین نتیجه گرفت که: وی همان «ابوبکر احمد بن محمد برقی» است که در بخارا استاد و حامی روزگار جوانی ابوعلی سینا بوده است.

در مورد نامگذاری این رساله به «اضحویه» نیز گواهی چند یافته‌ایم که ثابت می‌کند در اینجا کلمه «اضحویه» به معنی هدیه مخصوص عید اضحی به کار رفته است، و محتمل است که این واژه را اول بار ابن سینا - به قرینه نیروزیه - به کار برده باشد. زیرا در روزگاران پیش از شیخ و پس از وی، واژه «نوروزی» به معنی هدیه مخصوص نوروز استعمال شده، همچنانکه به هدیه مخصوص مهرگان نیز «مهرجانی» گفته‌اند.

نخستین گواه بر درستی این سخن، موضوع‌های دو رساله اضحویه و نیروزیه شیخ است که هیچگونه پیوندی با عید اضحی و جشن نوروز ندارند. گواه دیگر سخن بلعمی است در ترجمه وقایع سال سی و دو تاریخ طبری با این عبارت: «مردمان بلخ این «بشر» را که «احنف» امیر کرده به بلخ، او را مهرجانی هدیه آورده بودند؛ جامه و اسبان و سلاح، و پیرایه‌های زرین و سیمین؛ چنانکه رسم عجم بود مهرجانی و نوروزی. و عرب ندانسته بود که نوروز و مهرجان چی باشد»^۱.

عمر خیام نیز این گفته را چنین تأیید می‌کند:

۱. ترجمه تاریخ طبری از بلعمی، چاپ عکسی بنیاد فرهنگ ایران، ص ۹۹.

آمدن موبد موبدان و نوروزی آوردن^۱:
 آیین ملوک عجم از گاه کیخسرو و تا به روزگار یزدجرد شهریار، که
 آخر ملوک عجم بود، چنان بوده است که روز نوروز نخست کس از مردمان
 بیگانه، موبد موبدان پیش ملک آمدی با جام زرین پُر می، و انگشتی، و
 دَرَمی و دیناری خسروانی، و یک دسته خَوید^۲ سبزرسته و شمشیری و
 تیر و کمان و دوات و قلم، و اسپی، و بازی، و غلامی خوب روی. و ستایش
 نمودی، و نیایش کردی او را به زبان پارسی، به عبارت ایشان.
 چون موبد موبدان از آفرین پیرداختی، پس بزرگان دولت در آمدندی و
 خدمت‌ها پیش آوردندی.

ارزش این اثر

در مورد ارزشمندی این گونه میراث‌های کهن فرهنگی، عقاید
 گونه‌گون بسیار اظهار شده است. بهتر آنکه این داوری از گفته‌های
 شادروان محمدعلی فروغی روایت شود؛ زیرا بی‌تردید، سخن این
 دانشمند، که خود دوستدار ابن‌سینا و شارح و مترجم بخشی از آثار
 فلسفی او بوده است، در این زمینه دلنشین‌تر خواهد بود.
 فروغی: «راست است که در چهارصد سال گذشته اروپاییان علم و
 حکمت را بسیار ترقی داده، بلکه دیگرگون ساخته‌اند؛ ولیکن معارف
 قدیم هم یکسره دورانداختنی نشده، و به چندین جهت ما را به کتابهای
 پیشین نیاز است: نخست اینکه آثار پدران ماست. دوم اینکه تاریخ علم و
 حکمت از آنها برمی‌آید. سوم اینکه گذشته از سیر تاریخی علم - که
 شناختنش همیشه محل حاجت است - بسیاری از آن کتابها به خودی
 خود مورد استفاده است، و منسوخ نمی‌شود.

۱. نوروزنامه عمر خیام، تصحیح مجتبی مینوی، ص ۱۸.

۲. خَوید: غله تازه رُسته، سبزه مخصوص بزم نوروزی، این سبزه را در خراسان
 هم اکنون «سبزن» می‌گویند.

پس تکلیف ایرانیان دانش دوست این است که وسایل بهره‌مندی از آن کتابها را برای همگنان فراهم سازند، یعنی هم اصل آنها را پاکیزه و درست به چاپ برسانند، و هم به فارسی روان درآورند. و اگر مشکلاتی دارد توضیح کنند تا کسانی که در زبان عرب تسلط ندارند، از آنها بی‌بهره نمانند، یا مجبور نشوند همه را نزد استاد بیاموزند. زیرا از این پس معلوماتی که دانش‌طلبان باید تحصیل کنند، به اندازه‌ای فراوان است که مجال نمی‌دهد مانند زمان‌های پیش، اوقات خویش را به فراگرفتن زبان عربی و حل مشکلات آن کتابها در نزد استاد مصروف سازند.^۱

زندگینامه ابن سینا

ابوعبید عبدالواحد محمد جوزجانی دانشوری است که به سال ۴۰۳ ه. ق. = ۱۰۱۲ م، در شهر جارجان (حدود گنبد قابوس امروز) رشته ارادت ابن سینا را به گردن افکند، و بیست و پنج سال - تا واپسین روز زندگی ابن سینا - در همه احوال ملازم استاد بود، حتی پس از خاموش شدن چراغ زندگی ابوعلی بر سر پیمان ماند، و با درایت و کفایت همه آثار ناتمام استاد را تکمیل کرد و به دست گوهر شناسان روزگار سپرد تا از گزند نیستی مصون بماند.

رساله سرگذشت

ابن سینا زندگینامه خویش به خواهش گروهی از یاران - از سال میلادش (= ۳۷۰ ه. ق.) تا سال ۴۰۳ هجری که ۳۳ سال از عمرش می‌گذشت - برای این شاگرد دانا و مرید باصفا روایت کرد. ابوعبید بعدها مقداری از دیده‌ها و شنیده‌های خویش را برگفته استاد افزود، و از مجموع آنها رساله‌ای فراهم آورد که به نام‌های «رساله سرگذشت» یا

۱. مقدمه ترجمه فن سماع طبیعی.

«سیره» یا «مناقب» شیخ رئیس ابوعلی سینا معروف شده است. این رساله در طول قرن‌ها برای همه کسانی که در شرق و غرب برای ابن سینا زندگینامه نوشته‌اند، سند و مأخذ شده، و اصل آن بارها در ایران و خارج از ایران - مستقل یا ضمیمه دیگر کتابها - به چاپ رسیده است.^۱ به گواهی فهرست مصنفات ابن سینا، از متن رساله سرگذشت، نسخه‌های خطی فراوان در کتابخانه‌های شرق و غرب بر جای مانده است. علاوه بر این نسخه‌های مستقل، بیهقی در تمه صوان الحکمه و قفطی در تاریخ الحکماء و ابن ابی اصیبعه در عیون الالباء و شهرزوری در نزهة الارواح و ابن خلکان در وفیات الاعیان و دیگران تمام یا گلچینی از این رساله را نقل کرده‌اند. بنابراین سند ما نیز در نگارش این زندگینامه - بیش از دیگر مأخذ - گلچینی از همین رساله خواهد بود.

سال میلاد ابن سینا (۵۳۷۰ = ۹۸۰ م.)

ابن سینا می‌گوید: پدرم از مردم بلخ بود، به روزگار امیر نوح بن منصور سامانی به بخارا منتقل شد، و برخی از کارهای دیوانی روستای «خرمیش» را بر عهده گرفت. نزدیک این ده، روستای دیگری بود که «افشنه» نام داشت. پدرم دختری - به نام ستاره - از مردم این روستا خواستار شد، و او را به زنی گرفت.

من در آنجا به سال ۳۷۰ هجری چشم به جهان گشودم. پس از پنج سال برادرم محمود به دنیا آمد. آنگاه همگی به بخارا بازگشتیم.

آغاز دانش‌اندوزی (۵۳۷۶ = ۹۸۶ م.)

در شهر بخارا پدرم مرا به آموزگار سپرد تا قرآن و ادبیات فراگیرم.

۱. این رساله تاکنون بارها به فارسی نیز ترجمه شده است.

چون به ده سالگی رسیدم، قرآن مجید و بسیاری از علوم ادبی را نیک آموخته بودم، چنانکه مردم از معلومات فراوان من در شگفت می شدند. پدرم دعوت فاطمی ها را پذیرفته بود، و اسماعیلی مذهب شمرده می شد. از عقل و نفس سخن می گفت، بر آن شیوه که داعیان این کیش و مذهب می گویند و می شناسند، برادر من نیز بر این عقیده بود. میان پدرم و برادر من در این زمینه بسیار بحث می شد. من سخنان آنان را می شنیدم و می فهمیدم، ولی بر دلم نمی نشست. از فلسفه و هندسه و حساب هند نیز سخن می گفتند...

پدرم مرا نزد مردی سبزی فروش - که محمود مساح نام داشت و حساب هند را نیک می دانست - به شاگردی فرستاد، این دانش را از وی آموختم. هنگامی که ابو عبدالله ناتلی - که دعوی فلسفه می کرد - به بخارا آمد. پدرم به امید آنکه من از وی فلسفه بیاموزم، او را میزبان شد. پیش از آمدن «ناتلی» نزد اسماعیل زاهد فقه می خواندم، و شیوه سئوال و اعتراض و مناظره فقیهان را از وی نیک فرا گرفته بودم.

شاگرد برتر از استاد

نزد ابو عبدالله ناتلی به خواندن کتاب ایساغوجی (= مدخل) پرداختم، چون او «حدّ جنس» را برایم تعریف کرد، در تکمیل سخنش چیزها گفتم که مانند آنها را نشنیده بود. از هوش من در شگفت شد و به پدرم سفارش نمود که نگذارد جز دانش به کاری دیگر پردازم. ظاهر منطق را نزد ناتلی آموختم، اما وی از دقایق این صنعت چیزی نمی دانست.

چندی پیش خود به مطالعه کتابهای منطق پرداختم تا در این فن سرآمد شدم. آنگاه پنج یا شش شکل نخستین از کتاب اقلیدس را نزد این استاد خواندم، و باقی را پیش خود حل کردم. پس از آن به مجسطی پرداختم، چون از مقدمات آن فارغ شدم و به اشکال هندسی رسیدم، استاد ابو عبدالله ناتلی در کار خود فروماند.

دیری نباید که «ناتلی» از بخارا به گرگانج (=اورگنج) خوارزم رفت. من به تنهایی علوم طبیعی و الهی را دنبال کردم تا در آنها ورزیده شدم. آنگاه به آموختن علم طب راغب گشتم. فراگرفتن این دانش برایم چندان دشوار نبود، بنابراین در مدتی کوتاه چنان در کار طبابت مهارت پیدا کردم که پزشکان دانشور بخارا مرا شاگرد شدند.

طیب نامور (۵۳۸۵.ه. = ۹۹۵.م.)

شانزده ساله بودم که به تدریس طب و درمان بیماران پرداختم. در تشخیص بیماری و کار درمان چنان ورزیده شده بودم که وصف آن نتوان کرد. با این همه درس فقه را دنبال می کردم. آنگاه یک سال و نیم دیگر به مطالعه منطق و همه اجزای فلسفه سرگرم شدم. در این مدت شبی را به تمامی نخفتم، و روزها به کاری دیگر نپرداختم. شبها چراغ می افروختم و به خواندن کتاب مشغول می شدم. هرگاه خواب آلوده می شدم یا احساس درماندگی می کردم، قدحی شراب می نوشیدم - آنقدر که نیروی از دست رفته باز آید - و بار دیگر کار خود را دنبال می کردم. و هرگاه که خواب بر من چیره می گشت همان مسائل را به عینه در خواب می دیدم، و راه حل بسیاری از مسائل را در خواب باز می یافتم.

پس از آنکه در علوم منطق و طبیعی و ریاضی نیک ورزیده شدم، بار دیگر به علم الهی پرداختم، و مطالعه کتاب مابعدالطبیعه ارسطو را آغاز کردم. کتابی دشوار بود. چهل بار آن را خواندم و همه عباراتش را از بر نمودم، اما معانی آنها دستگیرم نشد، و مقصود نویسنده را دریافتم. سرانجام ناامیدی دامنم را گرفت. با خود گفتم: برای فهمیدن مقصود نویسنده راهی وجود ندارد.

پسینگاه روزی به بازار «ورقان» رفتم. با دلالی رو به رو شدم که کتابی در دست داشت و برای فروش جار می زد. از من خواست تا آن کتاب را

بخرم. چون فکر می‌کردم از جمله کتابهای بی‌ارزش است، با بی‌میلی از خرید آن چشم پوشیدم. دلال گفت: چون صاحبش به پول نیاز دارد آن را به سه درهم می‌فروشم. این سخن در من اثر کرد و کتاب را خریدم.

پس از بررسی دریافتیم که شرح ابونصر فارابی است بر کتاب اغراض مابعدالطبیعة ارسطو. به خانه بازگشتم و با شتاب به مطالعه آن پرداختم. به زودی معانی سخن ارسطو برایم روشن شد؛ زیرا همه عبارت‌های آن را - چون بسیار خوانده بودم - از بر داشتم. بی‌اندازه شادمان شدم. روز بعد، به شکرانه این پیروزی، مال فراوان به تهیدستان بخشیدم.

پیوسته بر این شیوه دانش اندوختم تا همه دانش‌ها را نیک بیاموختم؛ زیرا هرچه از آن هنگام برایم روشن شده، همان است که اکنون می‌دانم، و از آن پس چیزی بر آنها بیفزوده‌ام.

راه یافتن به دربار (۳۸۷ ه. = ۹۹۷ م.)

نوح‌بن منصور سامانی، فرمانروای بخارا، سخت بیمار شد. پزشکان از کار درمانش فروماندند. چون در میان پزشکان به وسعت دانش و کثرت مطالعه شهره شده بودم، در حضور امیر از من یاد کرده، و خواسته بودند که مرا نیز فراخوانند. به احضارم فرمان رفت. به دربار رفتم و با همکاری دیگر پزشکان به درمانش پرداختم تا شفا یافت. بر اثر این پیروزی در شمار خاصان وی درآمدم. روزی از امیر خواهش نمودم که رخصت دهد تا از کتابخانه پادشاهی استفاده کنم. سخن از دل برخاسته‌ام در امیر اثر کرد، برای برآورده شدن این آرزو فرمان داد.

چون به کتابخانه اندر شدم، چندین خانه انباشته از صندوق‌های کتاب دیدم. کتابهای علمی را در خانه‌ای جداگانه چیده بودند. فهرست کتب قدما را برگزفتم، و نام کتابهای دلخواه خود را برگزیدم.

در آنجا بسیار کتاب دیدم که بیشتر مردم حتی نام آنها را نشنیده بودند، من نیز تا آن هنگام از وجود آنها بی‌خبر بودم، و پس از آن نیز نزد کسی

ندیدم. آن کتابها را خواندم و بهره‌ها بردم. در ضمن پایه و مایه هر دانشوری را نیک شناختم. چون به هیجده سالگی رسیدم، از آموختن همه دانش‌ها بی‌نیاز شدم. آن روز این دانش‌ها را بیشتر در حافظه داشتم، اما امروز پخته‌تر است، وگرنه چیز تازه‌ای بر دانش من افزون نگردیده.

آغاز تالیف و تصنیف (۳۹۱ ه. = ۱۰۰۰ م.).

در همسایگی ما مردی بود که وی را ابوالحسن عروضی می‌گفتند. این مرد از من خواهش کرد تا کتابی برایش تصنیف کنم که جامع علوم فلسفی بوده باشد. کتاب مجموع را برایش نوشتم و آن را به نام وی عروضیه نامیدم. در این کتاب - به جز ریاضی - از همه اجزای فلسفه یاد کرده‌ام. به هنگام نگارش این کتاب بیست و یک ساله بودم.

مردی دیگر همسایه ما بود که وی را ابوبکر بَرَقی می‌گفتند. خوارزمی بود، و هوشیار و روشنفکر. در فقه و تفسیر و زهد یگانه بود، با این همه به علوم فلسفی گرایش داشت. به خواهش او کتاب حاصل و محصول را - در بیست مجلد - تصنیف کردم، همچنین کتاب البروالاثم را که در علم اخلاق است؛ از این دو کتاب جز او کسی ندارد، و به هیچکس عاریت نمی‌دهد تا از آن نسخه برگیرد.

به سوی سرنوست (۳۹۲ ه. = ۱۰۰۱ م.).

بیست و دو ساله بودم که پدرم درگذشت و روزگارم دیگرگون گشت، برای گذراندن زندگی تنها راه چاره در آن بود که عهده‌دار کارهای دیوانی و خدمات سلطانی شوم. دیری نپایید که دستگاه سامانیان پریشان شد. ناگزیر به ترک بخارا شدم، و راه گرگانج خوارزم را در پیش گرفتم. وزیر آنجا ابوالحسن سهلی بود که این دانش‌ها را دوست می‌داشت، به همت او به حضور امیر آن دیار - علی بن مأمون خوارزمشاه - معرفی شدم. در آن هنگام جامعه فقیهان به تن داشتیم با طیلسان و تحت‌الحنک. برایم ماهیانه‌ای

برقرار ساختند که زندگی مرا در آن هنگام کفاف می نمود.
پس از چندی در این دیار نیز آشفته‌گی و نابسامانی رخ نمود. ناگزیر از
گرگانج به «نسا» و از آنجا به «ابیورد» و از آنجا به «طوس» و از آنجا به
«شقان» و از آنجا به «جاجرم» - سرحد خراسان - و از آنجا به «جرجان»
آمد.

ورود به جرجان (۵۴۰۳ = ۱۰۱۲ م.)

این سفر به قصد دیدار امیر قابوس انجام شد، اما چون به جرجان
رسیدم، وی در قلعه‌ای زندانی شده و در آنجا جان سپرده بود.
ناچار به «دهستان» رفتم، در آنجا به مرضی سخت دچار شدم. بار
دیگر به جرجان بازگشتم، و ابو عبید جوزجانی در این شهر به من
پیوست.

سخن ابن سینا در اینجا ختم می شود و دنباله این سرگذشت را
شاگردش ابو عبید، از دیده‌ها و شنیده‌های خود روایت چنین می کند.
ابو عبید می گوید: در جرجان مردی بود که وی را ابو محمد شیرازی
می گفتند. او دوستدار فلسفه بود. برای شیخ در همسایگی خود خانه‌ای
خرید و شیخ را در آنجا فرود آورد. من هر روز به خدمت شیخ می رفتم و
مجسطی می خواندم. در ضمن کتاب مختصر اوسط را شیخ املا می کرد و
من می نوشتم. شیخ در جرجان کتاب المبدأ والمعاد و کتاب الارصاد الکلیه
را برای «ابو محمد شیرازی» تصنیف کرد. کتابهای دیگری نیز مانند
کتاب اول قانون و مختصر مجسطی و رسایل بسیار، در آنجا نوشت.

راهی شدن به سوی ری (۵۴۰۴ = ۱۰۱۳ م.)

برای پیدا کردن گوه‌رشناسی که خریدار کالای گرانبهای دانش باشد،
شیخ راه ری در پیش گرفت و به خدمت «سیده» و فرزندش مجدالدوله
پیوست. ایشان بر اثر نامه‌هایی که شیخ به همراه داشت، مایه و پایه علمی

او را شناختند، و در بزرگداشت وی کوشیدند. مجدالدوله به بیماری سودا (= پریشان فکری) دچار شده بود، شیخ او را درمان کرد، و کتاب معاد را به نام وی تصنیف نمود.

رفتن به همدان (۵۴۰۵ = ۱۰۱۴ م.)

بر اثر رویدادهای پی در پی، ماندن شیخ در ری صلاح نبود. ناگزیر از ری به قزوین کوچ کرد و از آنجا رهسپار همدان شد. در همدان ابتدا عهده دار کارهای «کدبانویه» گردید، سپس با امیر آنجا شمس الدوله آشنا شد. این امیر بیمار بود، شیخ پس از چهل روز تلاش شبانه روزی بیماری قولنج وی را درمان کرد. به پاس این خدمت، طبیب مخصوص و مصاحب دائمی امیر شد. دیری نپایید که به مقام وزارت او رسید. اما چون در کار سیاست ورزیده نبود، رقیبان وی را از خرد مراد به زیر کشیدند. یعنی توطئه ای فراهم شد که سپاهیان بر او شوریدند؛ خانه اش را تاراج کردند، و خودش را به زندان افکندند، و نابودی اش را از امیر خواستار شدند. شمس الدوله به مرگ شیخ رضا نداد، اما برای فرونشستن جنجال وی را از وزارت عزل کرد.

شیخ چهل روز در خانه شیخ ابوسعید خدوک رو پنهان کرد تا بار دیگر بیماری قولنج شمس الدوله زور آور شد. امیر ناگزیر ابن سینا را فراخواند و از آنچه رفته بود پوزش ها خواست، و دوباره مسند وزارت را به وی باز گردانید.

درس و بزم شبانه در صحبت شاگردان

ابوعبید می گوید: به هنگام وزارت، از شیخ خواهش کردم که کتب ارسطو را شرح کند. استاد فرمود با آنکه فراغت ندارم، اگر راضی هستی که از آنچه در این زمینه در نظرم صحیح می نماید - بی آنکه آراء مخالفان را نقل کنم یا به رد آنها پردازم - کتابی تصنیف کنم، خواهش تو را می پذیرم. من راضی شدم و شیخ کار خود را در طبیعیات شفا آغاز کرد. هر شب

من و چند تن از شاگردان خاص در خانه شیخ اجتماع می کردیم.
 من نوبتی از کتاب شفا را بر شیخ می خواندم.
 نوبت دیگر «معصومی» از کتاب قانون را می خواند.
 سومین بار «ابن زیله» از کتاب اشارات می خواند.
 و چهارمین بار «بهمنیار» از کتاب حاصل و محصول می خواند.
 چون بحث و درس به پایان می رسید، رامشگران حاضر می شدند، و
 ساقیان جام های شراب به گردش در می آوردند، و همگان سرگرم شراب
 ارغوانی و سماع غوانی می شدیم.
 چندسالی بر این منوال گذشت تا زندگی شمس الدوله به سر آمد، و
 فرزندش سماء الدوله وی را جانشین شد. این امیر از شیخ خواست که در
 مسند وزارت باقی بماند، اما شیخ نپذیرفت، و تاج الملک به جای او به
 وزارت رسید.

پایان وزارت (۵۴۱۲. = ۱۰۲۱م.)

ابو عبید می گوید: شیخ پس از کناره گیری از کار سیاست، پنهانی به
 علاءالدوله کاکویه، فرمانروای اصفهان، نامه ای نوشت. در آن نامه
 مصاحبت وی را خواستار شد، و خود در خانه ابو غالب عطار پنهان گردید.

پُرکاری بوعلی

در این گوشه انزوای من از شیخ خواهش کردم تا کتاب شفا را تمام کند.
 شیخ ابو غالب را فراخواند و از وی کاغذ و دوات خواست. وسیله کار
 فراهم گردید و شیخ - بی آنکه به کتابی و مأخذی رجوع کند - به نگارش
 پرداخت. ابتدا رئوس مطالب را نوشت، آنگاه به هر مسأله ای می نگریست
 و آن را شرح می کرد. ابن سینا در هر شبانه روز پنجاه ورق بدین روش
 می نوشت تا همه طبیعیات و الهیات را به پایان رسانید و تنها کتاب حیوان
 و نبات باقی ماند.

زندانی شدن ابن سینا

پس از چندی تاج‌الملک وزیر، شیخ‌الرئیس را به مکاتبه با علاءالدوله متهم کرد. به جستجو پرداخت تا وی را دستگیر ساخت و در قلعه «فردجان» به زندان افکند. شیخ چهار ماه در این زندان به سربرد تا آنگاه که علاءالدوله به همدان حمله ور شد و آنجا را بگرفت. سماءالدوله و تاج‌الملک از ترس جان به قلعه فردجان که شیخ در آنجا زندانی بود - پناه بردند. علاءالدوله به اصفهان بازگشت، و این امیر و وزیر فراری به اتفاق شیخ از قلعه بیرون آمدند و بر سر خانمان شدند.

شیخ پس از ورود به همدان در خانه «علوی» فرود آمد، و دیگر بار به نگارش منطق شفا پرداخت. در زندان نیز کتاب هدایه و رساله حی بن یقظان را تصنیف کرده بود.

فرار به اصفهان (۵۴۱۴ ه. = ۱۰۲۳ م.)

ابو عبید می‌گوید: روزگار شیخ به دشواری می‌گذشت، تاج‌الملک به شیخ وعده‌ها می‌داد، و شیخ در اندیشه سفر به اصفهان و پیوستن به علاءالدوله بود. سرانجام فرصت مناسب پیش آمد. شیخ و برادرش، و من و دو غلام، در لباس صوفیان از همدان بیرون شدیم و راه اصفهان در پیش گرفتیم تا پس از رنج بسیار به روستای «طیران» نزدیک دروازه اصفهان رسیدیم.

دوستان شیخ و ندیمان علاءالدوله به پیشواز آمده و جامه و مرکب مناسب به همراه آورده بودند. شیخ را با اعزاز و اکرام در محله «کونگنبد» به خانه عبدالله بن بی بی - که از هر جهت آراسته شده بود - فرود آوردند.

علاءالدوله - پس از ورود شیخ - فرمان داد که هر شب جمعه، شیخ و دیگر دانشمندان اصفهان، در کاخ پادشاهی و در پیشگاه او مجلس بحث و مناظره علمی برپا دارند. در این مجلس هفتگی هیچیک از دانشمندان آن روزگار - در هیچ زمینه‌ای از علوم - در برابر شیخ قدرت پایداری نداشتند، تا آنکه روزی ابومنصور جبان و ابن سینا در حضور مجدالدوله

برابر هم قرار گرفتند. بحث لغوی به میان آمد. شیخ به اظهار نظر پرداخت. ابو منصور با گوشه چشم به شیخ نگریست و گفت: تو فیلسوف و حکیم هستی، اما در لغت چنان ورزیده نیستی که سخت حجت باشد! این سخن بر شیخ گران آمد. کتاب تهذیب اللغة از هری را از خراسان طلبید، و سه سال در زمینه لغت کار کرد تا در این دانش نیز به پایه ای رسید که کم نظیر شد. آنگاه سه قصیده سرود و در آنها واژه های مهجور گنجانید، و سه کتاب نوشت یکی به سبک «ابن عمید»، دیگری به سبک «صاحب» و سوم به سبک «صابی» و دستور داد آنها را با جلدهای کهنه صحافی کردند، سپس با مجدالدوله سازش کردند که آنها را به ابو منصور نشان دهد و بگوید: به هنگام شکار در بیابان پیدا کرده ایم.

چون کتابها تسلیم ابو منصور شد، در آنها نگریست. در موارد بسیار از دریافت معنی کلمات فرو ماند. شیخ پیوسته مشکلات او را شرح می کرد و می گفت: این کلمه در فلان کتاب بدین معنی آمده است. سرانجام ابو منصور با هوشیاری از قضیه آگاه شد، پوزش خواست و به پیش کسوتی شیخ گردن نهاد.

پس از آن شیخ فرهنگی نوشت که ماندش را کسی ننوشته بود و آن را لسان العرب نام نهاد. اما هنوز پاکنویس نکرده - یا به اصطلاح از سواد به بیاض نیاورده - بود که درگذشت و کسی از چرکنویس های او سر در نیاورد.

غارت اموال و کتابهای شیخ (۵۴۲۱ = ۱۰۳۰ م.)

در این سال مسعود غزنوی بر اصفهان حمله برد. سپاهیان او خانه و کتابخانه شیخ را نیز غارت کردند، و کتاب الانصاف که گویا بیست مجلد بوده، به غارت رفت و باعث اندوه فراوان شیخ گردید. نظیر این حادثه در سال ۴۲۵ هجری تکرار می شود، یعنی هنگامی که سپاهیان غزنوی به سرکردگی ابوسهل حمدوی و تاش فراش بر اصفهان می تازند، پس از چپاول شهر، کتابخانه شیخ را نیز به غزنین می برند، که چندی بعد علاءالدوله غوری

آنها را در آنجا به آتش می‌کشد. گویا اولین بیماری قولنج در همین سال دامنگیر شیخ می‌شود.

نبوغ بوعلی

ابوعبید می‌گوید: از شگفتی‌های هوش و نبوغ شیخ یکی آن بود که من بیست و پنج سال در صحبت او بودم، و هرگز ندیدم که چون کتابی تازه به دستش دهند آن را به ترتیب از آغاز تا به انجام بخواند. بلکه موارد مشکل کتاب را جستجو می‌کرد تا بداند که نویسنده آن تا چه اندازه در بیان آنها از عهده برآمده است و بدین وسیله مایه و پایه هر دانشوری را نیک می‌شناخت.

سیمای بوعلی

ابوعبید می‌نویسد؛ گویند: شیخ به روزگار تازه‌جوانی در شمار زیباترین مردم روزگار خود بوده است. هرگاه روز جمعه برای رفتن به مسجد از خانه بیرون می‌آمده، مردم شهر در کوچه و خیابان اجتماع می‌کردند و بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند تا از تماشای زیبایی و فریبنده‌گی وی بهره‌ور شوند...

همه نیروهای شیخ به کمال بود، اما نیروی آمیزش با زنان در وجود وی از دیگر نیروهای شهوانی افزون بود، و بی‌اختیار در این کار زیاده‌روی می‌کرد. روزی از سوی یاران، در پرده، زیان زن‌دوستی و پرخوری و شب‌زنده‌داری - که شیخ در این هر سه افراط می‌کرد - به وی گوشزد شد. شیخ پاسخ داد: خدای بزرگ از نیروهای جسمی و روحی مرا بهره‌فراوان بخشیده است، و من باید از همه این نیروها نیک بهره‌برداری کنم.

پایان زندگی بوعلی (۵۴۲۸ = ۱۰۳۶ م.)

زیاده‌روی در شهوات سرانجام جسم نیرومند شیخ را فرسوده کرد. به

هنگامی که علاءالدوله با «تاش فراش» می‌جنگید - و ابن سینا همراه وی بود - بیماری قولنج گریبان شیخ را گرفت. شیخ از ترس آنکه مبادا در هنگام کارزار و فرار امیر، زمین‌گیر شود، و از همگامی با او باز ماند، در یک روز هشت نوبت دستور تنقیه داد. بر اثر این زیاده‌روی روده‌هایش زخم شد. چون در کار درمان ورزیده بود، خویشتن را با داروهای مناسب اندکی بهبود بخشید. اما علیل شد، زیرا هرگز از غذا پرهیز نمی‌کرد و از صحبت زن دست‌بردار نبود. در نتیجه بیماری قولنج وی گاهی زورآور می‌شد و زمانی تسکین می‌یافت، تا آن هنگام که در رکاب علاءالدوله به سوی همدان رهسپار گردید.

در این سفر بیماری شیخ به شدت گرایید، چون به همدان رسید دانست که نیروی جسمانی خود را چنان از دست داده که دیگر از غذا و دارو کاری ساخته نیست. بنابراین از درمان خویش دست کشید و گفت: «مدبّر تن من از تدبیر فرو مانده و درمان بی‌فایده است». چند روزی بر این حال بود تا دیده از جهان فرو بست. جسمش را در همدان به خاک سپردند. در آن هنگام پنجاه و هشت ساله بود.



از این مجموعه

منتشر می‌شود:

- دبیری و نویسندگی
- جادوی رنگ
- آشنایی با فنون عملی هنر سرامیک
- صدوسی‌واند اثر فارسی در موسیقی
- موسیقی‌نامه‌ها
- سیم‌رخ سفید
- زندگی‌نامه و کارنامه ادبی طالب آملی